



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com  
www. **Ghaemiyeh** .org  
www. **Ghaemiyeh** .net  
www. **Ghaemiyeh** .ir

# عبد الله بن سبا واقعت ياخيال



مؤلف: الشيخ علي آل محسن  
مترجم: سيد ابوالقاسم عثمانفري

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# عبدالله بن سبا واقعیت یا خیال

نویسنده:

علی آل محسن

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	عبدالله بن سبا واقعت یا خیال
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۵	دیباچه
۱۷	مقدمه
۱۹	فصل اول: عبدالله بن سبا کیست؟
۲۵	فصل دوم: «ابن السوداء» کیست؟
۲۵	اشاره
۲۵	۱. «ابن السوداء» در منابع شیعی
۲۵	اشاره
۲۵	الف) بلال بن رباح
۲۶	ب) مردی ناشناس به نام ابن السوداء
۲۷	ج) عبدالله بن وهب راسبی (سرکرده خوارج)
۲۷	د) اسامه بن زید
۲۸	ه) عمار بن یاسر
۲۹	۲. «ابن السوداء» در منابع اهل سنت
۲۹	اشاره
۲۹	الف) عمار بن یاسر
۳۰	ب) بلال بن رباح
۳۱	ج) مردی در زمان امیر مؤمنان (ع)
۳۲	د) عبدالله بن حازم
۳۲	ه) عبدالله بن سبا

- ۳۴ ..... فصل سوم: سبأ و سبائیان
- ۳۴ ..... اشاره
- ۳۴ ..... بنو سبأ
- ۳۷ ..... سبائیون
- ۳۷ ..... اشاره
- ۳۷ ..... ۱. ابیض بن حمال سبائی
- ۳۸ ..... ۲. سعد سبائی
- ۳۸ ..... ۳. صالح بن خیوان
- ۳۹ ..... ۴. عماره بن شیب
- ۳۹ ..... ۵. هبیره بن اسعد سبائی
- ۳۹ ..... ۶. عبدالله بن هبیره سبائی
- ۴۰ ..... ۷. عبد الرحمان بن وعله سبائی
- ۴۰ ..... ۸. حنش سبائی
- ۴۱ ..... سبائیه
- ۴۱ ..... اشاره
- ۴۳ ..... ۱. عمار بن یاسر
- ۴۴ ..... ۲. عدی بن حاتم طایی
- ۴۵ ..... ۳. مالک اشتر نخعی
- ۴۵ ..... ۴. کمیل بن زیاد نخعی
- ۴۷ ..... فصل چهارم: عبدالله بن سبأ در مصادر اهل سنت
- ۶۱ ..... فصل پنجم: ابن سبأ در مصادر شیعه
- ۶۹ ..... فصل ششم: آیا ابن سبأ همان عبدالله بن وهب راسبی است؟
- ۸۱ ..... فصل هفتم: آیا ابن سبأ همان صحابی معروف «عمار بن یاسر» است؟
- ۹۲ ..... فصل هشتم: آیا امیر مؤمنان (ع) عبدالله بن سبأ را به مدائن تبعید نمود؟

- فصل نهم: آیا ابن سبأ یهودی بوده؟ و آیا در شکل‌گیری فتنه دخالت داشته؟ ..... ۱۰۶
- فصل دهم: تضارب و تناقض گفتارها در مورد شخصیت عبدالله بن سبأ ..... ۱۲۰
- اشاره ..... ۱۲۰
- اختلاف در اصل وجود عبدالله بن سبأ ..... ۱۲۰
- اشاره ..... ۱۲۰
۱. علامه سید محمد حسین طباطبایی (ره) ..... ۱۲۰
۲. دانشمند محقق سید مرتضی عسکری (ره) ..... ۱۲۱
۳. دکتر طاها حسین ..... ۱۲۱
۴. دکتر عبدالعزیز هلابی ..... ۱۲۲
- ۵ و ۶. دکتر علی الوردی و دکتر کامل مصطفی الشیبی ..... ۱۲۲
۷. احمد عباس صالح نویسنده مصری ..... ۱۲۳
- اختلاف در تبعید و یا سوزانیدن او ..... ۱۲۵
- تناقض‌های آشکار در این گفتارها ..... ۱۳۱
- فصل یازدهم: سخن برگزیده درباره عبدالله بن سبأ ..... ۱۳۴
- فصل دوازدهم: بیزارى شیعه امامیه از عبدالله بن سبأ ..... ۱۴۴
- خاتمه ..... ۱۴۸
- کتابنامه ..... ۱۵۴
- درباره مرکز ..... ۱۶۶

## عبدالله بن سبا واقعت يا خيال

## مشخصات کتاب

سرشناسه : آل محسن، علی  
 عنوان قراردادى : عبدالله بن سبا: حقيقه أم خرافه . فارسی.  
 عنوان و نام پدیدآور : عبدالله بن سبا واقعت يا خيال / تالیف علی آل محسن؛ مترجم ابوالقاسم غضنفری.  
 مشخصات نشر : تهران: نشر مشعر، ۱۳۹۰.  
 مشخصات ظاهری : ۱۶۱ص.  
 شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۴۰-۲۹۰-۵  
 وضعیت فهرست نویسی : فیپا  
 موضوع : عبدالله بن سبا، -۴۰ق.  
 موضوع : غلاة شیعه  
 شناسه افزوده : غضنفری، سید ابوالقاسم، ۱۳۵۱ -، مترجم  
 رده بندی کنگره : BP۲۴۱/۸/س ۷۵۰۴۱۲/۱۳۹۰  
 رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳۸  
 شماره کتابشناسی ملی : ۲۳۳۲۷۲۲  
 ص: ۱

## اشاره















## دبیاچه

ص: ۸

از شخصیت‌های مجعول و ساختگی که درباره آن سخن‌های فراوانی نقل و در رد یا اثبات آن کتاب‌های زیادی نوشته شده است، شخصیت اساطیری عبدالله بن سبأ است. داستان عبدالله بن سبأ در اوایل قرن دوم هجری تنها از طریق سیف بن عمر کذاب طرح و از طریق طبری نقل شده و مورخان بعدی نیز از طریق طبری نقل آن را گسترش دادند. این مسئله سبب گردید عده‌ای داستان عبدالله بن سبأ را مستمسک دروغ‌پردازی‌های خود علیه شیعه قرار دهند و پیدایی شیعه را به وی نسبت داده و فرقه سبئیه را به شیعه تطبیق کرده و سعی در ایجاد شبهات واهی بر ضد مذهب حقه شیعه می‌نموده‌اند، در حالی که کتب و منابع شیعه عبدالله بن سبأ را از خیال‌پردازی و ساخته‌های سیف بن عمر دانسته و علمای رجال نیز او را زندیق، دروغ‌گو و متروک‌الحديث دانسته‌اند.

متنی را که پیش رو دارید، ترجمه کتاب عبدالله بن سبأ از محقق و دانشمند سعودی، جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای شیخ علی آل‌محسن است که با ترجمه جناب آقای سید ابوالقاسم غضنفری به زیور طبع آراسته است. مباحث کتاب در دوازده فصل تنظیم شده است

ص: ۹

که در واقع هر فصلی ناظر بر پاسخ به شبهه‌ای است که وهابیان علیه شیعه مطرح کرده‌اند و محقق محترم عالمانه و با استناد به منابع کهن ملل و نحل، تاریخ، حدیث و تراجم‌نگاری سعی در پاسخ‌گویی به شبهات داشته است. امید است که این اثر در معرفی اندیشه‌های ناب شیعی و مذهب حق موفق بوده و چشم‌های خفته را که با دلایل واهی سعی در ایجاد اختلاف بین امت اسلامی دارند، بیدار نماید، و دل شیفتگان حقایق را با شمیم دل‌انگیز معارف اهل بیت (ع) سیراب نماید. در پایان مرکز تحقیقات حج بر خود لازم می‌داند که از دانشمند گرانمایه حضرت حجت الاسلام و المسلمین آقای آل محسن و مترجم محترم جناب آقای غضنفری و تمام کسانی که در به ثمر رسیدن این اثر تلاش کرده‌اند، سپاسگزاری نماید.

انه ولی التوفیق

مرکز تحقیقات حج

گروه تاریخ و سیره



ص: ۱۰

**مقدمه**

امروزه داستان عبدالله بن سبأ در نزد مذاهب اسلامی اهمیت یافته است و او دیگر آن مرد یهودی نیست که در حوادث و فتنه روزگار عثمان بن عفان تأثیر گذارد و حتی کمتر کسی از شخصیت‌های مؤثر در تاریخ اسلام، به اندازه او از اهمیت برخوردار شده است؛ چنان که نویسندگان شیعه و اهل سنت، در ردّ یا اثبات شخصیت او، کتاب‌ها نوشته‌اند.

این اهمیت از اینجا سرچشمه می‌گیرد که عبدالله بن سبأ را برپاکننده غائله زمان عثمان و محرک اصلی در حوادثی دانسته‌اند که به قتل خلیفه و فتنه‌ها و جنگ‌های پس از آن انجامید؛ فتنه‌هایی که هزاران تن از صحابه و تابعین در آنها کشته شدند.

افزون بر این، دشمنان تشیع، عبدالله بن سبأ یهودی را مؤسس حقیقی مذهب شیعه و بنیادگذار باورهای آن، مانند رجعت و وصایت امیرمؤمنان (ع) و ... می‌دانند.

از این رو، به پرسش‌های زیر درباره او باید پاسخ گفت:

آیا داستان عبدالله بن سبأ، حقیقت است یا خرافه؟

ص: ۱۱

آیا وی در آن حوادث و فتنه‌ها تأثیر گذارده است؟

آیا او بنیادگذار مذهب شیعه امامیه است؟

چه پیوندی میان تشیع با وی وجود دارد؟

این پرسش‌ها در بحث‌های آینده پاسخ خواهند یافت.

## فصل اول: عبدالله بن سبا کیست؟

بر پایه بیشتر منابع شیعی و اهل سنت، نام او «عبدالله بن سبا» است و هیچ افزوده‌ای که نشان دهنده وی باشد، در نام او نیست. شاید «سبا» نام پدر او یا اسمی باشد که بر انتسابش به «سبا بن یثرب بن قحطان» دلالت می‌کند؛ کسی که بیشتر قبیله‌های یمن، به وی نسب می‌برند.

بلاذری در «انساب الاشراف» و ذهبی در «المشبه» و مقریزی در «الخطط» و دیگران، گفته‌اند که او «عبدالله بن وهب سبائی» است، اما به گمان آنان «عبدالله بن سبا» را به دلیل هم نامی‌اش با سبا و انتسابش به او، به جای «عبدالله بن وهب راسبی سبائی» سرکرده خوارج گرفته‌اند که در نهروان کشته شد.

روشن نیست که مادر وی کیست؟ از چه سرزمینی است؟ و نامش چیست و از کدام قبیله است؟ تنها گفته‌اند که او سیاه‌پوست بوده؛ زیرا روایات سیف بن عمر از عبدالله بن سبا به «ابن السوداء» (۱) یاد کرده است.

جز آنچه در اعتقادات صدوق درباره فرزندان او آمده است، چیزی

ص: ۱۳

در مصادر تاریخی و آثار نقل شده درباره عبدالله بن سبأ درباره زن و فرزندان یا برادران [و خواهران] و عموها [و عمه‌ها] و دایی‌ها [و خاله‌ها] یا خویشاوندان دیگرش یافت نشد. صدوق از «زراره» چنین نقل کرده است:

به امام صادق (ع) گفتم: شخصی از فرزندان عبدالله بن سبأ به تفویض باور دارد. امام (ع) فرمودند: [مقصود او از] تفویض چیست؟ گفتم: او می‌گوید خداوند عزوجل محمد (ص) و علی (ع) را آفرید، سپس امر را به آن دو واگذارد؛ پس آن دو آفریدند و روزی دادند و زنده کردند و میراندند. امام (ع) فرمود: دروغ می‌گوید دشمن خدا. هنگامی که به سوی او بازگشتی، آیه سوره رعد را برایش بخوان:

أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ (رعد: ۱۶)

آیا آنها همتیانی برای خدا قرار دادند به خاطر اینکه آنان همانند خدا آفرینشی داشتند و این آفرینش‌ها بر آنها مشتبه شده است؟ بگو: خدا خالق همه چیز است و اوست یکتا و پیروز.

پس به سوی آن مرد باز گشتم و او را به فرموده امام صادق (ع) آگاه ساختم؛ گویی حجت بر او تمام شد و او ساکت شد. یا گفت: گویی لال شد. (۱)

باری، این روایت مرسل است و بدان نمی‌توان اعتماد کرد. کمابیش همه تاریخ نگاران که درباره عبدالله بن سبأ نوشته‌اند، بر این‌اند که وی از قبیله سبا بوده است؛ جز ابن حزم در «الفصل فی الملل و الأهواء و

ص: ۱۴

النحل» که او را «جَمِیری» (۱) می‌داند و بلاذری و سعد أشعری او را به «هَمْدان» منسوب می‌کنند. (۲) طبری در تاریخ خود از سیف بن عمر روایت کرده که «ابن سبأ» از یهودِ یمن بوده است. گفته‌اند که بغدادی در «الْفَرْق بَيْنَ الْفَرْق» آشکارا می‌گوید وی از یهود حیره در عراق بوده است (۳) که البته این ادعا درست نیست؛ زیرا بغدادی می‌گوید: ابن السوداء در اصل یهودی، از یهود حیره به شمار می‌رود و مقصود وی از ابن السوداء بر پایه ظاهر کلامش، فرد دیگری جز عبدالله بن سبأ است. وی می‌گوید:

آن‌گاه که امیرمؤمنان ترسید از کشتن ابن سوداء و ابن سبأ فتنه‌ای پیاپی شود؛ فتنه‌ای که ابن عباس آن حضرت را از وقوعش ترسانید، امام آن دو را به مدائن تبعید کرد و پس از شهادت علی مردم سفله مفتون (۴) این دو شدند. (۵) این گفتار به روشنی نشان می‌دهد که بغدادی، ابن سودای یهودی را از پیروان عبدالله بن سبأ می‌داند که علی (ع) آن دو را با هم به مدائن تبعید کرد.

سلیمان عوده در کتاب «عبدالله بن سبأ» به نقل از ابن کثیر چنین می‌نویسد: «وی در اصل رومی بود سپس اظهار اسلام نمود و بدعت‌هایی را در گفتار و رفتار بنا نهاد. خدا زشت دارد او را». (۶) باری، در نسخه‌ای از «البدایة والنهایة» چنین آمده است: «اصل وی

۱- الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۲، صص ۹۰ و ۲۷۴؛ ج ۵، صص ۳۶ و ۴۶.

۲- انساب الاشراف، ص ۳۷۲؛ المقالات والفرق، ص ۲۰.

۳- عبدالله بن سبأ، سلیمان العوده، ص ۳۹.

۴- «گرفتار».

۵- الفرق بین الفرق، ص ۲۳۵.

۶- عبدالله بن سبأ، ص ۴۰.

ص: ۱۵

ذمی بوده، سپس اظهار اسلام کرده است». (۱)

به هر روی، ابن کثیر این سخن را از سیف بن عمر نقل می‌کند و هیچ دلیل درستی بر یهودی بودن وی در دست نیست. سخنان پیش گفته شده نیز در این باره نادرست‌اند؛ زیرا به روایات سیف بن عمر نمی‌توان اعتماد کرد.

او در روایات خود، عبدالله بن سبأ را مردی یهودی، سیاه چهره و از مردم یمن می‌خواند که در اواخر خلافت عثمان، اسلام آورد و در بصره، کوفه، حجاز، شام و مصر می‌گشت و مردم را در برابر عثمان می‌شوراند، و به خلع وی از خلافت برمی‌انگیخت و آشکارا از او و فرماندارانش بدگویی می‌کرد. او توانست با نیرنگ‌های خود، مردم را بفریبد و برای خویش یارانی گرد آورد و سفیرانش را برای ایجاد فتنه‌ای که به قتل عثمان انجامید، به شهرهای گوناگون بفرستد. سپس بر اثر خباثتش توانست میان اصحاب علی (ع) رخنه کند و در پوشش اظهار تشیع و پیروی از علی و اهل بیت وی (ع) پنهان شود تا خود و پیروانش را از بازخواست درباره قتل عثمان برکنار دارد. وی آشکارا از ابوبکر و عمر بدگویی می‌کرد و بر رجعت پیامبر (ع) و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) پس از مرگشان، و بر وصایت علی (ع) از رسول الله (ص) و «دَابَّةُ الْأَرْضِ» (۲) بودن او تأکید می‌کرد.

گروهی از راویان گفته‌اند که او درباره علی (ع) غلو می‌کرد و او را خدا

۱- البدایه والنهایه، ج ۷، ص ۱۸۱.

۲- این اصطلاح در آیه ۸۲ سوره نمل است: وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ؛ «و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد، جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم [چنان که باید] به نشانه‌های ما یقین ندارند». مترجم

ص: ۱۶

می‌انگاشت و می‌پنداشت که «جزء الهی» در اوست و او در ابرها جای دارد و رعد صدای اوست! علی (ع) در میان گروهی از یارانش از او خواست که توبه کند، اما او و یارانش از این کار سرتافتند و علی (ع) آنان را سوزاند و طومارشان را درهم پیچید. گفته‌اند که ابن عباس یا کس دیگری برای عبدالله بن سبأ شفاعت کرد و او توبه کرده و علی (ع) وی را رها ساخت و به مدائن تبعید کرد. وی در آنجا ماند تا امیرمؤمنان (ع) کشته شد. هنگامی که این خبر به او رسید، چنین گفت: «به خدا سوگند اگر مغز او را در هفتاد کیسه نزد ما آورید، هرگز مرگ او را باور نمی‌کنیم. او نمیرد تا اینکه عرب را با عصایش براند». همچنین در منابع تاریخی یا دیگر منابع هیچ سخنی درباره او یا چیزی از اخبار او یا زمان و مکان مرگش، یا چیزی از حوادث مربوط به وفاتش یافت نشده است.

عبدالله بن سبأ و حکایت وی در آثار و گفتار چنین است و تناقض‌ها و اختلاف‌ها و نابسامانی‌ها و افزودنی‌های بسیاری در آنها دیده می‌شود که بر اثر اختلافات مذهبی و انگیزه‌ها و تعصبات پدید آمده و اختلاف نظر کسانی را که درباره شخصیت وی به پژوهش پرداخته‌اند در پی داشته است. کسانی معتقدند که شخصیت وی جعلی و ساخته و پرداخته دشمنان شیعه برای سست کردن تشیع و نسبت دادن مذهب شیعیان و پاره‌ای از عقائد آنان به وی است، اما کسانی براینند که ابن سبأ، با تأثیر فراوان خود در انگیزش فتنه زمان عثمان بن عفان چهره تاریخ اسلام را دگرگون ساخت. این نوشتار، درباره تضارب گفتار این دو گروه و اختلاف دیدگاه‌های

ص: ۱۷

دانشمندان در این باره سخن خواهد گفت. البته اختلاف روایات و تضارب آثار، گفتارهای ناسازگار و آرای ناهمگون بر پیچیدگی و تاریکی مسئله افزوده است. و از این رو زمینه بحث درباره او به بیابانی پر خار و خسی می‌ماند که فرورفتن در آن و بیرون آمدن از آن با دست پُر، بسیار دشوار می‌نماید.



ص: ۱۸

**فصل دوم: «ابن السوداء» کیست؟****اشاره**

سیف بن عمر در روایات خود، عبدالله بن سبأ را گاهی با همین نام و گاهی به «ابن السوداء»؛ یعنی فرزندِ مادرِ سیاه چهره و گاه به «عبدالله بن السوداء» یاد می‌کند. دیگران نیز پس از او این نام‌ها را به کار برده‌اند، چنان‌که ابن سبأ با این سه نام شناخته می‌شود.

آیا مقصود از ابن السوداء در احادیث همان عبدالله بن سبأ است؟

ترکیب ابن السوداء در مصادر حدیثی شیعه و سنی فراوان آمده و فرزند مادر سیاه چهره، نکوهش شده است. برخی از صحابه و دیگران نیز به این لقب توصیف شده‌اند، اما جز روایت تاریخ طبری به نقل از سیف بن عمر، حتی یک روایت نیز یافت نشد که مقصود از ابن السوداء در آن، عبدالله بن سبأ باشد.

**۱. «ابن السوداء» در منابع شیعی****اشاره**

این لقب در منابع شیعی، درباره افراد گوناگونی به کار رفته است:

**الف) بلال بن رباح**

ابوذر صحابی‌ای را به علت انتساب به مادرش نکوهش می‌کرد. بر پایه

ص: ۱۹

برخی از اخبار او «بلال بن رباح» بوده است؛ چنان که از مصادر اهل سنت نیز چنین می‌توان فهمید. «حسین بن سعید اهوازی» از امام باقر و امام صادق (ع) نقل می‌کند که در زمان پیامبر (ص)، ابوذر مردی را به علت انتساب به مادرش نکوهید و به وی گفت: «یا ابن السوداء» و مادر وی سیاه بود.

پیامبر (ص) به او فرمودند: «او را بدین سبب ملامت می‌کنی ای ابوذر؟!» وی می‌گوید: «ابوذر پیوسته سر و صورت خود را به خاک می‌مالید تا اینکه پیامبر (ص) از او راضی شد». (۱)

### ب) مردی ناشناس به نام ابن السوداء

نعمانی در «الغیبه» از کسی که «مسیب بن نجبه» را دیده است، چنین نقل می‌کند:

مردی نزد امیرمؤمنان (ع) آمد، در حالی که همراه وی مردی دیگر بود که او را «ابن السوداء» می‌خواندند. وی گفت: ای امیرمؤمنان، این مرد بر خدا و پیامبر دروغ می‌بندد و تو را به گواهی می‌گیرد. امیر مؤمنان (ع) فرمود: «لَقَدْ اَعْرَضَ وَ اطْوَلَ، يَقُولُ ماذا؟» «سخن طول و درازی دارد، چه می‌گوید؟» گفت: از لشکر غضب سخن می‌گوید. گفت: با او کاری نداشته باش. آنان [لشکر غضب] مردمی هستند که در آخرالزمان می‌آیند. از هر قبیله یک نفر و دو نفر و سه نفر تا نه مرد جمع شده و مانند قطعه‌های ابر پاییزی [دسته دسته] جمع می‌شوند. آگاه باشید! به خدا که من سرکرده آنان را می‌شناسم و نام او را می‌دانم. سپس در حالی که می‌گفت: «باقرا باقرا باقرا!» [شکافنده، شکافنده، شکافنده]، از جا برخاست.

۱- الزهد، ص ۶۰؛ بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۴۱۱؛ ج ۷۵، ص ۱۴۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۱۲.

ص: ۲۰

سپس گفت: او مردی از دودمان من است که حدیث را آن‌چنان [که باید] می‌شکافد. (۱)

### ج) عبدالله بن وهب راسبی (سرکرده خوارج)

شیخ مفید در «الکافئه» و مجلسی از وی در «بحارالانوار» به سند خود از امام باقر (ع) نقل کرده است: هنگامی که امیر مؤمنان (ع) از بصره به کوفه می‌رفت، مردم با قرظۀ بن کعب در کنار نهر «نضر بن زیاد» به پیشواز وی رفتند تا اینکه به نزدش رسیده، پیروزی او را تبریک گفتند، در حالی که او عرق از جبینش پاک می‌کرد. قرظۀ بن کعب به وی گفت: ای امیر مؤمنان، سپاس خدای را که دوست تو را عزیز داشت و دشمنت را خوار ساخت و تو را بر قوم سرکش نافرمان ستمگر، یاری کرد. عبدالله بن وهب راسبی نیز به وی گفت: آری به خدا. آنان قومی سرکش، کافر و مشرکند. امیر مؤمنان (ع) بدو فرمود: مادرت به عزایت نشیند؛ چه چیز تو را بر باطل نیرومند ساخت و بدانچه نمی‌دانی جرئت سخن داد؟! به ناحق سخن گفتی ای ابن‌السوداء. آن قوم، آن‌چنان که تو گفتی، نیستند. اگر مشرک بودند، اسیرشان می‌کردیم و اموالشان را به غنیمت می‌بردیم و با آنان ازدواج نمی‌کردیم و از یکدیگر ارث نمی‌بردیم. (۲)

### د) اسامه بن زید

عمرو بن عثمان بن عفان، او را با لقب «ابن‌السوداء» سرزنش کرد؛

۱- الغیبه، محمد بن ابراهیم نعمانی، ص ۲۱۲؛ بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۴۷.

۲- الکافئه فی ابطال توبۀ الخاطئه، ص ۳۱؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۵۳.

ص: ۲۱

چنان که شیخ طوسی در «امالی» به سند خود از «شرقی بن قطامی» به نقل از پدرش آورده است:  
 هنگامی که معاویه به مدینه آمد، عمرو بن عثمان بن عفان از اسامه بن زید به نزد وی شکایت کرد. دعوا میان آن دو بالا گرفت تا به دشمنی و دشنام [یا سرزنش] انجامید. عمرو به او گفت: آیا مرا سرزنش می‌کنی در حالی که تو غلام منی؟! اسامه پاسخ داد: به خدا که من غلام تو نیستم و خویشاوندی با تو موجب خشنودی من نیست. مولای من رسول الله (ص) است. [عمرو] گفت: آیا نمی‌شنوید که این برده با من چگونه رفتار می‌کند؟

سپس رو به اسامه کرد و گفت: یا ابن السوداء، تو چقدر سرکشی! اسامه گفت: تو سرکش تر از منی و پست‌تر. تو مرا به مادرم سرزنش می‌کنی؛ در حالی که مادرم - به خدا سوگند - از مادر تو بهتر است. او امّ ایمن، کنیز رسول الله (ص) است که پیامبر او را بارها به بهشت نوید داد. پدرم نیز نیکوتر از پدر تو است؛ زید بن حارثه، صحابی رسول الله (ص) و یار و دوست او که در موته در راه خدا و پیامبر به شهادت رسید. پیامبر در حالی وفات کرد که من امیر پدر تو بودم و نیز امیر کسی که بهتر از پدر تو بود؛ ابوبکر و عمر و ابو عبیده و مهاجران و انصار. پس به چه بر من فخر می‌ورزی ای پسر عثمان ... (۱)

### ه) عمار بن یاسر

عثمان بن عفان، او را به [نام] «ابن السوداء» سرزنش کرد. قمی در تفسیرش آورده است:  
 عمار بن یاسر به کندن خندق سرگرم بود که عثمان بر وی

ص: ۲۲

گذشت. غبار از حفره برخاست و عثمان، آستینش را به دهان گرفت و رفت. عمار، این ابیات را خواند:

لَا يَسْتَوِي مَنْ يَعْمُرُ الْمَسَاجِدَ فِيهَا يُصَلِّي رَاكِعًا وَ سَاجِدًا

كَمَنْ يَمُرُّ بِالْغُبَارِ حَايِرًا يَعْرِضُ عَنْهُ جَاحِدًا مُعَانِدًا

آن کس که مساجد را آباد می‌کند و در آن نماز می‌گزارد و در رکوع و سجود است، با کسی که از غبار [برخاسته از آن] متکبرانه می‌گذرد و با انکار و دشمنی روی می‌گرداند، برابر نیست.

عثمان به او روی کرد و گفت: یا ابن السوءاء، آیا مقصودت منم. (۱)

## ۲. «ابن السوءاء» در منابع اهل سنت

### اشاره

در منابع اهل سنت، نیز «ابن السوءاء» را به شماری از مردم گفته‌اند:

### الف) عمار بن یاسر

یعقوبی در تاریخش می‌گوید:

ابن مسعود از عثمان خشمناک بود تا اینکه از دنیا رفت و عمار بن یاسر بر وی نماز گزارد؛ در حالی که عثمان حضور نداشت، پس امر او را پوشیده داشت. روزی عثمان می‌گذشت و قبر وی را دید. پرسید: این قبر کیست؟ گفتند: قبر عبدالله بن مسعود. گفت: چگونه پیش از آنکه من خبردار شوم دفن شد؟! گفتند: کار او به عمار بن یاسر مربوط است. می‌گویند خود او وصیت کرده است کسی باخبر نشود. زمانی نگذشت که مقدار نیز در گذشت و عمار بر وی نماز گزارد. عثمان گفت: ای وای از

۱- تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۲۲.

ص: ۲۳

دست این پسر زن سیاه. بر [کار] وی آگاه بودم. (۱)

ابن عبد ربّه اندلسی در «العقد الفرید» می‌نویسد:

هنگامی که سپاهیان در صفین رویارو شدند، معاویه به «هاشم بن عتبّه» نگریست. پیامبر او را «ارقل» یا «میمون» می‌خواند و از این رو، مرقال خوانده می‌شد.

وی دوبین بود و پرچم را به دست داشت ... معاویه به عمرو بن عاص گفت: ای عمرو، این [هاشم] مرقال است. به خدا سوگند اگر او پرچم به دست گیرد و به جنگ بیاید، برای شام طولانی‌ترین روز خواهد بود، اما می‌بینم که ابن السوداء [عمار یاسر] در کار اوست و بر جنگ شتاب دارد. من امید دارم که او را بکشی. (۲)

**(ب) بلال بن رباح**

ابوذر او را با نام ابن السوداء سرزنش کرد. بیهقی در «شُعَبُ الْاِيْمَان» به سند خود از ابی امامه آورده است: ابوذر، بلال را به مادرش سرزنش کرد و به او گفت: یا ابن السوداء. بلال نزد پیامبر آمد و ماجرا را گفت. پیامبر خشمگین شد. ابوذر که از همه جا بی‌خبر بود، نزد پیامبر رفت. پیامبر از وی روی گرداند. ابوذر عرض کرد: مگر درباره من خبری به شما رسیده که از من روی می‌گردانید؟ پیامبر فرمود: آیا تو بلال را به مادرش سرزنش کرده‌ای؟ سپس فرمود: قسم به کسی که کتاب را بر محمد نازل کرده و یا قسم به هر چیز که او می‌پسندد، هیچ کس بر دیگری جز به عمل، برتری ندارد. شما هیچ یک

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰.

۲- العقد الفرید، ج ۵، ص ۸۸.

ص: ۲۴

پیمانه پُری ندارید. (۱)

### (ج) مردی در زمان امیر مؤمنان (ع)

دارقطنی در جزء ۲۳ از حدیث ابی طاهر چنین آورده است:

محمد بن عبدوس برای ما نقل کرد که محمد بن عباد از سفیان، از عبد الجبار بن عباس همدانی، از سلمه بن کهیل از حجیه بن عدی کندی نقل می‌کند: علی (ع) را بر منبر دیدم که می‌گفت: در مورد این دیگچه (۲) سیاه؛ یعنی ابن السوداء که بر خداوند - عزوجل - و پیامبرش (ص) دروغ می‌بندد، چه کسی عذر من را خواهد خواست [اگر او را بکشم] اگر همان گونه که خون جماعت نهروان را بر گردن من انداختند، گروهی به خونخواهی اینان در برابر من خروج نمی‌کردند، از [اجساد] آنان پشته‌ای فراهم می‌کردم. مصنف گوید که این روایت تنها بر این دلالت دارد که مردی سیاه‌چهره بر خدا و پیامبر، دروغ می‌بسته و مادرش نیز سیاه بوده است و بر این دلالت نمی‌کند که «ابن السوداء» همان عبدالله بن سبأ است. بنابراین، نمی‌توان یقین کرد که مقصود از ابن السوداء در این روایت، عبدالله بن سبأ یا دیگری باشد. (۳)

از سوی دیگر، این حدیث از حجیه بن عدی کندی روایت شده است که در وثاقت وی اختلاف شده و برخی از رجال جرح و تعدیل، وی را ضعیف دانسته‌اند؛ چنان‌که ابن ابی حاتم می‌گوید:

از پدرم درباره او پرسیدم. جواب داد: نمی‌توان به حدیث او احتجاج کرد و شبیه مجهول است؛ مانند شریح بن عمان صائدی

۱- شُعَبُ الْإِيمَان، ج ۴، ص ۲۸۸.

۲- حَمِيْت، ظَرْفٌ يَأْمَسُكِي رَا كُوْنِيْد كِه دَر آن رُوغْن يَآ عَسَل و ... مِي رِيْزَنْد و مَقْصُوْد دَر اِيْنْجَا تَشْبِيْه اِسْت.

۳- جزء ۲۳ از حدیث ابوطاهر، ص ۵۲.

ص: ۲۵

و هییره بن یریم. (۱)

ابن سعد نیز می گوید: «وی معروف بوده است، اما چنین نیست». (۲)

ابن جوزی نیز در «الضعفاء و المتروکین»، وی را ضعیف شمرده است. (۳)

**د) عبدالله بن حازم**

ابن عبدربه اندلسی در «العقد الفرید» می گوید:

عبدالله بن عامر بن کریز به عبدالله بن حازم گفت: ای پسر عَجَلی. او گفت: عَجَلی نام مادر من است. گفت: ای پسرِ سوداء. گفت: این، رنگ اوست. گفت: ای پسرِ کنیز. گفت: هر زنی کنیز است. مراقب گفتارت باش تا تیری که رها کردی، به سوی خودت بازنگردد. همین کنیزان تو را زاده‌اند. (۴)

**ه) عبدالله بن سبأ**

طبری در تاریخ خود از او یاد کرده و همه روایات او را به سندش از شعیب بن ابراهیم، از سیف بن عمر نقل کرده است که هر دو ضعیفند و دلیل ضعف آنها خواهد آمد.

بنابراین، نه در آثار و اخبار شیعه و نه در احادیث اهل سنت، چیزی در این باره یافت نمی‌شود که ابن السوءاء لقبی برای سرزنش عبدالله بن

۱- الجرح والتعديل، ج ۳، ص ۳۱۴؛ نیز ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۹۰؛ تهذیب الکمال، ج ۵، ص ۴۸۵. کلام ابوحاتم در آنجا آمده است.

۲- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۲۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۹۰.

۳- الضعفاء والمتروکین، ج ۱، ص ۱۹۴.

۴- العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۱.



ص: ۲۶

سبأ بوده، جز آنکه طبری تنها از سیف بن عمر نقل کرده است و بر این دلالت می‌کند که ابن السوداء، همان ابن سبأ است، اما بر اثر ضعف بسیار در سند آن، نمی‌توان بدان اعتماد کرد.

ص: ۲۷

## فصل سوم: سبأ و سبائیان

## اشاره

نام «سبائیه» و «سبائون» در برخی از مصادر تاریخی و غیر آن دیده می‌شود، اما آیا مقصود از این دو لفظ، پیروان عبدالله بن سبأ است یا دیگران؟

## بنو سبأ

ایشان به سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح منسوبند. احمد بن حنبل در «مسند» خویش و «فضائل الصحابه» و حاکم در «مستدرک» و طبرانی در «معجم کبیر» و دیگران، به سندهای خود از عبدالرحمان بن وعله آورده‌اند که از ابن عباس چنین شنیدم: مردی از پیامبر خدا (ص) درباره سبأ پرسید که آیا مردی است یا زنی یا زمینی؟ پیامبر فرمود: نه، بلکه او مردی است [که] ده فرزند داشت. شش تن از آنان در یمن ساکن شدند و چهار تن در شام. آنان که یمنی شدند، مذحج و کنده و ازد و اشعری‌ها و انمار و حمیرند که همگی عربند و آنان که شامی شدند، لخم و جذام و عامله و غسان‌اند. (۱)

۱- مسند احمد، ج ۱، ص ۳۱۶؛ المستدرک، ج ۲، ص ۴۲۳. حاکم گوید: «این حدیث صحیح السند است که آن دو [مسلم و بخاری] آن را نیاورده‌اند. ذهبی نیز با آن موافق است». المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۲، ص ۲۴۰؛ فضائل الصحابه، ج ۲، ص ۸۶۵؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۳۱.

ص: ۲۸

ابوداود و ترمذی در «سنن» و حاکم در «مستدرک» و هیثمی در «مجمع الزوائد» و دیگران از فروه بن مسیک در حدیثی نقل کرده‌اند که به پیامبر گفت: «ای پیامبر خدا، آیا سبا نام سرزمینی است یا کوهی یا چیزی دیگر؟»  
حضرت (ص) فرمود:

نه! بلکه [نام] مردی است از عرب که ده فرزند داشت. شش نفر به یمن رفتند و چهار نفر به شام. «ازد» و «اشعریون» و «حمیر» و «کنده» و «مدحج» و «انمار» که به آنان «بجیله» گویند، یمنی شدند و «لخم» و «جدام» و «عامله» و «غسان» شامی. (۱)

ابن کثیر می‌گوید:

علمای نسب شناس، مانند محمد بن اسحاق (۲)، بر این عقیده‌اند که سبا، عبد شمس بن یثجب بن یعرب بن قحطان است و بدین سبب او را سبا نامیده‌اند که «لأنه أول من سبأ فی العرب» (۳)، و به او «رائش» گفته می‌شد؛ زیرا نخستین کسی بود که در جنگ، غنیمت برد و آنها را به قوم خویش داد و بدین جهت «رائش» نام گرفت؛ عرب، مال را «ریش» و «ریاش» می‌گوید. چنین گفته‌اند که وی قبل از تولد پیامبر (ص)، در شعری به آمدن وی بشارت داده بود:

۱- سنن ابی داود، ج ۴، ص ۳۴؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۳۶۱؛ ترمذی می‌گوید: «این حدیثی حسن و غریب است». المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۲۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱۸، ص ۳۲۴؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۳۱؛ وی می‌گوید: «و این نیز اسنادی نیکو و حسن است»؛ صحیح سنن ابی داود، البانی، ج ۲، ص ۷۵۴. وی می‌گوید: «حسن و صحیح است».

۲- السیره النبویه، ج ۱، ص ۴۲.

۳- شاید «سبأ»، مهموز «سبی» باشد؛ یعنی او نخستین کسی است که زنان را در جنگ به اسارت گرفت. یا از «سبأ الخمر» گرفته شده است؛ یعنی او نخستین کسی است که شراب را به انگیزه نوشیدن آن خرید.

ص: ۲۹

يَمْلِكُ بَعْدَنَا مَلِكٌ عَظِيمٌ نَبِيٌّ لَا يُرَخَّصُ فِي الْحَرَامِ  
 وَ يَمْلِكُ بَعْدَهُ مِنْهُمْ مُلُوكٌ يَدِينُوهُ الْقِيَادَ بِكُلِّ دَامِي  
 وَ يَمْلِكُ بَعْدَهُمْ مِمَّا مُلُوكٌ يَصِيرُ الْمُلْكُ فِينَا بِاقْتِسَامِ  
 وَ يَمْلِكُ بَعْدَ قَحْطَانَ نَبِيٌّ تَقِيٌّ مُخَبِتٌ خَيْرُ الْأَنَامِ  
 يُسَمِّي أَحْمَدًا يَا لَيْتَ أَنِي أُعَمِّرُ بَعْدَ مَبْعَثِهِ بِعَامِ  
 فَأَعْضُدُهُ وَ أَحْبُوهُ بِنَصْرِي بِكُلِّ مَدَجَجٍ وَ بِكُلِّ رَامٍ  
 مَتَى يَظْهَرُ فَكُونُوا نَاصِرِيهِ وَ مَنْ يَلْقَاهُ يُبَلِّغُهُ سَلَامِي

پس از ما پادشاهی بزرگ که پیامبر است خواهد آمد که کسی را اجازه ارتکاب حرام نمی دهد.  
 پس از او نیز از میان آنان پادشاهانی خواهند آمد که هر نهضت خونینی را رهبری خواهند کرد.  
 و پس از آنان، پادشاهانی از ما خواهند آمد که فرمانروایی به دست آنان در میان ما قسمت خواهد شد.  
 و پس از قحطان نیز پیامبری می آید که پرهیزگار و فروتن و بهترین آفریدگان است.  
 او را احمد می نامند. ای کاش پس از برانگیخته شدن او، سالی [در کنار او] زنده می ماندم ...  
 تا او را با مردان سر تا پا مسلح و تیراندازانی که در اختیار دارم یاری کنم.  
 هرگاه ظهور نمود، یاری گران او باشید و هر کس او را ملاقات کرد، سلام مرا به او برساند.  
 این نکته را همدانی در الاکلیل آورده است. (۱)

۱- تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۳۱؛ این نکته در البدایة و النهایه، ج ۲، ص ۱۴۷ نیز آمده است.

ص: ۳۰

مبار کفوری در «تحفة الأحوذی» می گوید: «سبأ ... و مقصود از آن، قبیله‌ای است از فرزندانِ سبأبن یشجب بن یعرب بن قحطان بن هود است». (۱)

بیشتر مورخان نگفته‌اند که قحطان، پسر هود بوده است. خطیب در تاریخ بغداد اشاره می‌کند که پرستار وی بوده است (۲)، اما دیگران در کتاب‌های خود قحطان را پسر عابر دانسته‌اند. (۳)

خطیب در شرح حال حسن بن هانی (ابونواس) می‌آورد که وی به قحطان بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سالم بن نوح نسب می‌برد. (۴)

درباره اسم منسوب به وی (سبأ)، برای مفرد مذکر، (سبائی) به مدّ و (سَبْأی) بدون مدّ به کار می‌رود و برای مؤنث و جمع، (سبائیه) به مدّ و (سبئیه) گفته می‌شود که با مدّ، فصیح‌تر و معروف‌تر است و شکل بدون مدّ آن نیز فصیح به شمار می‌رود. (۵)

## سبائون

### اشاره

سبائون، افراد منتسب به سبائند. دانشمندان، شمار فراوانی را از آنان نام برده‌اند:

### ۱. ایض بن حمال سبائی

- ۱- تحفة الاحوذی، ج ۹، ص ۶۴.
- ۲- تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۱۰۹.
- ۳- همان، ج ۱۳، ص ۴۷۷؛ الطبقات، ابن خیاط، صص ۱۳۲، ۱۴۵ و ۱۸۲؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۴۳؛ الاکمال، ابن ماکولا، ج ۱، ص ۲۸۷؛ ج ۲، ص ۱۵۵؛ ج ۳، ص ۲۱۰؛ ج ۷، صص ۵۷ و ۱۸۴؛ تاریخ طبری، ج ۱، صص ۱۴۳ و ۲۶۹.
- ۴- تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۴۳۶.
- ۵- ر. ک: تاج العروس، ج ۱، ص ۲۶۵.

ص: ۳۱

ابیض بن حمال بن مرثد بن ذی لُحیان بن سعد بن عوف بن عدی بن مالک مأربی سبائی که ابوداود و ترمذی و نسائی در «سنن کبری» و ابن ماجه و ابن حبان در «صحیح»، از وی روایت کرده‌اند. (۱)

## ۲. سعد سبائی

ابن حجر در «الاصابه» می‌گوید: «واقدی، سعد سبائی را از کسانی از اهل سبا خوانده است که در زمان پیامبر، اسلام آوردند». (۲)

## ۳. صالح بن خیوان

ابن حجر در «الاصابه» می‌گوید:

صالح بن خیوان ... سبائی ... تابعی معروف است که حدیث مرسل نقل کرده. علی بن سعید و ابن ابی علی، او را از صحابه شمرده و از طریق بکر بن سواده از صالح بن خیوان آورده است که مردی در کنار پیامبر اکرم (ص) بر عمامه خویش سجده می‌کرد. پیامبر، عمامه او را از پیشانی اش کنار زد. (۳)

۱- ر. ک: الاصابه، ج ۱، ص ۱۷۶؛ سنن ترمذی، ج ۲، ص ۷۱۹؛ سنن ابی داود، ج ۳، ص ۱۷۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۸۲۷؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۷۱۹؛ الاحادیث المختاره ...، ضیاء مقدسی، ج ۴، صص ۵۵، ۵۶، ۵۸ و ۵۹؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱، ص ۲۷۸؛ موارد الظمان، هیثمی، ج ۱، ص ۴۸۹؛ ج ۲، ص ۷۱۴؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، ص ۱۴۹؛ المصنف، ... ابن ابی شیبه، ج ۶، ص ۴۷۶؛ البانی در صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۶۴ آن را حسن دانسته است.

۲- الاصابه، ج ۳، ص ۲۱۱.

۳- همان، ص ۳۷۵؛ السنن الکبری، ج ۲، ص ۱۰۵؛ سنن ابی داود، ج ۱، ص ۱۳۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۵۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۵۱۵؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۶، ص ۲۱۵.

ص: ۳۲

**۴. عماره بن شیب**

ابن حجر در «الاصابه» می گوید: «در صحابی بودن عماره بن شیب سبائی اختلاف وجود دارد. همچنین گفته‌اند که نام او عمار است.»

ابن سکن می گوید: «وی مصاحبتی [با پیامبر] داشته و بخاری در تاریخش درباره علت (ضعف) (۱) وی سخن گفته و وی را از صحابه دانسته است.» (۲)

ابن حبان می گوید: «هر که معتقد به مصاحبت او با پیامبر باشد، به توهم دچار شده است.» (۳)

**۵. هبیره بن اسعد سبائی**

ابن حجر در «الاصابه» می گوید: «هبیره بن اسعد بن کهلان سبائی، پیامبر را دیده و در ماجرای فتح مصر بوده است.» ابن یونس از وی نام می برد و می گوید: «برخی از فرزندان او در برقه‌اند.» (۴)

**۶. عبدالله بن هبیره سبائی**

ابن سعد در «طبقات» می گوید: «از وی احادیثی نقل شده و در زمان خلافت یزید بن عبدالملک در گذشته است.» (۵)

۱- نوعی ضعف در سند حدیث را گویند. مترجم

۲- ر. ک: تاریخ الکبیر، بخاری، ج ۶، ص ۴۹۵.

۳- الاصابه، ج ۴، ص ۴۷۹. وی حدیثی در سنن ترمذی، ج ۵، ص ۵۴۴ دارد. السنن الکبری، نسائی، ج ۶، ص ۱۴۹؛ الترغیب و الترهیب، ج ۱، ص ۱۹۲.

۴- الاصابه، ج ۶، ص ۴۴۵.

۵- الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۵۱۲. وی احادیثی در صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۶۸ دارد. مسند احمد، ج ۱، صص ۷۷، ۳۱۶؛ ج ۶، ص ۳۹۶؛ صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۵۰۹؛ ج ۴، ص ۳۳۳؛ ج ۵، ص ۳۸؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۲۳؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۳، ص ۱۶۴؛ مسند ابی عوانه، ج ۱، ص ۳۵۹؛ شرح معانی الآثار، ج ۴، ص ۷۵.

ص: ۳۳

ذهبی در «کاشف» می‌گوید: «وی ثقه است. او در سال ۱۲۶ ه. ق در گذشت. (۱) م ۴. (۲)

### ۷. عبد الرحمان بن وعله سبائی

سیوطی در «اسعاف المبطأ» می‌گوید:

عبدالرحمان بن وعله سبائی مصری از ابن عمّر و ابن عباس روایت می‌کرده است و زید بن اسلم و یحیی انصاری و دیگران نیز از وی روایت کرده و نسائی و ابن معین و عجللی او را ثقه دانسته‌اند. (۳)

ذهبی می‌گوید: «ابن معین و نسائی او را توثیق کرده‌اند». (۴)

### ۸. حنّس سبائی

ذهبی در «کاشف» می‌گوید:

حنّس سبائی صنعانی دمشقی (م ۴) ساکن آفریقا بود. از علی و ابن عباس روایت می‌کرده و قیس بن حجاج و بکر بن سواده از وی روایت کرده‌اند. وی نزد ابوزرعه و دیگران ثقه است. او در

۱- الکاشف، ج ۲، ص ۱۳۴.

۲- یعنی مسلم و چهار تن از صاحبان سنن ابی داوود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه از وی روایت کرده‌اند.

۳- اسعاف المبطأ، ص ۱۹. وی احادیثی در صحیح مسلم، ج ۱، صص ۲۷۷ و ۲۷۸؛ ج ۳، ص ۱۲۰۶ دارد. صحیح ابن حبان، ج ۴، ص ۱۰۳؛ سنن الترمذی، ج ۴، ص ۲۲۱؛ سنن ابی داود، ج ۴، ص ۶۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۱۹۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۶، صص ۱۱ و ۱۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۴۲۳؛ المعجم الکبیر، ج ۱۲، ص ۲۳۴.

۴- الکاشف، ج ۲، ص ۱۸۴.



ص: ۳۴

سال ۱۰۰ هـ. ق در گذشت. (۱)

افزون بر این افراد، کسان دیگری به سبا منسوبند که هر یک از آنان «سبائی» نامیده می‌شوند و این نام، چیزی بیش از نسبت به سبا نیست و بر ذم یا تضعیف یا انتسابشان به عبدالله بن سبا دلالت نمی‌کند.

## سبائیه

## اشاره

در کتاب‌های تاریخی قدیم و رایج که پیش از تاریخ طبری نوشته شده‌اند، نامی از سبائیه (پیروان عبدالله بن سبا) دیده نمی‌شود، اما طبری در تاریخ خود در روایات سیف بن عمر و ابی مخنف، از آنان بسیار یاد می‌کند. این روایات، بر پیدایی آسیبی بزرگ در اواخر دوران عثمان و امیر مؤمنان علی بن ابی طالب (ع) دلالت می‌کند تا اینکه کارها به معاویه بن ابی سفیان واگذار شد و پس از آن، دیگر نام و اثری از آنان بر جای نماند. با توجه به انحصار روایاتی که طبری در تاریخ خویش آورده است، در روایات سیف بن عمر و ابی مخنف لوط بن یحیی (۲) که هر دوی آنان نزد رجال جرح و تعدیل اهل سنت، ضعیفند (۳)، وجود این طائفه در آن

۱- همان، ج ۱، ص ۲۱۷.

۲- ر. ک: روایات سیف در تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۰۲؛ ج ۳، صص ۴، ۹، ۴۳، و روایات ابی مخنف، ج ۳، صص ۴۴۳ و ۴۷۶.

۳- دلایل تضعیف سیف خواهد آمد. یحیی بن معین درباره ابو مخنف می‌گوید: «به او اطمینان نیست. وی در ۱۵۷ هـ. ق در گذشت و همتای سیف بن عمر تمیمی صاحب رده بود». سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۳۰۲؛ ابن جوزی وی را در الضعفاء والمتروکین، ج ۱، ص ۲۸ یاد کرده و گفته است: «لوط بن یحیی ابو مخنف را یحیی ثقه نمی‌داند و بار دیگر گفته است که وی اعتنا کردنی نیست». ابوحاتم رازی می‌گوید: «وی متروک الحدیث است». دارقطنی نیز او را ضعیف دانسته است.

ابن عدی در الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۷، ص ۲۴۱، از او نام می‌برد و می‌گوید: «این [ابو مخنف] را که ابن معین می‌گوید ائمه بزرگان علم و حدیث با او موافق بوده‌اند ...، من چیزی از احادیث سنددار از وی نمی‌دانم که آن را ذکر کنم، بلکه تنها اخبار ناخوشایندی از وی مانده است که دوست ندارم آنها را ذکر کنم.

ابن حجر در لسان المیزان، ج ۴، ص ۴۹۲ می‌گوید: ابو مخنف، اخباری تالف تلف شده و ضایع شده است که به وی اعتماد نمی‌شود. ابوحاتم و دیگران او را ترک کرده‌اند ... و ابو عبید آجری می‌گوید که از ابوحاتم درباره وی پرسیدم. او دست خویش را تکان داد و گفت: «آیا کسی از چنین چیزی می‌پرسد؟ عقلی نیز او را در گروه ضعفاء آورده است».

ر. ک: الجرح و التعدیل، ج ۷، ص ۱۸۲؛ نجاشی در رجال خود ص ۲۲۴ از او چنین نام می‌برد: «وکان یسکن إلی ما یرویه». این عبارت بر توثیق وی دلالت ندارد، بلکه چیزی را که می‌تواند ثابت کند، این است که نجاشی در مرویات او مشکلی نیافته است.

ص: ۳۵

برهه ثابت نمی‌شود.

همچنین گفتار ابن کثیر (۷۷۴ ه. ق) در «البدایه و النهایه» و سخن ابن عساکر (۵۷۳ ه. ق) در تاریخ دمشق غیر مُسند است و بدانها نمی‌توان اعتنا کرد و گویی از تاریخ طبری گرفته شده‌اند.

نامه زیادبن ابیه به معاویه که طبری آن را در تاریخ خود آورده، از سبائیه چنین یاد کرده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

به بنده خدا معاویه امیرمؤمنان، از زیادبن ابی سفیان.

اما بعد؛ خداوند آزمایشِ امیرمؤمنان را به نیکویی پایان داد و آهنگِ دشمنش نمود و سختی پیکار با ستمکاران بر وی را کفایت کرد. طاغوت‌های این خاکیان سبیه که سرکرده آنان حجر بن عدی است، با امیرمؤمنان به مخالفت پرداختند و از جماعت مسلمانان جدا شدند و با ما به ستیزه‌گری پرداختند. سپس خداوند ما را بر ایشان چیره و مسلط ساخت ... (۱)

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۸.

ص: ۳۶

این روایت نیز مرسل است و این شک را قوت می‌بخشد که از ابی‌مخنف نقل شده باشد؛ زیرا روایات پیش از آن، همه از ابی‌مخنف نقل شده‌اند. بنابراین به آن نمی‌توان استناد کرد. و شاید مقصود زیاد بن ابیه از «سبائیه»، حجر بن عدی کندی (۱) و سیزده هم‌فکر او باشد که زیاد، آنان را به شام فرستاد و در «مرج عذراء» به فرمان معاویه کشته شدند. کسانی مانند کندی، نخعی، بجلی و همدانی در میان آنان و به سبا منسوبند. (۲)

به گمان قوی، دشمنان امیر مؤمنان (ع)، در آن زمان شیعه را با نام «سبائیه» سرزنش می‌کرده‌اند؛ زیرا بسیاری از دوستان آن حضرت از یمن و سبا بودند. نام و تبار شماری از آنان چنین است:

### ۱. عمار بن یاسر

ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می‌گوید:

وی عمار بن یاسر بن عامر بن مالک بن کنانه بن قیس بن واذ

۱- ابن حجر در الاصابه، ج ۲، ص ۳۲ می‌گوید: «حُجْر ... بن عدی بن معاویه بن جبله بن عدی بن ربیع بن معاویه اکرمین کندی، معروف به حُجْر ابن الادبر [و] حُجْر الخیر. ابن سعد و مصعب زبیری بر پایه روایت حاکم از آنان، چنین گفته‌اند: وی همراه برادرش هانی بن عدی نزد پیامبر ص آمدند و حجر بن عدی در جنگ قادسیه حضور داشت و پس از آن نیز در جمل و صفین شرکت کرد و همراه علی ع و از شیعیان او به شمار می‌آمد و در «مرج عذراء» به فرمان معاویه کشته شد. حجر همان کسی است که آنجا را فتح کرد و تقدیر چنین بود که همان‌جا کشته شود .... یعقوب بن سفیان او را در جرگه فرماندهان [سپاه] علی ع در صفین نام برده است. «کنده» از قبایل سبأ بود.

۲- برای شناخت اینان، ر. ک: تاریخ دمشق، ج ۸، ص ۲۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۱؛ تاریخ طبری، ج ۴، صص ۲۰۲ و ۲۰۷؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۵۴؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۱۲.

ص: ۳۷

یم - گفته شده میان قیس و وذیم، حصین بن وذیم نیز هست بن ثعلبه بن عوف بن حارثه بن عامر اکبر بن یام بن عنس (همان زید) بن مالک بن ادد بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان و فرزندان مالک بن ادد، از مذحجنند. (۱)

## ۲. عدی بن حاتم طایی

وی عدی بن حاتم بن عبدالله بن سعد بن حشرج بن امرئ القیس بن عدی بن اخزم بن ابی اخزم بن ربیعۀ بن جرول بن ثعل بن عمرو بن غوث بن طیئ بن ادد بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبأ بن یشجب بن یعرب بن قحطان طایی است. (۲)

ابن حجر در «الاصابه» می گوید:

او در سال نهم (و به قولی دهم)، اسلام آورد و پیش از آن نصرانی بود. در ماجرای «رذّه» بر اسلام خویش ایستاد. صدقات و زکوات قوم خود را نزد ابوبکر می برد. در فتح عراق شرکت کرد. سپس ساکن کوفه و با علی (ع) در صفین حاضر شد و بعد از سال شصت، در پیری و سالخوردگی در گذشت. خلیفه می گوید: وی به ۱۲۰ سالگی رسید. ابوحاتم سجستانی نیز می گوید: وی

- 
- ۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۰۶؛ تهذیب الکمال، ج ۲۱، ص ۲۱۸؛ الطبقات الکبری، ابن سعد، ج ۳، ص ۲۴۶؛ الاصابه، ج ۴، ص ۴۸۳؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۱۳۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۵۷؛ تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۶۹.
  - ۲- تهذیب الکمال، ج ۱۹، ص ۵۲۵؛ نیز ر. ک: جمهره انساب العرب، صص ۴۰۲ و ۴۰۴؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۸۹؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۵۷؛ أسد الغابه، ج ۴، ص ۷.

ص: ۳۸

۱۸۰ سال عمر کرد. (۱)

**۳. مالک اشتر نفعی**

۳. مالک اشتر نفعی (۲)

ابن سعد در «طبقات» می گوید:

نام اشتر، مالک بن حارث بن عبد یغوث بن مسلمة بن ربیعة بن حارث بن جذیمة بن سعد بن مالک بن نفع، از مذحج است. او از خالد بن ولید روایت می کند که او پس از عصر، نماز را با مردم می گزارد [یا مردم را به نماز وامی داشت] و اشتر از اصحاب علی بن ابی طالب بود و همراه وی در جمل و صفین و دیگر پیکارها شرکت کرد. علی او را به فرمانروایی مصر گمارد. وی به سوی مصر حرکت کرد. هنگامی که به عریش رسید، شربت عسلی [مسموم] نوشید و در گذشت. (۳)

**۴. کمیل بن زیاد نفعی**

ابن سعد در «طبقات» می گوید:

کمیل بن زیاد بن نهیک بن هشیم بن سعد بن مالک بن حارث بن صهبان بن سعد بن مالک بن نفع از مذحج، است. وی از عثمان و علی و عبدالله روایت می کرد و با علی در صفین و نزد قوم خویش شریف و فرمانش مطاع بود. هنگامی که حجاج بن یوسف به کوفه آمد، وی را احضار کرد و کشت. (۴)

۱- الاصابه، ج ۴، ص ۳۸۸.

۲- نویسنده الجواهر المضية فی طبقات الحنفیه، ج ۲، ص ۳۵۱ می گوید: «نفعی، به فتح نون و خاء و سپس عین مهمله، برای قبیله بزرگی از مذحج، اسم نسبت است».

۳- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۱۳؛ نیز ر. ک: الاصابه، ج ۶، ص ۲۱۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۰؛ الطبقات، خلیفه بن خیاط، ج ۱، ص ۱۴۸.

۴- الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۱۷۹. نیز ر. ک: تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۷۰.

ص: ۳۹

بسیاری از دیگر کسان همچون سهل و عثمان، دو پسر حنیف، از اوس به شمار می‌روند و اوس نیز به سبا نسب می‌برد. سلیمان بن سرد خزاعی و عمرو بن حنق خزاعی نیز از آنانند و خزاعه نیز از سبا است.

به گمان برخی از پژوهشگران، سبائیه عقیده‌ای سیاسی است که حجر بن عدی و پیروان او که بیشتر ایمانی و سبائی بودند، از آن پیروی می‌کردند. بر پایه این گفتار، سبائیه همان آرای ایمانی‌هایی است که ولایت علی (ع) را در کوفه پذیرفتند و بیشتر ساکنان کوفه، همانان بودند. (۱)

بنابراین، لفظ «سبائی» که در کتب رجال و حدیث، بارها آمده است، درباره کسانی به کار می‌رود که نسبشان به سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان (پدر قبایل یمنی) می‌رسد. برخی از آنان، صحابه پیامبر و راویان حدیث اویند. به هر روی، مقصود از سبائی در کتب پیش گفته، منسوب بودن به عبدالله بن سبا یا پیروی از وی نیست.

اما لفظ «سبائیه» ای که مقصود از آن، پیروان عبدالله بن سبا است، در مصادر تاریخ و حدیث به جز «تاریخ طبری» در بخش روایات سیف بن عمر و ابی مخنف لوط بن یحیی دیده نمی‌شود.

---

۱- الصلوة بین التصوف و التشیع، ج ۱، ص ۹۲.

### فصل چهارم: عبدالله بن سبأ در مصادر اهل سنت

با توجه به منابع حدیثی و تاریخی اهل سنت، اخبار و آثاری را که در آنها نامی از عبدالله بن سبأ هست، به دو بخش می‌توان تقسیم کرد:

۱. روایاتی از طریق سیف بن عمر تمیمی (م ۱۸۰ ه. ق)؛

۲. روایاتی از طریق دیگران.

بر پایه روایات سیف بن عمر که احوال عبدالله بن سبأ را گسترده‌تر باز می‌گوید، وی از یهود یمن بوده، در زمان عثمان بن عفان اسلام آورده و درباره علی بن ابی طالب (ع) به غلو دچار شده و آشکارا او را از خلفای پیشین برتر می‌شمرده است. وی به تحریک مردم بر ضد عثمان می‌پرداخت و برای این کار به بصره و کوفه و شام و مصر و دیگر شهرها سفر می‌کرد و آشکارا درباره‌اش بدگویی می‌کرد و مردم را به خلع و قتل او برمی‌انگیخت.

پیروان او در حجاز و عراق و مصر و دیگر شهرها افزایش یافتند و او توانست کسانی را از بزرگان صحابه مانند عمار بن یاسر به سوی خود بکشاند. وی در ابوذر چنان تأثیر گذارد که از عثمان و کارگزارانش به ویژه معاویه بن ابی سفیان انتقاد می‌کرد.

ص: ۴۱

وی و پیروانش، دسیسه‌های خود را گسترده و شورشی مردمی بر ضد عثمان به راه انداختند تا اینکه سرانجام با نیرنگ‌های خویش توانستند به برخی هدف‌های خود برسند و عثمان محبوس را در خانه‌اش بکشند.

آنان پس از رسیدن علی بن ابی طالب (ع) به خلافت، خود را در جرگه یاران وی جا زدند. ابن سبا آشکارا درباره علی بن ابی طالب غلو می‌کرد، به رجعت باور داشت، و علی را وصی پیامبر (ص) و «دائمه الأرض» می‌دانست. این نظرات نزد شیعیان علی پذیرفته بود و از وی پیروی می‌کردند.

برای نمونه، طبری در تاریخش به سند خود از سیف، از عطیه، از یزید فقعی آورده است که عبدالله بن سبأ یهودی از اهل صنعا و مادرش سیاه‌چهره بود. در زمان عثمان مسلمان شد، سپس به گمراه کردن مسلمانان در سرزمین‌های گوناگون از حجاز تا بصره، سپس کوفه و شام پرداخت. در شام کسی را همراه خویش نیافت و شامیان او را بیرون کردند. به مصر رفت و در میان مصریان عمامه بر سر بست. در گفته‌هایش چنین آمده است:

شگفتا از کسی که می‌پندارد عیسی بازمی‌گردد، اما بازگشت محمد را تکذیب می‌کند؛ خداوند - عزوجل - گفته است: (إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ) (قصص: ۸۵) (۱)؛ پس محمد در بازگشتن از عیسی شایسته‌تر است.

این سخن را از وی پذیرفتند و او نظریه رجعت را برای آنان بنیاد گذارد و آنان در این باره به گفت‌وگو پرداختند. او می‌گفت: «هزار پیامبر

---

۱- آن کس که قرآن را بر تو فرض کرد، تو را به جایگاهت باز می‌گرداند.



ص: ۴۲

آمده که هر یک را وصی بوده است و علی، وصی محمد بود». او همچنین می گفت: «محمد آخرین پیامبر و علی آخرین وصی است» و می افزود:

چه کسی ستمکارتر از کسی است که وصیت (یا وصایت) رسول الله (ص) را جایز نمی داند و بر وصی رسول الله (ص) خروج می کند و امر امت را به دست می گیرد؟

سپس گفت:

عثمان، این [خلافت] را به ناحق به دست گرفت، در حالی که او (علی) وصی پیامبر بود. پس در این باره بپاخیزید و آن را جابه جا کنید [و به جای خود باز گردانید] و بدی های فرمانروایان خود را باز گو کنید و آشکارا به امر به معروف و نهی از منکر پردازید. مردم را برانگیزید و آنان را به این کار فراخوانید.

سپس سفیرانش را [به جاهای گوناگون] پراکند و به کسانی در شهرهای مختلف نامه نوشت که به فسادشان کشانده بود. آنان نیز با وی مکاتبه کرده، چیزی را که نظرشان بر آن بود، پنهانی از وی خواستند. امر به معروف و نهی از منکر را آشکار ساختند و به نامه نگاری به شهرها پرداختند و در این نامه ها، عیوب فرمانروایان را برشمردند. همفکران آنان نیز به همین کار پرداختند. مردمان هر شهری اهل شهر دیگر را از کارهای حاکمان آگاه می کردند تا آنان احوال این شهر و اینان احوال آن شهر را بخوانند و بدانند. تا اینکه به مدینه رسیدند و صدای خود را به همه جا رساندند، در حالی که چیزی را جز خواسته هایشان می گفتند. و درونشان چیزی جز بیرونشان بود. مردم هر شهری می گفتند: ما از فتنه اهل آن شهر دیگر برکناریم؛ جز اهل مدینه که فتنه ها از هر جا به سوی آنان می آمد، اما

ص: ۴۳

آنان نیز می‌گفتند: «ما از آنچه مردم بدان مبتلایند، برکناریم». (۱)

به چنین اخبار منقول از سیف، به هیچ روی نمی‌توان اعتماد کرد؛ نه در اثبات چیزی و نه در رد آن؛ زیرا حافظان حدیث و علمای جرح و تعدیل، همه، او را تضعیف کرده‌اند.

یحیی بن معین می‌گوید: «حدیث وی ضعیف است». همچنین می‌گوید: «فلس بهتر از اوست». (۲) ابن حبان می‌گوید: «وی به زندقه متهم است و احادیث جعلی را نقل می‌کند». (۳)

ابو حاتم رازی (۴) و دارقطنی (۵)، وی را «متروک الحدیث» می‌دانند.

ابو داود می‌گوید: «اعتنا کردنی نیست». (۶)

ابن عدی می‌گوید: «عموم احادیث وی مُنکر است». (۷)

حاکم گوید: «او متهم به زندقه و در روایت ساقط است». (۸)

نسائی او را ضعیف می‌شمارد. (۹)

ابن حجر نیز وی را ضعیف الحدیث می‌داند. (۱۰)

اما احادیثی که از غیر طریق سیف بن عمر نقل شده‌اند و از عبدالله بن سبأ یاد می‌کنند، مختلفند. برای نمونه، بر پایه حدیثی که ابن

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۹.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۵۹؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۵۳؛ تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۳۲۶.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۶۰؛ تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۳۲۶.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۵۹؛ میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۵۳؛ الجرح و التعدیل، ج ۴، ص ۲۷۸.

۵- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۶۰؛ دارقطنی در الضعفاء و المتروکین، ص ۲۴۳، او را از ضعیفان برشمرده است.

۶- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۵۳؛ تهذیب الکمال، ج ۱۲، ص ۳۲۶.

۷- همان.

۸- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۶۰.

۹- همان.

۱۰- تقریب التهذیب، ص ۲۶۲.

ص: ۴۴

عساکر در تاریخش به سند خود از شعبی نقل می‌کند، «اولین دروغ گو عبدالله بن سبأ است». (۱)

این حدیث از شعبی است و حجیت ندارد؛ زیرا جز بر پایه نظر شخصی خویش، چیز دیگری نمی‌گفت و از این رو، روشن کننده واقعیت و حقیقت نیست. افزون بر این، اگر عبدالله بن سبأ دروغ گو هم باشد، نخستین دروغ زننده بر خدا و پیامبر نیست؛ زیرا دروغ زندگان به پیامبر، به اندازه‌ای فراوان بودند که آن حضرت بر منبر رفت و فرمود: «هر کس به عمد بر من دروغ بزند، پس خود را برای دوزخ آماده کند». (۲)

احمد بن حنبل از اسماء بنت یزید نقل می‌کند که وی از پیامبر (ص) چنین شنید: «ای مردم، چه چیز شما را واداشت که [این گونه] در پی دروغ روید؛ چنان که شب پره‌ها در پی آتش می‌روند». (۳)

۱- تاریخ دمشق، ج ۲۹، ص ۷.

۲- صحیح بخاری، ج ۱، صص ۶۱ و ۳۸۵؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، صص ۳۵ و ۳۶ و ۶۳۴. وی آن را صحیح دانسته است.

سنن ابی داود، ج ۳، ص ۳۱۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، صص ۱۳-۱۴؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۹۸، ۳۲۳، ۳۸۳، ۴۲۰، ۵۲۶ و ۵۸۸؛ ج ۲، صص ۵۴۲ و ۶۸۲؛ ج ۳، صص ۱۳۹ و ۱۴۳؛ صحیح ابن حبان، ج ۱، ص ۲۱۴؛ ج ۳، ص ۳۲۹؛ ج ۱۲، ص ۲۵۲؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۳، ص ۲۷۵؛ ج ۴، ص ۷۲؛ ج ۱۰، ص ۲۲۱؛ الاحادیث المختاره، ج ۱، صص ۵۱۶ و ۵۱۷؛ ج ۲، ص ۲۵؛ ج ۳، صص ۳۶، ۲۸۷، ۲۸۸ و ۳۲۲؛ ج ۸، ص ۱۰۳؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۳، صص ۴۵۷-۴۵۹؛ مجمع الزوائد، ج ۱، صص ۱۴۲-۱۴۸ و ۱۵۱ و ۱۵۲؛ ج ۵، صص ۷۰ و ۱۴۲؛ ج ۷، ص ۲۴۶؛ ج ۱۰، ص ۳۸۰؛ المصنف، ابن ابی شیبه؛ ج ۵، صص ۲۹۶-۲۹۸؛ ج ۶، ص ۱۸۶. سیوطی در قطف الازهار المتناثره، ص ۲۳ و کتانی در نظم المتناثر، ص ۳۵ و زبیری در لقط اللآلی المتناثره، ص ۲۶۱ آن را از احادیث متواتره دانسته‌اند. کتانی در نظم المتناثر، ص ۳۸ می‌گوید: «ابن صلاح و نووی و عراقی و دیگران، به متواتر بودن آن تصریح کرده‌اند».

۳- مسند احمد، ج ۶، ص ۴۷۷؛ المعجم الکبیر، ج ۲۴، صص ۱۶۵-۱۶۶؛ مجمع الزوائد، ج ۱، ص ۱۴۲. هیشمی می‌گوید: «احمد آن را روایت کرده است و در [سند] آن شهر بن حوشب وجود دارد که اختلاف کرده‌اند». مصنف این کتاب می‌گوید: «وی از رجال صحیح مسلم است». ر. ک: رجال صحیح مسلم، ج ۱، ص ۳۱۲ و احمد و ابن معین و یعقوب بن ابی شیبه و دیگران او را توثیق نموده‌اند». ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۳۲۵.

ص: ۴۵

احادیث صحیح دیگری، بر این دلالت می‌کنند که مسیلمه و عنسی و سجاح، از کذابان بوده‌اند و اینان پیش از ابن سبا می‌زیستند. احمد در «مسند» و حاکم در «مستدرک» و ابن حبان در «صحیح» و هیشمی در «مجمع الزوائد» و طبرانی در «الکبیر» و دیگران، به سندهای خویش از ابی بکره آورده‌اند که مردم درباره مسیلمه بسیار می‌گفتند؛ پیش از آنکه پیامبر (ص) درباره او چیزی بگوید. [تا اینکه] پیامبر فرمودند:

اما بعد ...؛ این مردی که درباره او بسیار گفتید، [بدانید که] او دروغ‌گویی است از میان سی دروغ‌گو که روز قیامت در برابر من خارج می‌شوند .... (۱)

ابن ابی شیبیه در «مصنف» و ابویعلی در «مسند» و دیگران، از ابن زبیر آورده‌اند که او از قول پیامبر گفت: «قیامت بر پا نمی‌شود؛ مگر اینکه سی دروغ‌گو خارج شوند که عنسی و مسیلمه و مختار از آنانند». (۲)

ابن ماجه در «سنن» خویش و احمد در «مسندش» و ابن ابی شیبیه در «مصنف» و ابن حبان در «صحیح» به سندهای خود از ابوهریره نقل کرده‌اند که پیامبر گفت: «در دستم دو انگوی طلا دیدم، در آنها دیدم؛ پس به پرواز درآمدند. آن دو را به دروغ‌گو تأویل کردم: مسیلمه و عنسی». (۳)

۱- مسند احمد، ج ۵، صص ۵۲ و ۵۷؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۳۲. هیشمی می‌گوید: «احمد و طبرانی آنها را روایت کرده‌اند». صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۲۹؛ المستدرک، ج ۴، ص ۵۴۱؛ حاکم گوید: «این حدیث شیخین صحیح است، اما آن دو آن را نیاورده‌اند». المصنف، عبدالرزاق، ج ۱۰، ص ۳۳۰.

۲- المصنف، ج ۶، ص ۱۹۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۲، ص ۱۹۷ ج ۶، ص ۴۵؛ ابن حجر در فتح الباری، ج ۶، ص ۶۱۷ می‌گوید: «ابویعلی به اسناد حسن از عبدالله بن زبیر، از کذابانی نام می‌برد که در عبارت: «لاتقوم الساعة حتی یخرج ثلاثون کذابا، منهم مسیلمه و العنسی و المختار» یاد شده‌اند».

۳- سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۲۹۳؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۳۳۸ و ۳۴۴؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۳۰؛ المصنف، ج ۶، ص ۱۷۵. البانی در صحیح سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۳۴۵ آن را صحیح دانسته است.

ص: ۴۶

باری، این روایت شعبی، چیزی را جز دروغگو بودن ابن سبأ ثابت نمی‌کند و شاید آوازه دروغ‌گویی او، به سبب ادعای او درباره خدا بودن امیر مؤمنان (ع) باشد؛ چنان‌که در دو حدیث ابان بن عثمان و ابو حمزه ثمالی در «رجال» کشی خواهد آمد و ادعای الوهیت برای امیر مؤمنان (ع) از بزرگ‌ترین و زشت‌ترین دروغ‌پردازی‌های اوست.

ابویعلی موصلی نیز در مسندش چنین روایت می‌کند: ابوکریب محمد بن علاء برای ما نقل کرد که محمد بن حسن اسدی از هارون بن صالح همدانی، از حارث بن عبدالرحمان، از ابی جلاس نقل می‌کند که شنیدم علی (ع) به عبدالله سبائی می‌گفت: «وای بر تو، به خدا قسم که [پیامبر] به من چیزی نفرمود که از بقیه پنهان دارد». (یعنی در میان مردم، مخفی کاری نمی‌کرد). شنیدم که می‌فرماید: «هم‌اکنون در برابر من سی دروغگو حضور دارند» و تو یکی از آنانی. (۱)

مصنف گوید که این روایت، ضعیف‌السنند است؛ زیرا محمد بن حسن اسدی معروف به تل از راویان آن است که شماری [از علمای رجال] وی را ضعیف شمرده‌اند. ابن حجر در «تهذیب التهذیب» می‌گوید: «دوری از ابن معین نقل می‌کند که او [محمد بن حسن] شیخ است». (۲) و روزی گفت: «او را درک کرده‌ام، اعتنا کردنی نیست» و ابوحاتم نیز می‌گوید: «او شیخ است». و یعقوب بن سفیان می‌گوید: «محمد بن حسن همدانی و محمد بن حسن اسدی، هر دو ضعیفند».

عقیلی گوید: «به حدیثش عمل نمی‌شود» ذهبی در «میزان»، از

۱- مسند ابی‌یعلی، ج ۱، ص ۳۴۹؛ مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۳۳۳؛ کتاب السنه، ابن ابی‌عاصم، ج ۲، ص ۴۷۶.

۲- شیخ در اصطلاح حدیثی اهل سنت به معنای کسی است که حدیثش نوشته می‌شود، ولی باید بررسی شود.

ص: ۴۷

محمد بن حسن اسدی نام می‌برد و از قول ابن معین می‌گوید: «اعتنا کردنی نیست». حاکم در «کنی» گفته است: «ابویحیی محمد بن حسن کوفی اسدی ... نزد ایشان قوی نیست». ساجی نیز وی را ضعیف دانسته است. (۱)

حارث بن عبدالرحمان نیز از راویان این حدیث است. ابن حجر می‌گوید: «مالک بن انس از وی حدیثی نقل کرده است، اما از وی نامی نمی‌برد».

وی می‌افزاید:

ابن مدینی می‌گوید: «به نظر من، مالک آن را از حارث شنیده است، اما از وی نام نمی‌برد و من نیز در کتب مالک چیزی از وی نیافتم». من نیز می‌گویم این عادت مالک است که درباره کسی که به وی اعتماد ندارد، نامش را نمی‌برد. (۲)

ابوحاتم می‌گوید: «دروردی احادیث منکری از وی نقل می‌کند [و] او قوی نیست». (۳) همچنین ابوالجلاس از راویان حدیث یاد شده جز با همین حدیث، ناشناخته است. او کسی جز ابوالجلاس شامی عقبه بن سیار است. ابن حجر در «تقریب» می‌گوید: ابوالجلاس کوفی ناشناس است. (۴)

و در «تهذیب الکمال» و «تهذیب التهذیب» می‌گوید:

ابوالجلاس کوفی بدون ذکر نسبتش، از علی بن ابیطالب (ع) از پیامبر (ص) نقل کرده که فرمود: هم‌اکنون در پیش روی من، سی

۱- تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۰۲؛ تهذیب الکمال، ج ۲۵، ص ۷۹

۲- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۲۸.

۳- الجرح و التعديل، ج ۳، ص ۷۹.

۴- تقریب التهذیب، ص ۶۳۰.

ص: ۴۸

دروغگو حضور دارند. و ابوهند حارث بن عبدالرحمان همدانی نیز از او نقل کرده است. (۱)  
این حدیث را ابن ابی عاصم در کتاب «السنة» آورده و البانی چنین تعلیقی بر آن نوشته است:  
اسنادش ضعیف است. ابو الجلاس کوفی و مجهول است و چنان که در «تقریب» آمده، ناشناخته است. هارون بن صالح را نیز  
نمی‌شناسند و بنا بر گفته تقریب مستور است. (۲)

پس این روایت، ضعیف‌السند است و احتجاج به آن روا نیست. افزون بر این، بسیار منطقی است که عبدالله سبایی در این حدیث،  
همان عبدالله بن وهب راسبی سبایی باشد نه عبدالله بن سبأ که موضوع این بحث است. اگر درستی این روایت پذیرفته شود، همچون  
حدیث پیشین چیزی را بیش از دروغ گو بودن عبدالله بن سبأ نشان نمی‌دهد.

از سوی دیگر، ابن عساکر در «تاریخ دمشق» در شرح حال عبدالله بن سبأ، روایتی نقل کرده است که در آن این جمله به چشم  
می‌خورد: «شنیدم که علی به عبدالله شیبانی می‌گوید...» و در آن، عبدالله بن سبأ ذکر نشده است. روشن نیست که آیا «شیبانی»،  
مصحف همان «سبائی» است؛ چنان که ذکر آن با شرح حال عبدالله بن سبأ سازگار می‌نماید یا این کلمه، درست و بدون تصحیف  
است که در این صورت با ابن سبأ ارتباطی ندارد.

ابن عساکر در «تاریخ دمشق» روایتی دیگر به سند خودش از عمار دهنی نقل می‌کند که می‌گوید:  
از ابوظفیل شنیدم که می‌گفت: مسیب بن نجبه را دیدم که او

۱- تهذیب الکمال، ج ۳۳، ص ۲۱۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۲، ص ۶۶.

۲- کتاب السنه، ص ۴۶۲.

ص: ۴۹

[ابن السوءاء] را آورد؛ در حالی که علی (ع) بر منبر بود. علی گفت: چه کار دارد؟ مسیب گفت: بر خدا و پیامبر دروغ می‌بندد. (۱)

حتی بدون توجه به سند این روایت، هیچ دلیلی وجود ندارد که مقصود از ابن السوءاء، عبدالله بن سبأ باشد؛ زیرا هر که را مادرش سیاه بوده است به این لقب سرزنش می‌کردند و گروهی از صحابه و تابعین نیز به این اسم خوانده می‌شدند. بنابراین، مقصود از ابن السوءاء در روایت، روشن نیست و شاید ابن وهب راسبی مقصود باشد که او نیز به این نام سرزنش می‌شد.

از سوی دیگر، عبارت «ابن السوءاء» در این روایت، از قول ابوظفیل نیست، بلکه به آن افزوده شده یا از اجتهادهای راویان این حدیث بوده است که نمونه‌هایش در احادیث بسیار دیده می‌شود و علمای حدیث، به چنین خبری «مدرج» (۲) می‌گویند و گرنه، در کلام ابوظفیل، نشانه‌ای بر بازگشت ضمائر به عبدالله بن سبأ وجود ندارد.

چنانچه «ابن السوءاء» در این حدیث، همان عبدالله بن سبأ باشد، باز هم چیزی را بیش از دروغ گو بودن وی ثابت نمی‌کند. ابن عساکر در «تاریخ دمشق» به سند خود از زید بن وهب از قول علی (ع) چنین آورده است: «مرا با ابن «حمیت اسود» (۳) چه کار؟» (۴)

این روایت نیز حتی بدون توجه به سند آن، بر این دلالت نمی‌کند که مقصود از «حمیت اسود»، عبدالله بن سبأ است و از این رو، مجمل و

۱- تاریخ دمشق، ج ۲۹، ص ۷.

۲- ر. ک: حدیث مدرج در مقباس الهدایه، ج ۱، ص ۲۱۹.

۳- حمیت، ظرف یا مشک را گویند که در آن روغن یا عسل و ... می‌ریزند و مقصود در اینجا تشبیه است.

۴- تاریخ دمشق، ج ۲۹، ص ۷.



ص: ۵۰

غیرواضح می‌نماید و با آن بر چیزی نمی‌توان احتجاج کرد. اینکه گفته‌اند مقصود امیرمؤمنان (ع)، عبدالله بن سبأ بوده است، روشن نیست و حتی اگر سخنی پذیرفته باشد، بیشتر بر این دلالت می‌کند که امیرالمؤمنین به دلیلی، ناخشنودی خویش را درباره عبدالله بن سبأ آشکار کرده است. برای اینکه این روایت با روایات پیشین سازگار شود، شاید بتوان گفت که آن دلیل بر دروغ‌گو بودن وی بوده است.

ابن عساکر همچنین در «تاریخ دمشق» می‌آورد که ابومحمد بن طاووس و ابویعلی حمزه بن حسن بن مفرج گفتند:

ابوالقاسم بن ابی‌العلاء، از ابومحمد بن ابی‌نصر، از خیثمه بن سلیمان، از احمد بن زهیر بن حرب از عمرو بن مرزوق، از شعبه، از سلمه بن کهیل، از زید بن وهب، ما را خبر داد که علی بن ابی‌طالب گفت: مرا با این «حمیت اسود» چه کار؟ یعنی عبدالله بن سبأ. این واقعه در زمان ابوبکر و عمر [نیز] واقع می‌شد. (۱)

در این روایت نیز مانند روایت پیش عبارت «یعنی عبدالله بن سبأ و کان یقع فی ابی‌بکر و عمر» افزوده راویان است؛ زیرا این روایت را بدون این افزوده نقل کرده‌اند. البته شاید مقصود از «عبدالله بن سبأ» در این افزوده، عبدالله بن وهب راسبی سبایی باشد که به او نیز عبدالله سبائی گفته می‌شد. حتی چنانچه مقصود، همان عبدالله بن سبأ در این بحث باشد، این روایت دلالتی جز بر انطباق آن کلام بر زمان ابوبکر و عمر دلالت نمی‌کند.

از سوی دیگر، مردی در سند این روایت هست که درباره‌اش

۱- تاریخ دمشق، ج ۲۹، ص ۹.

ص: ۵۱

اختلاف وجود دارد. عمرو بن مرزوق، از رجالِ سند این روایت است که اگر چه برخی از علمای رجال وی را توثیق کرده‌اند، ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» از قواریری نقل می‌کند که یحیی بن معین در حدیث، به عمرو بن مرزوق رضایت نمی‌داد. از علی بن مدینی نقل شده است که [علمای] احادیث، فهیدین و عمربن را ترک کرده‌اند. مقصود، فهید بن عوف و فهید بن حیان و عمرو بن حکام و عمرو بن مرزوق است. (۱)

ابن عساکر همچنین در «تاریخ دمشق» آورده است: ابو محمد عبدالرحمان بن ابی الحسن بن ابراهیم دارانی، از سهل بن بشر، از ابوالحسن علی بن منیر بن احمد بن منیر خلال و آن دو از قاضی ابوطاهر محمد بن احمد بن عبدالله ذهلی از ابو احمد بن عبدوس از محمد بن عباد از سفیان از عبدالجبار بن عباس همدانی به نقل از سلمه بن کهیل، از حجیه بن عدی کنندی ما را خبر داد که علی (ع) را به منبر دیدم که می‌گوید:

در مورد این دیگچه سیاه که به خدا و پیامبرش دروغ می‌بندد- یعنی ابن السوداء- چه کسی عذر مرا خواهد خواست [اگر او را بکشم؟] اگر همان گونه که خون جماعت نهران را بر گردن من انداختند، گروهی به خونخواهی اینان در برابر من خروج نمی‌کردند؛ از [اجساد] آنان پُشته‌ای فراهم می‌کردم. (۲)

این روایت نیز مانند روایات پیش است و بر اینکه مقصود، عبدالله بن سبأ بوده است، هیچ دلالتی ندارد. عبارت «یعنی ابن السوداء» نیز از افزودنی‌های راویان است. وصف «ابن السوداء» نیز تنها بر عبدالله بن سبأ دلالت نمی‌کند، زیرا بسیاری دیگر نیز با این لفظ، سرزنش

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۰، ص ۴۱۸.

۲- تاریخ دمشق، ج ۲۹، ص ۸.

ص: ۵۲

می‌شده‌اند. پس شاید مقصود در این روایت نیز شخص دیگری باشد.

اخبار دیگری نیز از مصادر اهل سنت در این باره آمده است که در فصل هشتم، در بحث تبعید ابن سبأ به مدائن، خواهد آمد. باری، اینکه او یهودی بوده و مسلمان شده یا در فتنه زمان عثمان تأثیر گذارده یا عقائدی مانند رجعت و وصایت امیرمؤمنان (ع) و ... را آشکار می‌کرده، در این روایات نیامده است؛ مگر روایات سیف بن عمر به شرحی که گذشت. علاوه بر این، هیچ‌یک از این روایات از طرق شیعه امامیه، نقل نشده‌اند، بلکه از طرق اهل سنت نقل شده و با فرض درستی سندشان نزد آنان، برای همانان حجت است و نه غیر آنان و بنابراین، در احتجاج بر شیعه امامیه به کار نمی‌آید.



### فصل پنجم: ابن سبأ در مصادر شیعه

احادیثی که از امامان اهل بیت (ع) درباره عبدالله بن سبأ در منابع شیعی روایت شده را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

۱. احادیثی که بر وجود شخصی به نام ابن سبأ در زمان امیرمؤمنان (ع) دلالت می‌کنند. برای نمونه، شیخ طوسی در «تهذیب» و شیخ صدوق در «من لایحضره الفقیه» و «علل» و «خصال»، با سندهایی که به حسن بن راشد می‌رسند، از ابوبصیر و او از امام صادق (ع) و ایشان از پدرانشان آورده‌اند که امیرمؤمنان (ع) فرمود: «وقتی از نماز فارغ شدید، دست به سوی آسمان بردارید و دعا کنید». ابن سبأ گفت: «ای امیرمؤمنان، آیا خدا در همه جا نیست؟» فرمود: «آری». گفت: «پس چرا دست به آسمان بلند کنیم؟» فرمود: آیا نخوانده‌ای که (وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ) (ذاریات: ۲۲) [\(۱\)](#)؛ پس روزی از کجا طلب شود جز از موضع خویش؟ در حالی که موضع روزی و آنچه خداوند وعده داده آسمان است. [\(۲\)](#)

البته سند این روایت به دلیل وجود حسن بن راشد در آن، ضعیف

۱- و روزی شما در آسمان است و نیز آنچه وعده داده می‌شوید.

۲- تهذیب الاحکام، ج ۲، ص ۳۲۲؛ من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۲۹؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۴۴؛ الخصال، ص ۶۲۸، وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۵۷.

ص: ۵۵

است؛ زیرا در کتب رجال، او را توثیق نکرده‌اند. (۱) از این رو، روایتش اعتبار ندارد و نمی‌توان با آن بر وجود عبدالله بن سبأ استدلال کرد. از سوی دیگر شاید مقصود از «عبدالله بن سبأ»، عبدالله بن وهب راسبی سبایی باشد.

۲. روایاتی که بر ادعای وی درباره خدا بودن امیرمؤمنان و سوخته شدنش به دست آن حضرت دلالت می‌کنند. برای نمونه، کشتی در رجال خود به سندش از امام باقر (ع) نقل کرده است:

عبدالله بن سبأ مدعی پیامبری بود و امیرمؤمنان را خدا می‌انگاشت. این خبر به امیرمؤمنان رسید. او را خواست و پرس و جو کرد. وی به این باور اقرار کرد و گفت: آری؛ تو اویی. در دلم افتاده بود که تو خداوندی و من پیامبرم. امیرمؤمنان (ع) به او فرمود: وای بر تو. شیطان تو را به سخره گرفته است. مادرت در عزایت بنشیند! از این سخن بازگرد و توبه کن! او فرمان نپذیرفت و حضرت وی را زندانی کرد و سه روز برای توبه کردن به او مهلت داد، اما وی توبه نکرد و حضرت به آتش سوزاندش و فرمود: شیطان او را از راه به در برد؛ نزد وی می‌آمد و این مطالب را به ذهنش می‌انداخت. (۲)

این روایت نیز به سبب وجود محمد بن عثمان عبدی و سنان (پدر عبدالله بن سنان)، ضعیف است؛ زیرا توثیق این دو ثابت شده نیست.

همچنین کشتی به سند خود از عبدالله (۳) چنین آورده است: امام صادق (ع) فرمود:

ما اهل بیتی درست کرداریم که از دروغ و دروغ‌پردازان درباره

۱- وی از دوستداران بنی‌عباس و وزیر مهدی عباسی و موسی و هارون بود. ابن غضائری می‌گوید: «وی در روایت ضعیف است».

ر. ک: معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۳۲.

۲- اختیار معرفة الرجال، ص ۱۰۶.

۳- شاید مقصود «ابوعبدالله» باشد؛ یعنی امام صادق ع. مترجم

ص: ۵۶

خود برکنار نیستیم، اما راست کرداری ما، دروغ آنان را بر ما نزد مردم ساقط می‌کند. پیامبر خدا (ص) راست‌گوترین و [بلکه] راست‌گوترین آفریدگان بود و مسیلمه بر وی دروغ بست و امیرمؤمنان (ع) راست‌گوترین مخلوق خدا پس از پیامبر بود و کسانی بر او دروغ می‌بستند و راست او را دروغ می‌نمودند. و عبدالله بن سبأ [نیز] بر خدا دروغ می‌بست. (۱)

سند این روایت نیز ضعیف است؛ زیرا در طرق آن، محمد بن خالد طیالسی به چشم می‌خورد که او را نیز در کتب رجال، توثیق نکرده‌اند.

کشی همچنین در کتاب خود به سندش از ابان بن عثمان چنین آورده است: از امام صادق (ع) شنیدم که می‌فرمایند: خداوند ابن سبأ را لعنت کند! او مدعی خداوندی امیرمؤمنان بود. به خدا سوگند امیرمؤمنان، بنده‌ای فرمان‌پذیر برای خدا بود. وای بر کسی که بر ما دروغ بندد. گروهی درباره ما چیزی می‌گویند که ما آن را درباره خویش نمی‌گوییم. از آنان به سوی خدا دوری می‌جوئیم.

وی به سند خود از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که امام سجّاد (ع) فرمودند:

خدا لعنت کند کسی را که به ما دروغ بندد. یاد عبدالله بن سبأ افتادم و همه موهای بدنم راست شد. او سخن بزرگی را ادّعا کرد. چه شد او را؟ خدا لعنتش کند. به خدا قسم که علی بنده صالحی برای خدا بود، و برادر پیامبر او. به کرامت الهی نرسید؛ مگر به اطاعت خدا و رسول و پیامبر نیز به کرامت الهی نرسید، مگر به طاعت خدا.

---

۱- اختیار معرفة الرجال، صص ۱۰۸ و ۳۰۵.

ص: ۵۷

سند روایت سه گانه اخیر، معتبر است و به روشنی نشان می‌دهد که مردی به نام عبدالله بن سبأ درباره امیرمؤمنان به غلو دچار شد و خدایی او را ادعا کرد. امام علی (ع) از وی خواست که توبه کند، اما او توبه نکرد و آن حضرت، او را به آتش سوزاند و کارش پایان یافت. بنابراین، ابن سبأ، یهودی نبوده و در فتنه‌ها تأثیری نگذاشته است. وگرنه، امامان ما: بدان اشاره می‌کردند. به ویژه آن دو امام بزرگوار که در مقام نکوهش وی بوده‌اند.

مجلسی در «بحار الانوار» و نوری در «مستدرک الوسایل» و دیگران از شیخ بزرگوار حسین بن عبدالوهاب که با مفید (ره) معاصر بوده، در کتاب «عیون المعجزات» به نقل از «الانوار»، نوشته است که ابو علی حسن بن همام، به سندش از عمار ساباطی آورده است: امیرمؤمنان (ع) به مدائن آمد و به ایوان کسرا رفت، در حالی که دلف بن مجیر، منجم خسرو پرویز با ایشان بود. هنگام ظهر به دلف فرمود: با من بیا... تا آنجا که می‌گوید: سپس به جمجمه پوسیده‌ای [بر زمین] نگاه کرد و به یکی از اصحاب گفت: این جمجمه را بردار. سپس به ایوان آمده و نشست و طشتی خواست و در آن آب ریخت و گفت: جمجمه را در این طشت بگذار. سپس گفت: ای جمجمه، تو را سوگند می‌دهم که بگو من کیستم و تو کیستی؟ جمجمه با بیانی روشن به گفتار درآمد و گفت: تو امیرمؤمنان و سید الوصیین هستی و من بنده خدا و فرزند کنیز خدا، خسرو انوشیروانم. کسانی از اهل ساباط که شاهد ماجرا بودند، به سوی قوم خود رفتند و آنان را از این ماجرا آگاه کردند. آنان به هممه افتادند و در معنای امیرمؤمنان (ع) اختلاف کردند. پس به نزد وی آمدند. یکی از آنان درباره وی



ص: ۵۸

همان چیزی را گفت که نصرانیان درباره مسیح گفتند و مانند آنچه عبدالله بن سبأ و یارانش می گفتند. [اصحاب حضرت به ایشان گفتند:] اگر اینان را چنین رها کنی، مردم کافر می شوند. حضرت چون این سخن را از آنان شنید، گفت: می گوئید با آنان چه کنم؟ [یکی از آنان گفت]: اینکه آنان را به آتش بسوزانی؛ چنان که عبدالله بن سبأ و یارانش را سوزاندی. حضرت، آنان را فراخواند و گفت: چه چیزی شما را بدین گفته‌ها واداشت؟ گفتند: سخن جمجمه پوسیده و گفت و گوی او با تو و این جز درباره خدای بزرگ امکان پذیر نیست [و] به همین سبب ما چنین گفتیم. حضرت گفت: از گفته خود باز گردید و به سوی خدا توبه کنید. گفتند: ما از گفته خویش باز نمی گردیم. با ما هر چه می خواهی بکن و او فرمان داد آتشی برای آنان برافروزند و آنان را سوزانند. هنگامی که سوختند، گفت: آنان را بکوبید و در باد پراکنید و آنان نیز چنین کردند. در سومین روز پس از سوزاندن آنان، اهل ساباط نزد وی آمدند و گفتند: شگفتا شگفتا از دین محمد (ص)! کسانی را که تو سوزاندی، به خانه‌های خویش باز گشته‌اند، نیکوتر از آنچه بودند. حضرت گفت: آیا شما آنان را نسوزانید و نکوبیدید و در باد پراکندید؟ گفتند: آری. گفت: من آنان را سوزاندم و خداوند آنان را زنده کرد. اهل ساباط شگفت زده پراکنده شدند. (۱)

این روایت، به دلیل وجود موسی بن عطیه و حسان بن احمد ازرق در سند آن ضعیف است؛ زیرا این دو ناشناخته‌اند و در کتب رجال، سخنی از آنان نیست. عباس بن فضل را نیز در کتب رجالی توثیق

۱- عیون المعجزات، ص ۱۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۸، ص ۱۶۹؛ بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۱۳.

ص: ۵۹

نکرده‌اند. افزون بر اینکه عمّار سبابی، این را از امام معصوم نقل نکرده است. پس روایت، موقوفه و از سخنان خودِ عمار سبابی است و نمی‌توان بدان احتجاج کرد.

همین روایت را شیخ شاذان بن جبرئیل قمی در کتاب «فضائل» و شبیه همین را محمدبن جریر شیعی در «نوادر المعجزات» (۱)، به نقل از ابوالأحوص آورده‌اند و در آن، عبدالله بن سبأ یاد شده است، اما این روایت نیز مانند روایت پیشین ضعیف‌السند شمرده می‌شود و شایسته احتجاج نیست. حتی با فرض پذیرش این دو روایت تنها چیزی که ثابت می‌شود، دچار شدن عبدالله بن سبأ به غلو درباره امیرمؤمنان و سوزانده شدن اوست. پس بیشتر روایاتی که ابن سبأ در آنها ذکر شده، با سندهای مشوب آمده است که در اثبات وجود چنین شخصی، نمی‌توان بدان‌ها اعتماد کرد.

از میان این روایات، همان سه روایت «رجال» کَشّی معتبرند که جز وجود عبدالله بن سبأ، ادعای او درباره خدایی امیرمؤمنان و سوختنش به آتش، چیز دیگری را ثابت نمی‌کنند.

بر پایه ظاهر گفته ابن حجر در «فتح الباری»، از روایات صحیح‌ه به دست می‌آید، که علی (ع) مدعیان خدایی خود را به آتش سوزاند و شاید سرچشمه پیدایی سبائیه، همین باشد.

وی در «فتح الباری» می‌گوید:

ابومظفر اسفراینی در «ملل و نحل» چنین پنداشته است که سوخته شدگان به دست علی (ع) گروهی از روافض بودند که درباره وی ادعای الوهیت کردند. آنان سبائیه بودند و بزرگشان عبدالله بن سبأ، یهودی بود که اسلام آورد و چنین بدعت گذارد. شاید اصل این

۱- مناقب و فضائل الامام علی ع، چاپ سنگی، ص ۶۴؛ نوادر المعجزات، ص ۲۱.

ص: ۶۰

ماجرا، همان چیزی باشد که در جزء سوم از حدیث ابوطاهر مخلص از طریق عبدالله بن شریک عامری از پدرش نقل شد. بر پایه این روایت، به علی گفته شد: اینجا گروهی بر در مسجدند که ادعا می‌کنند تو پروردگار آنانی. وی آنان را فراخواند و گفت: وای بر شما! چه می‌گویید؟! گفتند: تو پروردگار و خالق و رازق مایی. گفت: وای بر شما! من بنده‌ای مانند شمایم؛ غذا می‌خورم چنان که شما می‌خورید و می‌نوشم؛ چنان که شما می‌نوشید. اگر از خدا فرمان پذیرم اگر بخواهد، مرا پاداش می‌دهد و اگر او را نافرمانی کنم، بیم آن دارم که عذابم کند. از خدا پروا کنید و [از گفته خویش] بازگردید، [اما] آنان سرپیچیدند. فردای آن روز نزد وی آمدند. قبر آمد و گفت: به خدا سوگند که اینان بازگشته‌اند و همان سخن را می‌گویند. گفت: بگو داخل شوند. آنان [داخل شدند و] همان را گفتند. بار سوم گفت: اگر دیگر بار این را بگویید، به بدترین شکل شما را خواهم کشت. آنان نیز جز همان، چیزی نگفتند. پس گفت: ای قبر، چند کارگر که کلنگ داشته باشند، برایم بیاور. سپس میان مسجد و قصر برای آنان گودالی بکن. گفت: بکنید و دور شوید و هیزمی آورد و در آن آتش افروخت و در گودال انداخت و گفت: شما را در آن خواهم افکند؛ مگر آنکه [از گفته خود] بازگردید. آنان چنین نکردند. پس آنان را در آن افکند تا سوختند. گفت:

اِنِّي اِذَا رَأَيْتُ امْرَأً مُنْكَرًا اَوْ قَدْتُ نَارِي وَ دَعَوْتُ قَبْرًا

هرگاه من امر منکر و ناپسندی را ببینم، آتش [خشمم] را برمی‌افروزم و قبر را فرا می‌خوانم.

و این سندی حسن است. (۱)

ص: ۶۱

بنابر ظاهر سخن ابن حجر، وی در اخبار صحیحہ چیزی نیافته است که نشان‌دهنده ادعای عبدالله بن سبأ و یارانش درباره الوهیت امیرمؤمنان (ع) باشد، و شاید سخن کسانی که خدایی امیرمؤمنان را مدعی شده‌اند، سرچشمه سخنانی باشد که درباره ابن سبأ و سبائیه گفته می‌شود. خدا می‌داند.

### فصل ششم: آیا ابن سبأ، همان عبدالله بن وهب راسبی است؟

نام عبدالله بن وهب راسبی سبائی در برخی از منابع حدیثی و تاریخی، آمده است. او از سرکردگان خوارج بود که در نهروان با علی (ع) جنگیدند و او از کشته شدگان در آن جنگ بود. برخی از تاریخ‌نگاران معتقدند که عبدالله بن وهب، همان عبدالله بن سبأ است. اشعری در «المقالات والفرق» آشکارا می‌گوید: «سبائیه، اصحاب عبدالله بن سبأ‌اند و او عبدالله بن وهب راسبی همدانی است». (۱) بلاذری در «انساب الاشراف» می‌گوید:

حجرین عدی کندی و عمرو بن حمق خزاعی و حبه بن جویین بجلی عرنی و عبدالله بن وهب همدانی که همان ابن سبا است، نزد علی (ع) آمدند و از وی درباره ابوبکر و عمر پرسیدند. (۲)

همانندی‌هایی که برای این دو نفر ذکر شده، برخی از تاریخ‌نویسان را به این توهم انداخته که این هر دو یک نفرند؛ زیرا نامشان (عبدالله) است و هر دو از یمن‌اند و هر دو با امیرمؤمنان (ع) و به «ابن السوداء»

۱- المقالات والفرق، ص ۲۰.

۲- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۳.

ص: ۶۳

معروف بوده‌اند. همچنین یکی از آنان سبائی و دیگری ابن سبأ است.

از سوی دیگر، برخی از منقولات نیز توهم این اتحاد را پدید می‌آورند. برای نمونه، خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» به سند خویش از شعبی آورده است که زحربن قیس جعفی به او چنین خبر داد:

علی (ع) مرا بر چهارصد نفر از اهل عراق گمارد و به ما فرمان داد تا یک‌جا به مدائن وارد شویم. وی می‌گوید: به خدا که ما غروب هنگام بر راه نشسته بودیم که مردی [شتابان] که مرکبش را [از شدت دوانیدن] غرقِ عرق کرده بود، [نزد ما] آمد. گفتیم: از کجا می‌آیی؟ گفت: از کوفه. گفتیم: چه وقت حرکت کردی؟ گفت: امروز. گفتیم: چه خبر شده است؟ گفت: امیرمؤمنان برای نماز صبح [به سوی مسجد] بیرون شد که ابن‌بجده و ابن‌ملجم شتابان به سوی او رفتند و یکی از آنان بر او ضربتی زد که ممکن است انسان از سخت‌تر از آن جان به در برد یا از سست‌تر از آن بمیرد.

این را گفت و رفت. عبدالله بن وهب سبائی دست به سوی آسمان برداشت و گفت: الله اکبر، الله اکبر. گفتم: چه شده است؟ گفت: اگر این شخص به ما خبر می‌داد که خود، مغز او را دیده که [از کاسه سرش] خارج شده است، با این حال می‌دانم که او تا عرب را با عصایش نراند، نمی‌میرد. وی می‌افزاید: به خدا که ما جز آن شب را در آنجا نگذرانیم که نامه حسن بن علی رسید: از عبدالله، حسن امیرمؤمنان به زحربن قیس. اما بعد، از آنان که نزد تو بیعت بگیر. من [به عبدالله بن وهب] گفتم: چه شد آنچه می‌گفتی؟ گفت: نمی‌پنداشتم که او بمیرد. (۱)

ص: ۶۴

این گفتار عبدالله بن وهب سبائی، به گفته منقول از عبدالله بن سبأ نزدیک است. او می‌گوید: «اگر مغز او را در هفتاد کیسه نزد ما آورند، مرگ او را باور نداریم. او نمیرد، مگر آنکه از آسمان فرود آید و زمین را تمام و کمال، مالک گردد».

این روایات موجب شده‌اند که چنین پنداشتی درباره یکی بودن این دو نفر پیدا شود.

پس از یافتن احادیث صحیح درباره سوزانده شدن عبدالله بن سبأ به دست امیرمؤمنان (ع) در کوفه، به بیان نادرستی این پندار غلط، نیازی نیست و با سنجش احوال منقول از این دو شخص می‌توان فهمید که اوصافشان با یکدیگر برابری نمی‌کنند و اختلاف‌های آنان بسیار است و با وجود این همه اختلاف، به یکی بودنشان نمی‌توان حکم کرد. پاره‌ای از این اختلاف‌ها چنینند:

۱. عبدالله بن سبأ به زهد و عبادت وصف نشده است، اما درباره عبدالله بن وهب گفته‌اند که اهل نسک و عبادت بود؛ چنان‌که وی را «ذوالثفتات» می‌خواندند. ابن حجر در «الاصابه» می‌گوید:

وی در کثرت عبادت، عجیب بود؛ چنان‌که وی را ذوالثفتات لقب دادند؛ زیرا از بسیاری سجده، در دستان و زانوانش، پینه‌هایی چون پینه‌های شتران نمایان شده بود. (۱)

ابن کثیر در «البدایة والنهایة»، از هیثم بن عدی در «الخوارج» نقل می‌کند که مواضع سجده عبدالله بن وهب راسبی، از شدت کوشش و فراوانی سجده، سخت خشک شده بود و او را ذوالثفتات می‌خواندند. (۲)

۱- الاصابه، ج ۵، ص ۷۸.

۲- البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۳۰۰.

ص: ۶۵

۲. درباره عبدالله بن سبأ گفته‌اند که وی، یهودی بود و در زمان عثمان ایمان آورد (روایت طبری و دیگران)، اما عبدالله بن وهب در زمان خلافت عمر بن خطاب در کشور گشایی‌های او شرکت می‌کرد.

ابن حجر در «الاصابه» در شرح حال وی می‌گوید:

وی در فتح عراق با سعد بن ابی وقاص بود و طبری در تاریخ خود گفته است: «سعد وی را به همراه مضارب عجلی و گروهی دیگر فرستاد و ضرار بن خطاب را به فرمان عمر بر آنان گماشت تا به سوی کسانی بروند که به جنگ با آنان برخاسته بودند». (۱)

۳. عبدالله بن سبأ درباره امیر مؤمنان غلو کرده، وی را خدا می‌خواند یا دست‌کم - بنا بر روایت سیف - او را از خلفای گذشته برتر می‌دانست و می‌گفت که وی وصی رسول الله (ص) و «دَابَّۃُ الْاَرْضِ» است؛ ولی عبدالله بن وهب راسبی، امیر مؤمنان (ع) را کافر می‌دانست و به او جز (جاحد) (۲) چیزی نمی‌گفت!

۴. عبدالله بن وهب از رهبران خوارج بود، اما عبدالله بن سبأ خارجی (از خوارج) به شمار نمی‌رفت تا چه رسد به اینکه از سران آنان باشد.

۵. امیر مؤمنان عبدالله بن سبأ را به آتش سوزاند یا به مدائن تبعید کرد و وی تا هنگام شهادت آن حضرت در آنجا ماند و جز بر پایه اخباری ضعیف، به جای دیگری نرفت، اما عبدالله بن وهب، بر پایه همه اخباری که از پیکار نهروان نقل کرده‌اند، در همین جنگ کشته شد.

ابن حجر در «لسان المیزان» می‌گوید: عبدالله بن راسب از سران حروریه بود که کسانی او را در کتاب‌های ضعیفان یاد کرده‌اند. او در

۱- الاصابه، ج ۵، ص ۷۸.

۲- البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۳۰۰. جاحد: انکار کننده



ص: ۶۶

کتاب ابواسحاق جوزجانی، از همتیان عبدالله بن کوا بود و جاهلیت را درک کرد. نام این مرد، عبدالله بن وهب راسبی است و از بنی اسد (قبیله‌ای معروف) است. وی هنگامی که حضرت علی (ع) با خوارج پیکار می‌کرد، امیر خوارج در نهروان بود و در جنگ کشته شد و از او روایتی ندیده‌ام. (۱)

وی در «الاصابه» می‌گوید: «همین راسبی با کسان دیگری کشته شد که در نهروان کشته شدند و داستان او در این باره معروف است». (۲)

ابن کثیر در «البدایه والنهایه» در وقایع نهروان می‌گوید:

آنان چهار هزار تن بودند که جز هزار نفر یا کمتر از آنان نماند و عبدالله بن وهب راسبی نیز در میان آنان بود. آنان به سوی [سپاه] علی حمله آوردند. پس علی سواره نظام را پیش روی خود فرستاد (یا: پیشاپیش سواره نظام به راه افتاد) و تیراندازها را جلو فرستاد و پیاده نظام و سواره نظام را آراست. آنگاه به اصحاب خویش گفت: «تا آنان جنگ را آغاز نکرده‌اند، شما آغاز نکنید». خوارج می‌گفتند: «لاحکم الله، الروح الروح الی الجنة» (۳) و رو می‌آوردند و به سوارانی حمله می‌کردند که علی آنان را پیش فرستاده بود و آنان را می‌پراکندند؛ چنان که برخی از سوارها به راست و شماری از آنان به چپ پراکنده شدند. سپس تیراندازها به پیشواز آنان رفتند و پیش روی آنان، تیراندازی را آغاز کردند.

سواران نیز از چپ و راست بر آنان تاختند. پیاده نظام نیز با

۱- لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۸۴.

۲- الاصابه، ج ۵، ص ۷۸.

۳- حکم، جز از آن خداوند نیست. بشتابید بشتابید به سوی بهشت!

ص: ۶۷

سر نیزه و شمشیر به سوی ایشان برخاستند و خوارج را بر جای خویش نشانند، و آنان زیر سم اسبان افتاده بودند و فرماندهانشان، عبدالله بن وهب و مرقوص بن زهیر و شریح بن اوفی و عبدالله بن سخبره سلمی - خداوند، آنان را زشت بدارد - کشته شده بودند. (۱)

بنابراین، عبدالله بن وهب راسبی، همان عبدالله بن سبأ نیست و نباید چنین پنداشت که هر دوی آنان یکی اند.

باری، آنچه خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» ذکر کرده است، افزون بر ضعف سندی‌اش به دلیل نقل نشدن از شیعه امامیه و توثیق نشدن رجال سندش، نزد اهل سنت نیز ضعیف السند شمرده می‌شود؛ زیرا مجالد بن سعید و زیاد بکائی (۲) که چندین نفر آنان را ضعیف دانسته‌اند، در سند این روایت به چشم می‌خورند.

بنابراین، این روایت ساقط است و نمی‌توان بدان احتجاج نمود. حتی

۱- البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۲۹۹.

۲- ابن حبان، مجالد بن سعید را در «المجروحین»، ج ۳، ص ۱۰، ضعیف دانسته و گفته وی بدحافظه بوده و اسانید را دگرگون می‌کرده و احادیث مرسل ذکر می‌کرده است و احتجاج به وی جایز نیست. مصنف این کتاب گوید: یحیی بن معین و سعدی و یحیی بن سعید قطان، و نسائی نیز او را ضعیف شمرده‌اند؛ ر. ک: گفتار نامبردگان در الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۸، ص ۱۶۸؛ الضعفاء والمتروکین، نسائی، ص ۲۳۶؛ الضعفاء الصغیر، بخاری، ص ۱۱۶؛ الضعفاء والمتروکین، ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۳۶.

زیاد بکائی را نیز یحیی بن معین در غیر از آنچه از مغازی ابن السحاق نقل می‌کند، ضعیف دانسته است. ابن مدینی و نسائی و صالح بن محمد و ابن سعد نیز او را ضعیف شمرده‌اند؛ ر. ک: تهذیب الکمال، ج ۹، صص ۴۸۷-۴۸۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۲۳. ابوحاتم نیز چنان که در الجرح و التعذیل، ج ۳، ص ۵۳۸ آمده است، در این باره می‌گوید: حدیثش را می‌نویسند، اما بدان احتجاج نمی‌کنند. در سیر اعلام النبلاء، ج ۹، ص ۶ می‌گوید: «ابن مدینی می‌گوید: از او چیزی روایت نمی‌کنم. صالح جرزه می‌گوید: خود او ضعیف الحدیث است ... و نسائی گوید: قوی نیست .... و ابو حاتم می‌گوید: به آن احتجاج نمی‌شود و ترمذی می‌گوید: احادیث منکر، بسیار نقل می‌کند ... تا آخر آنچه از وی نقل می‌کنند».

ص: ۶۸

با فرض صحت این روایت نیز، شاید عبدالله بن وهب نامی منسوب به سبا باشد؛ زیرا اگر عبدالله بن سبأ در آن زمان زنده بوده، در مدائن می‌زیسته است نه در میان چهارصد نفری که امیر مؤمنان آنان را یک‌جا [به مدائن] فرستاد.

گمان می‌رود این شخص وهب بن عبدالله سوائی (۱) باشد که به سبب همانندی بسیارش با عبدالله بن وهب سبائی، تحریف شده است و وهب بن عبدالله سوائی، ابو جحیفه سوائی باشد که از اصحاب علی (ع) و از صحابه کوچک پیامبر (ص) بوده است؛ زیرا وی پیامبر (ص) را در آستانه درگذشت آن حضرت دید.

خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» می‌گوید: «وی با علی در جنگ نهروان شرکت کرد و همراه وی به مدائن رفت». (۲) ذهبی در «سیر اعلام النبلاء» می‌گوید: «وی رئیس سرداران علی (ع) بود، و گفته‌اند هنگامی که علی بن ابی طالب خطبه می‌خواند، ابو جحیفه پایین منبر وی می‌ایستاد». (۳) ابن عبدالبر در «استیعاب» می‌گوید: «علی در کوفه وی را بر بیت‌المال گماشت. وی در همه جنگ‌ها با ایشان همراه بود». (۴)

ابن حبان، مجالد بن سعید راوی این خبر را به کم‌حافظه بودن و

۱- برای آگاهی از شرح حال او، ر. ک: تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۹۹؛ تاریخ الكبير، ج ۸، ص ۱۶۲؛ الجرج و التعديل، ج ۹، ص ۲۲؛ تکملة الإكمال، ج ۳، ص ۳۵۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۰۲؛ الثقات، ابن حبان، ج ۳، ص ۴۲۸؛ التعديل و التجريح، الباجی، ج ۳، ص ۱۱۹۲؛ الکاشف، ذهبی، ج ۳، ص ۲۳۳؛ تقریب التذہیب، ج ۱، ص ۵۸۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۵۱؛ ج ۱۱، ص ۱۴۵؛ تهذیب الکمال، ج ۲۲، ص ۴۴۷؛ ج ۳۱، ص ۱۳۲؛ رجال صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۵۹؛ رجال صحیح مسلم، ج ۲، ص ۳۰۵؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۶۱؛ معجم الصحابه، ج ۳، ص ۱۷۹.

۲- تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۹۹.

۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۲۰۲.

۴- الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۵۶۱.

ص: ۶۹

دگرگون کردن سندها توصیف و منسوب می‌کند و این خود گمان پیش گفته را استوارتر می‌سازد. شاید وی بر اثر کم حافظه بودن، سبائی را [به جای سوائی] ذکر کرده و ذکر عبدالله پیش از وهب، به انگیزه دگرگون کردن سندها بوده باشد. خدا می‌داند. به هر روی، از این روایت نمی‌توان فهمید که این مرد بر عقیده ابن سبأ یهودی بوده؛ زیرا وی تنها مرگ امیر المؤمنین (ع) را بعید می‌دانسته و هنگامی که از درستی خبر آگاه شد، آن را انکار نکرده است؛ چنان که بعد می‌گوید: «نمی‌پنداشتم که او بمیرد». و این مسئله برای مردم بسیار پیش می‌آید که خبرهای ناگهانی را نخست انکار می‌کنند، اما هنگامی که به درستی آنها پی می‌برند، می‌پذیرند. اهل سنت، چنین واکنشی از عمر بن خطاب و بسیاری از صحابه درباره وفات پیامبر (ص) نقل کرده‌اند. بخاری در «صحیح» به سند خود از عائشه آورده است: «عمر برخاست و گفت: به خدا که رسول الله نمرده است». عائشه می‌گوید: «عمر گفت: به خدا که جز این به خاطر نمی‌رسید. سوگند که خداوند او را بر خواهد انگیخت و او دست و پای مردانی را خواهد برید...» (۱).

ابن حبان در «صحیح» به سند خود از انس بن مالک نقل می‌کند:

هنگامی که رسول الله (ص) درگذشت، عمر بن خطاب میان مردم ایستاد و گفت: نشنوم که کسی از شما بگوید محمد مرده است. محمد نمرده است، بلکه پروردگارش به سوی او [پیامی] فرستاد؛ آنچنان که به سوی موسی (ع) فرستاد و او چهل شب از قوم خود

۱- صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۱۲۸.

ص: ۷۰

دور ماند. زهری گوید: سعید بن مسیب مرا خبر داد که عمر بن خطاب در خطبه‌ای گفت: من امیدوارم که رسول الله دستان و پاهای [آن مردمان] را ببرد که گمان کردند او مرده است. (۱)

ابن ماجه در «سنن» به سند خود از عائشه آورده است که عمر در گوشه‌ای از مسجد می‌گفت: «به خدا رسول الله نمرده است و نمی‌میرد تا اینکه دستان و پاهای منافقان بسیاری را ببرد». (۲)

احمد در «مسند» به سند خود از عائشه آورده است:

عمر و مغیره بن شعبه آمدند و اجازه ورود خواستند. اجازه دادم و حجاب را بر خود تنگ گرفتم. عمر به او (پیامبر) نظر کرد و گفت: چه غشوه‌ای! رسول الله چقدر شدید غش کرده است! سپس برخاستند که بروند. نزدیک در که رسیدند، مغیره گفت: ای عمر، پیامبر خدا مرده است. عمر گفت: دروغ می‌گویی، تو مردی هستی که فتنه‌ای تو را در بر گرفته است. رسول الله نمی‌میرد تا خداوند عزوجل منافقان را نابود سازد». سپس ابوبکر آمد و من حجاب را برداشتم. ابوبکر به وی نظر افکند و گفت: «أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» - رسول الله (ص) مرده است .... سپس به مسجد رفت، در حالی که عمر برای مردم خطبه می‌خواند و می‌گفت: پیامبر خدا نمی‌میرد تا خداوند منافقان را نابود سازد. سپس ابوبکر به سخن آمد و پس از حمد و ثنای خدا گفت: خداوند عزوجل می‌گوید: **إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ (۳) .... (۴)**

۱- صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۵۸۸؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۱۴۲.

۲- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲۰.

۳- بی‌گمان، تو خواهی مرد و آنان [نیز] خواهند مُرد. زمر: ۳۰

۴- مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۲؛ مسند اسحاق بن راهویه، ج ۳، ص ۹۹۱؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۶۷؛ البدایة والنهایه، ج ۵، ص ۲۱۲.

ص: ۷۱

بر پایه خبر دیگری، سپس به سوی او خم شد. او را می‌بوسید و می‌گریست و می‌گفت: «چنین نیست که پسر خطاب می‌گوید. به آنکه جانم در دست اوست قسم که پیامبر خدا مرده است».

بنابر خبر دیگری عمر بن خطاب برخاست و برای مردم سخن گفت و آنان را که می‌گفتند پیامبر مرده است، به کشتن و قطع دست و پا تهدید می‌کرد و می‌گفت: «پیامبر در بی‌هوشی است. اگر برخیزد، می‌کشد و می‌برد». (۱)

ابن سعد در «طبقات» به سند خود از ابی سلمه بن عبدالرحمان چنین نقل می‌کند:

مردم در خانه عایشه گرد پیامبر جمع شده، به او می‌نگریستند. سپس گفتند: چگونه او می‌میرد که گواهد است بر ما و ما گواهانیم بر مردم دیگر. چگونه او می‌میرد و [مرگ او] بر مردم آشکار نمی‌شود؟ نه! به خدا که او نمرده، بلکه مانند عیسی به آسمان رفته و باز خواهد گشت. آنان کسانی را که می‌گفتند پیامبر مرده است تهدید می‌کردند و در اتاق عایشه و بر درگاه فریاد می‌زدند: او را دفن نکنید. رسول الله نمرده است. (۲)

این خبر نشان می‌دهد که بسیاری از اصحاب پیامبر، مرگ آن حضرت را باور نکردند.

ابن حجر در «فتح الباری» در شرح حدیثی از بخاری می‌گوید:

این خبر گویای شجاعت ابوبکر و بسیاری دانش او است و عباس نیز آنچنان که گفتیم، در این امر با وی موافق بود و نیز مغیره،

۱- البدایة والنهایه، ج ۵، ص ۲۱۳.

۲- الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۷۱.

ص: ۷۲

چنان که ابن سعد روایت کرده؛ و همچنین ابن ام‌مکتوم؛ چنان که در «مغازی» آمده است ... عروه می‌گوید: او (ابوبکر) این آیه را می‌خواند که إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ و مردم به آن توجهی نداشتند و بیشتر صحابه جز این گمان می‌کردند. از این روایت به دست می‌آید که کسانی که اندکند، گاهی در اجتهاد خود به راه درست می‌روند و بیشتر مردم خطا می‌کنند. پس بیشتر [براقلیت] ترجیحی ندارد؛ به ویژه آنجا که برخی از اکثریت از دیگران پیروی کرده باشند. (۱)

بنابراین، اینکه عبدالله بن وهب سبائی یا وهب بن عبدالله سوائی، مرگ امیر المؤمنین (ع) را بعید شمرده‌اند، واکنش غریبی نیست، به ویژه از این رو که خبر دهنده، مستقیم خبر وفات ایشان را نداد، بلکه تنها خبر داد که ایشان با شمشیر آسیب دیده است.

این با واکنش عمر بن خطاب و دیگران متفاوت است؛ زیرا هنگامی که خبر وفات پیامبر (ص) به آنان رسید و پیکر او را در بستر خویش دیدند و ایشان نیز قبل از آن، از بیماری رنج می‌برد و از نزدیکی رحلت خود خبر داده و وصیت‌های خویش را نیز فرموده بود و ...، با این همه، وفات ایشان را انکار کردند و گفتند آنچه را که گفتند ...!

به هر روی، روایت خطیب به رغم ضعف سندش، گویای این نیست که گوینده آن سخن، عقیده‌ای مانند عقیده عبدالله بن سبأ کذابی داشته است. پس عبدالله بن وهب راسبی، همان عبدالله بن سبأ نیست؛ زیرا همه آنچه را در باره این دو آورده‌اند، به روشنی نشان می‌دهد که این دو، به راستی دو نفر بوده‌اند نه یک نفر.





## فصل هفتم: آیا ابن سبأ همان صحابی معروف «عمار بن یاسر» است؟

دکتر علی الوردی و دیگران بر اینند که عبدالله بن سبأ، همان عمار بن یاسر، صحابی بزرگوار است و برای اثبات این سخن دلایلی می‌آورند:

۱. ابن سبأ، به ابن السوداء معروف بود و عمار نیز به همین عنوان خوانده می‌شد.
۲. عمار، از پدری یمنی به دنیا آمد و از فرزندان سبا بوده؛ زیرا به هر یمنی می‌توان «ابن سبأ» گفت؛ اهل یمن همگی به سبأ بن یشجب بن قحطان منسوبند. در قرآن کریم نیز آمده که هدهد به سلیمان گفت از سوی سبا آمده است و مقصودش از «سبأ» یمن بود.
۳. عمار به علی بن ابی طالب (ع) بسیار علاقه داشت و همیشه مردم را به بیعت با وی بر می‌انگیخت.
۴. عمار در زمان عثمان به مصر رفت و در آنجا مردم را برانگیخت. فرمان‌دار مصر بر وی برآشفت و در پی انتقام گرفتن از وی برآمد.... این خبر، همانند روایتی درباره ابن السوداء است که بر پایه آن، وی در مصر جای گرفت و فسطاط را مرکز تبلیغ خود خواند و از آنجا یارانش را [به نقاط دیگر] فرستاد.

ص: ۷۵

۵. این گفته به ابن سبأ منسوب است: عثمان خلافت را به ناحق به دست گرفت و صاحب شرعی آن، علی بن ابی طالب است. این گفتار را در اصل عمار یاسر در پی بیعت مردم با عثمان گفت. روزی در مسجد شنیدند که او فریاد می‌زد: ای قریشیان، شما که پی‌درپی این امر (خلافت) را از خاندان پیامبرتان بیرون بردید، گمان ندارم که خداوند، آن را از شما برنگیرد و در غیر شما قرار ندهد؛ آنچنان که شما آن را از اهلش برگرفتید و در غیر اهلش نهادید.
۶. به ابن سبأ نسبت داده‌اند که تلاش‌های صلح دوستانه را میان علی و عایشه در واقعه بصره (جمل) عقیم کرد. و بنا بر روایات، اگر او نبود میان این دو، صلح برقرار می‌شد. هر کس ماجراهای جنگ بصره را بررسی کند، عمار را می‌یابد که در آنها بسیار تأثیر گذارد؛ او بود که همراه حسن و مالک اشتر، برای برانگیختن مردم به پیوستن به سپاه علی، به کوفه رفت. حمایت عمار از علی در جنگ، یکی از دلایل پشیمانی و خروج زبیر از معرکه بود.
۷. درباره ابن سبأ گفته‌اند او محرک ابوذر در دعوت سوسیا لیستی‌اش بوده است. و اگر ما ارتباط عمار را با ابوذر بررسی کنیم، آن را بسیار تنگاتنگ و محکم خواهیم یافت؛ زیرا هر دوی آنان شاگرد یک مکتبند، و آن، مکتب علی بن ابی طالب است. این سه نفر با هم بودند، با یکدیگر مشورت و همکاری می‌کردند.
- بر پایه این نظریه، ابن سبأ کسی جز عمار یاسر نیست؛ زیرا قریش، عمار را سرکرده شورشیان بر ضد عثمان می‌دانست، اما در آغاز کار از او نام نمی‌برد و بنابراین، با عنوان «ابن سبأ» یا «ابن السوداء» به وی اشاره

ص: ۷۶

می‌کرد. راویان نیز بدون توجه به این مسئله، مطلب را نقل کرده‌اند و از وقایع پشت پرده بی‌خبر بوده‌اند. (۱)

دکتر کامل مصطفی شیبی در «الصلة بین التصوف والتشیع» این نظریه را تأیید کرده و دلایل یاد شده را درست شمرده و می‌گوید:

این دلایل، قانع‌کننده و منطقی، اما به نصی نیازمندند که نام‌گذاری عمار یاسر به ابن السوداء بدان مستند باشد. اینکه عمار یاسر، ابن السوداء بوده در نصی از علی بن ابراهیم، صاحب تفسیر شیعی قدیمی در تفسیر آیه (يُمْنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا) (۲) آمده است. بر پایه این نص عثکن بن معاویه در جنگ خندق بر عمار می‌گذشت و او به کندن خندق سرگرم بود و غبار از آنجا برخاسته بود. عثکن، آستین خود را بر بینی‌اش گرفت و رد شد. عمار گفت:

لَا يَسْتَوِي مَنْ بَيْتَنِي الْمَسَاجِدَ يَظِلُّ فِيهَا رَاكِعًا وَ سَاجِدًا  
وَمَنْ يُمُرُّ بِالْغُبَارِ حَايِرًا يَعْزِضُ عَنْهُ جَاحِدًا مُعَانِدًا

آن کس که مساجد را بنا می‌کند و پیوسته در آن مشغول رکوع و سجود است، با کسی که از غبار [برخاسته از آن] متکبرانانه می‌گذرد و با حال انکار و دشمنی روی می‌گرداند، برابر نیست.

عثکن به او رو کرد و گفت: ای ابن السوداء آیا با منی؟ پس نزد پیامبر آمد و گفت: ما با تو داخل نمی‌شویم؛ زیرا آبرویمان در معرض خطر است؛ پیامبر به او گفت: پس برو. و خداوند عزوجل این آیه را نازل کرد.

ابن سعد در «طبقات» درباره نسب عمار می‌گوید:

۱- وعاظ السلاطين، صص ۲۷۴-۲۷۸، به نقل از الصلة بين التصوف والتشييع، ج ۱، ص ۳۶.

۲- از اینکه اسلام آورده‌اند بر تو منت می‌نهند .... حجرات: ۱۷

ص: ۷۷

او عمار بن یاسر بن مالک بن عوف بن حارثه بن عامر بن یام بن عنس؛ یعنی همان زید بن مالک بن ادد بن زید بن یشجب بن غریب بن زید بن کهلان بن سبابن یشجب بن یعرب بن قحطان است. (۱)

اینکه او عبدالله باشد، البته همه مسلمانان بنده خدایند و این لقب عام برای همه آنان است. همه نامه‌هایی که از خلفا و حاکمان صادر شده یا به آنان فرستاده شده است، با این عبارت آغاز می‌شود: «از عبدالله فلانی» یا «به عبدالله فلانی». علی (ع) نیز در سقیفه، خود را عبدالله نامید. (۲) منصور و محمد بن عبدالله بن حسن (۳)، و عبدالملک بن مروان (۴) نیز خود را چنین می‌خواندند. بنابراین، خواندن عمار به این نام، همانند نام‌گذاری او به «ابن السوداء» و مقصود از آن، اشاره‌ای لطیف است. چنان‌که گویی هر کسی به جای آوردن اسم فردی که همه متوجه اویند، وی را فلانی می‌خواند و ... و این ویژگی رمزی بودن تلمیح است. سپس می‌گوید:

افزون بر همه این ادله، دکتر الوردی توجه نکرده است که طبری آنجا که ماجرای جنگ جمل را نقل می‌کند، به یاران علی در آن واقعه می‌پردازد و آنجا که آنان را بر می‌شمرد و نام عمار را می‌آورد، از ذکر نام ابن سوداء چشم می‌پوشد و جایی که ابن سوداء را یاد می‌کند، اسم عمار را فرو می‌گذارد و این نشانه‌ای بر یکی بودن آن دو نفر است. (۵)

۱- طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۸۶.

۲- الامامة والسياسة، ص ۱۲.

۳- تاریخ طبری، ج ۹، ص ۲۱۰.

۴- العقد الفرید، ج ۵، ص ۲۶۱.

۵- الصلوة بین التصوف والتشیع، ج ۱، ص ۳۷.

ص: ۷۸

وی در جای دیگری می‌گوید:

بنابراین، سبئیه فرقه‌ای است که عمار رهبری آن را به عهده داشت و قریش او را با لقبی رمزی می‌خواند. این گروه بر دیدگاه خود درباره علی، سخنان باطلی و مبالغه‌هایی افزود تا از افکار عمار، پیشی گیرد و آن را از حدّ عقل خارج سازد و توانِ اقناع را از آن سلب نماید و آن را با هاله‌ای از شک و بطلان بیوشاند، تا مردم را از وی و نظراتش و حتی از آرای نخست او (احق بودن علی و برتری او بر دیگر مسلمانان زمان عثمان) دور سازد. (۱)

به گمان، دکتر علی‌نشار نیز همین سخن را می‌پذیرد؛ وی می‌گوید:

شاید عبدالله بن سبأ شخصیتی ساختگی یا رمزی برای اشاره به عمار یاسر است؛ یعنی عنوان «عبدالله بن سبأ» تنها پوششی برای نام عماربن یاسر باشد ...

وی همچنین می‌گوید:

به عبارت دقیق‌تر باید بگویم، اینکه عبدالله بن سبأ همان عماربن یاسر باشد، [بر دیگر اقوال] ترجیح دارد و نیز این قول ترجیح دارد که بگویم نواصب (دشمنان اهل بیت (ع)) همه آن نظریات را به دروغ به عمار یاسر نسبت داده‌اند؛ آرائی که وی هیچ‌گاه بدان معتقد نبوده و هرگز بیان نداشته است. (۲)

مؤلف این کتاب نیز بزرگانی را از حوزه نجف اشرف دیده است که بر همین نظرند و به جای ذکر نام عمار یاسر، به رمز و اشاره نام «عبدالله بن سبأ» را به کار می‌برند.

در ردّ این نظریه همین بس که عماربن یاسر فضایل بسیار و مناقب

۱- الصلّة بین التصوف والتشیع، ج ۱، ص ۸۹.

۲- نشأة الفكر الفلسفی فی الاسلام، ج ۲، ص ۲۷، به نقل از: عبدالله بن سبأ، سلیمان عوده، ص ۸۳.

ص: ۷۹

بی‌شمار داشته و احادیث فراوانی در مدح وی آمده است. برای نمونه، پیامبر (ص) درباره‌اش فرمودند: «انَّ عَمَّارًا مُلِيََّ اِيْمَانًا اِلَى مِشَاشِهِ» (۱)؛ «همانا ایمان باسرت عمار در آمیخته است».

همچنین فرمودند: «ثَلَاثَةٌ تَشْتَاقُ اِلَيْهِمُ الْجَنَّةُ: عَلِيٌّ وَعَمَّارٌ وَسَلْمَانٌ» (۲)؛ «سه نفرند که بهشت مشتاق آنان است، علی و عمار و سلمان».

پیامبر (ص) می‌فرماید: «عَمَّارٌ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ» (۳)؛

۱- سنن نسائی با شرح سیوطی، ج ۸، ص ۴۸۵. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۵۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۵۲؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۳۹۲. ذهبی آن را صحیح شمرده و با آن موافقت کرده است. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۹۵. او می‌گوید: «بزار آن را روایت کرده و رجال او رجال صحیحند». السنن الکبری، نسائی، ج ۵، ص ۷۴؛ ج ۶، ص ۵۳۲؛ المصنف، ج ۶، صص ۳۸۸ و ۳۸۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، صص ۱۳۹ و ۱۴۰؛ فضائل الصحابه، احمد، ج ۲، ص ۸۵۸؛ فضائل الصحابه، نسائی، ج ۱، ص ۵۰، دُرّ السحابه، ص ۳۶۲. آن را صحیح دانسته، ابن حجر در فتح الباری، ج ۷، ص ۷۳ می‌گوید: «اسنادش درست است». البانی در صحیح سنن نسائی، ج ۳، ص ۱۰۳۰ آن را صحیح دانسته است. همچنین در صحیح سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۳۰ و سلسله الاحادیث الصحیحه به شماره ۸۰۷.

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۷. و آن را حسن دانسته است. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۷ و ذهبی نیز آن را صحیح دانسته و با آن موافقت کرده است. المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۶، ص ۲۱۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۳۰۷ و ۳۳۰. هیشمی گوید: «بزار آن را روایت کرده و اسنادش حَسَن است و انس از پیامبر ص روایت کرده است که فرمود: سه نفرند که حورالعین مشتاق آنانند: علی و عمار و سلمان ... و طبرانی آن را روایت کرده است و رجالش به جز ابو ربیعہ ایادی صحیحند، و ترمذی حدیثش را حسن دانسته است». حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۱۹۰؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۲، ص ۱۰۰؛ مشکاة المصابیح، ج ۳، ص ۱۷۵۶.

۳- صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۷؛ ج ۲، ص ۸۷۰؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۲۲۳۶؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۹. او آن را صحیح دانسته است. صحیح ابن حبان، ج ۱۵، ص ۵۵۳؛ المستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۱۴۸. حاکم گوید: «این حدیثی است که طرق [مختلفی] با اسانید صحیحه دارد که آن دو [مسلم و بخاری] برخی از آنها را آورده‌اند»، ج ۲، صص ۱۴۹ و ۱۵۵؛ ج ۳، صص ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۱ و ۳۹۷؛ مسند احمد، ج ۲، صص ۱۶۱، ۱۶۴ و ۲۰۶؛ ج ۳، ص ۵، ۲۲، ۲۸ و ۹۰.

و این افراد، آن را حدیث متواتر دانسته‌اند: سیوطی در قطف الازهار المتناثره، ص ۲۸۳؛ الخصائص الکبری، ج ۲، ص ۱۴۰؛ ابن عبدالبر در الاستیعاب ج ۳، ص ۱۱۴۰، در شرح حال عمار، و ابن حجر در الاصابه، ج ۴، ص ۴۷۴؛ ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ج ۱، ص ۴۲۱؛ کتانی در نظم المتناثره، ص ۲۰۸؛ زبیدی در لقط اللآلئ المتناثره، ص ۲۲۲.

ص: ۸۰

«عمار را گروه ستمکار می کشد».

افزون بر این، وی از «سابقین» در اسلام آوردن بود که در این راه شکنجه‌ها دید. وی فرزند یاسر و سمیه، نخستین شهدای اسلام است و فضایل بسیار دیگری دارد و از جایگاه بلندی نزد مسلمانان برخوردار و از هر نکوهشی برکنار است. البته عمار دیدگاه ویژه‌ای درباره عثمان بن عفان داشت که از نظر اهل سنت ناپسند می‌نماید. وی از مخالفان عثمان و از محرکان بر ضد وی بوده است، اما از حواریون امیر مؤمنان (ع) بود و فضایل او را آشکارا می‌گفت و از هیچ کوششی در راه کمک و یاری او دریغ نمی‌ورزید.

همه اینها باعث آن شد که تاریخ‌نویسان حوادث آن روزگار، میان دو محدور قرار گیرند: ذکر نقش عمار در آن روزگار با تصریح نامش که مستلزم نکوهش وی [نزد برخی از مسلمانان] است و تغافل از تأثیرگذاری وی به انگیزه دوری جستن از مذمت وی. البته این، همچون چشم‌پوشی از عاملی اساسی در زنجیره حوادث تاریخی آن زمان است. آنان به همین سبب برای اشاره به عمار از عنوان «عبدالله بن سبأ» بهره می‌بردند تا از سویی حوادث تاریخی را ثبت کنند و از سوی دیگر به نکوهش آن صحابی گرانقدر که از سابقان در اسلام آوردن بود، قلم خود را نیالایند.

البته این تنها یک احتمال ممکن الوقوع است و هیچ دلیل مقبولی بر آن نیاورده‌اند، بلکه دلایلی به رغم آن وجود دارد:

۱. چنین احتمالات را هنگامی مطرح می‌کنند که روایات دال بر تأثیر

ص: ۸۱

نقش عبدالله بن سبأ در فتنه، صحیح و ثابت شده باشند، اما چنانچه همه این منقولات، خیال‌پردازی یا از اخبار ساختگی باشند، انگیزه‌ای برای جمع یا توجیه آنها، نیست؛ زیرا بنیاد این اخبار، بر دروغ استوار است.

۲. تاریخ‌نگاران، وقایع بسیاری را درباره صحابه پیامبر (ص) آورده و برای صیانت از آنان، بر این وقایع حاشیه‌ای نزده‌اند. حتی درباره کسانی مانند ابوبکر و عمر و ... که شأن آنان را برتر از عمار یاسر می‌دانستند. عمار نیز نزد آنان ویژگی‌ای نداشته است تا بخواهند بر چیزی که مستقیم یا غیر مستقیم موجب نکوهش او می‌شود، به نوشتن حاشیه‌ای بپردازند؛ به ویژه اینکه اینان برای همه صحابه حتی اگر به جنایت‌های بزرگی دست زده باشند؛ دژی مستحکم ساخته‌اند که مانع هرگونه تعرض به آنان است.

۳. مورخان همه کارهای عمار را در آن روزگار و رویکردش را به عثمان بن عفان ثبت کرده‌اند و از این‌رو، به نسبت دادن چنین حوادث به شخص دیگری همچون عبدالله بن سبأ نیازی نبوده است؛ زیرا چنین چیزی موجب تبرئه عمار یاسر از آن رویدادها نمی‌شود!

۴. گفته‌اند عبدالله بن سبأ یهودی بوده و در زمان خلافت عثمان مسلمان شده، اما عمار از سابقان در اسلام آوردن بوده است. پس چگونه می‌تواند او باشد؟

۵. گفته‌اند پس از اینکه امیر مؤمنان از ابن سبأ خواست توبه کند و او از این کار خودداری کرد، آن حضرت وی را سوزاند یا به مدائن تبعید کرد و او تا زمان شهادت امیر مؤمنان در آنجا ماند. هیچ یک از این اخبار درباره عمار یاسر درست نیست؛ زیرا او بر پایه اخبار متواتر، در صفین به شهادت رسید.

۶. گفته‌اند ابن سبأ درباره امیر مؤمنان به غلو دچار شد و او را خدا



ص: ۸۲

می‌پنداشت و هنگامی که خبر شهادت امیرمؤمنان به وی رسید، چنین گفت: «نه، او نمرده، بلکه مانند موسی غایب گشته است و باز خواهد گشت تا مالک زمین شود و عرب را به عصای خویش براند»، اما هیچ‌یک از این چیزها را به عماربن یاسر نسبت نداده‌اند و با اعتقادات صحیح وی سازگار نیست؛ زیرا آنها را مستقیم از سرچشمه ناب پیامبر (ص) و امیرمؤمنان (ع) گرفته است.

۷. گفته‌اند ابن سبا معتقدات خویش و غلوش درباره امیرمؤمنان را پس از شهادت ایشان آشکار ساخته است و این درباره عمار با توجه به کشته شدنش در زمان حیات امیر مؤمنان (ع) در صفین سازگار نیست.

۸. طبری و دیگران گفته‌اند عمار از کسانی است که عبدالله بن سبأ از آنان [کمک و نرمی] خواست و آنان وی را در تبلیغ دعوتش یاری کردند. وی در تاریخ خود به سندش از سیف بن عمر، خبری بلند را نقل می‌کند که در آن چنین آمده است:

[عثمان]، محمد بن مسلمه را فراخواند و او را [برای سرکشی] به کوفه و اسامه بن زید را به بصره و عمار بن یاسر را به مصر و عبدالله بن عمر را به شام فرستاد. افراد دیگری را نیز به جاهای دیگر روانه کرد. همه آنان پیش از عمار بازگشتند و گفتند: چیز ناخوشایندی ندیدیم و چیزی بزرگان مسلمانان و حتی عوام را ناخوش نداشته است. امر، امر مسلمانان است و حاکمان میان آنان به عدل رفتار و قسط را میان آنان برپا می‌کنند. اما عمار به اندازه‌ای دیر کرد که گمان کردند وی را کشته‌اند. ناگاه نامه‌ای از عبدالله بن سعد بن ابی سرح رسید که خبر می‌داد کسانی در مصر از عمار نرمی [و یاری] خواستند و آنان نیز از همه بریده، به وی پیوستند که عبدالله بن سواد و خالد بن ملجم و سودان بن حمران

ص: ۸۳

و کنانه بن بشر از آنانند. (۱)

ابن خلدون نیز در «تاریخ» خود می‌نویسد:

[عثمان] محمد بن مسلمه را به کوفه و اسامه بن زید را به بصره و عبدالله بن عمر را به شام و دیگران را به دیگر جاها فرستاد. آنان بازگشتند و گفتند: «چیزی ما را و علمای مسلمانان و عوام مردم را ناخوش نیامد». عمار یاسر در بازگشت از مصر تأخیر کرد و ابن سوداء و یارانش، خالد بن ملجم و سودان بن حرمان و کنانه بن بشر از او [یاری] و نرمی خواستند. (۲)

اگر این داستان درست باشد، چگونه ممکن است که عمار، همان ابن سبأ باشد؟!

۹. پس از جست‌وجوی فراوان دریافتم که حتی یک نفر از حافظان حدیث یا مورخان، افراد تأثیرگذار در حوادث تاریخ اسلام را به هر دلیلی با نامی کنایی و جز نام اصلی آنان یاد نمی‌کنند. همچنین هیچ‌یک از مورخان و حفاظی که از عبدالله بن سبأ نام آورده، وی را با نامی جز نام خودش نخوانده‌اند. کتاب‌های تاریخ و حدیث، بهترین گواه این سخن است. روشن نیست چرا در میان آن افراد بسیار، این بدعت تنها درباره عمار نهاده شده و [تنها او] به نام مستعار یاد شده است تا به رفتارهایش نكوهش نشود!

این دلایل، به روشنی اثبات می‌کنند که عمار یاسر با عبدالله بن سبأ بسیار فاصله دارد و تمام همانندی‌هایی که برای این دو برشمرده‌اند،

۱- تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۷۹.

۲- تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۱۴۳.

ص: ۸۴

ناگزیر بر یکی بودن آنان دلالت نمی‌کند؛ زیرا اختلاف‌هایشان بیش از مشترکات آنان است. پس هیچ دلیلی، [یکی بودن عبدالله بن سبأ و عماربن یاسر را] تأیید نمی‌کند و این تنها احتمالی برآمده از برخی از تشابهات میان این دو نفر است.

### فصل هشتم: آیا امیرمؤمنان (ع) عبدالله بن سبأ را به مدائن تبعید نمود؟

اگر اخبار سوزانده شدن عبدالله بن سبأ در کوفه درست باشد، دیگر مجالی برای بررسی صحیح اخبار دال بر تبعید یا عدم تبعید وی به مدائن نمی ماند و موضوع عدم تبعید وی به قول علمای منطق، سالبه به انتفاء موضوع است. بر پایه برخی از اخبار روایت شده و به نقل از مورخان و دیگران امیرمؤمنان (ع) عبدالله بن سبأ را به مدائن تبعید کرد. هنگامی که خبر شهادت ایشان به ابن سبا رسید، او گفت:

اگر مغز او را در هفتاد کیسه نزد ما بیاورند، هرگز مرگ او را باور نمی کنیم. او نمی میرد تا از آسمان فرود آید و زمین را تمام و کمال، مالک گردد. (۱)

اخبار دال بر تبعید عبدالله بن سبأ به مدائن در منابع معروف حدیث شیعی نقل نشده و نزد اهل سنت نیز با اسناد بی ارزشی نقل شده است که چیزی را ثابت نمی کند.

ابن حجر در «لسان المیزان» می گوید:

۱- الفرق بین الفرق، ص ۲۳۴؛ الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ج ۵، ص ۳۶.

ص: ۸۶

ابواسحاق فزاری از شعبه، از سلمه بن کهیل، از ابی الزعراء، از زید بن وهب نقل می‌کند که سوید بن غفله در زمان خلافت امام علی (ع) نزد وی رفت و گفت: من نزد کسانی بودم که از ابوبکر و عمر [بد] می‌گفتند و معتقد بودند که نظر نهانی شما نیز چنین است. عبدالله بن سبأ نخستین کسی بود که چنین گفت. علی (ع) گفت: مرا چه به این خبیث (۱) سیاه؟

سپس گفت: پناه بر خدا که من در باره آن دو، جز به نیکی و زیبایی نمی‌اندیشم. سپس در پی عبدالله بن سبأ فرستاد و او را به سوی مدائن روانه کرد و گفت: او هرگز با من در یک دیار ساکن نگردد. سپس به سوی منبر برخاست تا مردم گرد آمدند و داستان را بیان کرد و آن دو را ثنای بسیار کرد و در پایان گفت: از کسی نشنوم که مرا بر آن دو برتری دهد که در این صورت با شلاق، حدّ مفتری را بروی جاری خواهم ساخت. (۲)

در سند این روایت، ابوالزعراء وجود دارد که ابن حجر در «تهذیب التهذیب» به نقل از برقانی او را حجیه بن عدی کنندی می‌داند. (۳) مصنف گوید: سه نفر ابوالزعراء نام دارند که حجیه بن عدی هیچ‌یک از آنان نیست:

۱. عبدالله بن هانی کنندی یا ازدی کوفی. ابن حجر در «تهذیب التهذیب» می‌گوید: «وی از عمرو بن مسعود روایت کرده و خواهرزاده اش سلمه بن کهیل نیز از او روایت کرده است». بخاری می‌گوید: «به

۱- شاید واژه «خبیث» در اینجا مصحف یا محزّف «حمیت» باشد که در فصول گذشته ذکر شد. مترجم

۲- لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۹۰.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۹۰.

ص: ۸۷

حدیثش عمل نمی‌شود». (۱)

۲. عمرو بن عمرو (ابن عامر) بن مالک بن نضله جشمی ابوالزعراف کوفی. ابن حجر در «تهذیب التهذیب» می‌گوید:

وی از عمویش ابوالاحوص عوف بن مالک و عکرمه و عبیدالله بن عبدالله روایت کرده است و ثوری که او را عمرو بن عامر می‌خواند و ابن عیینه و عبیده بن حمید از وی روایت کرده‌اند.

ابن عبدالبر می‌گوید: «بر موثق بودن او اتفاق کرده‌اند». (۲)

۳. یحیی بن ولید بن مسیر طائی ابوالزعراف کوفی. ابن حجر در «تهذیب التهذیب» می‌گوید:

وی از محل بن خلیفه و سعید بن عمر بن اشوع نقل کرده و ابن مهدی و عصام بن عمرو و یحیی بن متوکل باهلی و زید بن حباب و سدید بن عمر و کلبی و ابوعاصم از وی روایت کرده‌اند.

نسایی می‌گوید: «وی مشکلی ندارد. ابن حبان نیز وی را از ثقات خوانده است». (۳)

با توجه به اینکه سلمه بن کهیل از وی روایت کرده است، مقصود از «ابوالزعراف» همان فرد نخست؛ یعنی عبدالله بن هانی است که بخاری وی را نکوهش می‌کند. البته ابن حبان و عجلی، وی را موثق دانسته‌اند، اما نظر این دو، نزد آنان بر نظر بخاری برتری ندارد. و از سوی دیگر ذکر نکرده‌اند که این «ابوالزعراف» از سدید بن غفله روایت کرده است. از

۱- تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۵۶.

۲- همان، ج ۸، ص ۷۲.

۳- همان، ج ۱۱، ص ۲۵۹.

ص: ۸۸

ظاهر روایت نیز چنین بر نمی‌آید که وی [روایت را] از او شنیده است و این خود دلیل دیگری بر سستی این روایت به شمار می‌رود. بنابراین، روایت ساقط است. والله العالم.

روایت دیگر را ابن عساکر در «تاریخ دمشق» آورده است:

ابوبکر احمد بن مظفر بن حسین بن سوسن تمار در کتابش ما را خبر داد و ابوطاهر محمد بن محمد بن عبدالله سنجی [نیز] من را آگاه کرد که ابوعلی بن شاذان از ابوبکر محمد بن جعفر بن محمد آدمی از احمد بن موسی شطوی، از احمد بن عبدالله بن یونس از ابوالاحوص، از مغیره، از سباط ما را خبر داده‌اند که گفت: به علی (ع) خبر رسید که ابن سوداء از ابوبکر و عمر عیب‌جویی می‌کند. علی فرمان داد تا او را و شمشیر را بیاورند یا [شاید] گفته باشد که [علی] کمر به قتل او بست. درباره او، با علی سخنی گفتند. او گفت: [پس] با من در یک شهر زندگی نکند. بنابراین، او را به مدائن روانه کرد. (۱)

از سباط (راوی این حدیث) نامی در کتب رجالی به میان نیامده و شاید مقصود، «اسباط» باشد؛ زیرا کسی از «تابعین» به این نام نیست که از علی (ع) یا دیگر صحابه روایت کرده باشد. نزدیک‌ترین نام بدین اسم تا زمان صحابه، اسباط بن نصر همدانی کوفی است (۲) که با یک واسطه (سماک بن حرب) از جابر بن سمره روایت کرده و از ابوهریره نیز با دو واسطه (سدی و او از پدرش) روایت کرده است. همچنین از ابن عباس

۱- تاریخ دمشق، ج ۲۹، ص ۹.

۲- ر. ک: ابن حبان، الثقات، ج ۶، ص ۸۵؛ ذکر اسماء من تکلم فیه، ص ۴۱؛ الکاشف، اثر ذهبی، ج ۱، ص ۵۹؛ تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۹۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۸۵؛ تهذیب الکمال، ج ۲، ص ۳۵۷؛ رجال مسلم، ابن منجویه، ج ۱، ص ۷۳؛ کتاب الضعفاء و المتروکین، ابن جوزی، ج ۱، ص ۹۶.

ص: ۸۹

تنها با واسطه سدی روایت می‌کند. وی از هیچ صحابی بدون واسطه روایت نکرده است.

شاید هم سباط، مصحف (سماک) باشد؛ یعنی سماک بن حرب باشد که مغیره بن مقسم ضبی از وی روایت می‌کند و او کسانی را از صحابه درک کرده است و شاید علی (ع) را نیز درک کرده باشد. البته شماری از رجال جرح و تعدیل وی را قدح و نکوهش کرده‌اند و به روایات وی اعتمادی نیست. (۱)

پس راوی این روایت مجهول یا ضعیف است و روایتش از اعتبار برخوردار نیست. افزون بر اینکه ابوبکر محمد بن جعفر بن محمد آدمی قاری از رجال سند آن است که او را نیز در کتاب‌های رجال موثق

۱- ابن حجر در «تهذیب التهذیب»، ج ۴، ص ۲۰۴ به اختصار می‌گوید: ابوطالب از احمد نقل می‌کند که وی مضطرب الحدیث است. می‌گوید: «شعبه او را ضعیف می‌شمرد». ابن عمار می‌گوید: «می‌گویند که وی خطا می‌کرده و در مورد حدیث وی اختلاف نظر دارند». عجلی می‌گوید: «بکری جازئ الحدیث است، مگر آنکه در مورد نقل حدیث از عکرمه، چه بسا بر آن چیزی بیفزاید و ثوری گاهی وی را ضعیف شمرده است».

یعقوب بن ابی شیبه می‌گوید: «به ابن مدینی گفتم: [نظرت درباره] روایت سماک از عکرمه [چیست]؟ گفت: مضطرب است» و زکریا بن عدی از ابن مبارک نقل می‌کند که سماک در حدیث، ضعیف است. یعقوب می‌گوید: «روایت او، تنها از عکرمه مضطرب است، و [لی] در غیر عکرمه شایسته است. ولی در هر حال [در نقل حدیث] تأمل و دقت نداشته است. و آنان که مانند شعبه و سفیان از قدیم از وی [چیزی] شنیده‌اند، حدیثشان از وی صحیح و مستقیم است و به نظر ما آنچه ابن مبارک گفته، در مورد کسانی است که در آخر عمر وی از او چیزی نقل نکرده‌اند».

نسائی هم می‌گوید: «او مشکلی ندارد، و [لی] حدیث او چیزی [از عیب] دارد». صالح جزره او را ضعیف خوانده و ابن خراش گوید: «در حدیثش نرمی وجود دارد». ابن حبان در «الثقات» می‌گوید: «وی زیاد اشتباه می‌کند». نسائی می‌گوید: «شاید به وی تلقین می‌شده، پس اگر در اصلی متفرد باشد، [قولش] حجت نیست؛ زیرا به او تلقین می‌شده و او می‌پذیرفته ... و قبل از مرگش تغییر یافته بود». جریر بن عبدالحمید می‌گوید: «نزد او رفتم و دیدم که ایستاده ادرار می‌کند. پس باز گشتم و از او چیزی نپرسیدم. گفتم خرف شده است».



ص: ۹۰

ندانسته‌اند، بلکه محمد بن ابی الفوارس درباره وی می‌گوید: در آنچه روایت کرده، به خلط دچار شده است. (۱)

همچنین این روایت را لالکایی در «شرح اصول اعتقاد اهل السنه والجماعه» با سندی آورده است که به ابوالاحوص، از مغیره از شباک می‌رسد:

به علی خیر رسید که ابن السوداء از ابوبکر و عمر عیب‌جویی می‌کند. فرمان داد تا او و شمشیر را بیاورند. وی می‌گوید: [علی] کمر به قتل او بست، اما درباره او با علی سخن گفتند. [او] فرمود: [پس] با من در یک شهر ساکن نشود. پس او را به شام تبعید کرد. او در روایتی دیگر نیز از ابوالاحوص، از مغیره، از شباک، از ابراهیم چنین نقل می‌کند:

به علی بن ابی طالب خبر رسید که عبدالله بن أسود از ابوبکر و عمر عیب‌جویی می‌کند؛ پس کمر به قتل او بست. به او گفتند: آیا مردی را می‌کشی که [مردم را] به سوی دوستی شما اهل بیت فرا می‌خواند؟ گفت: [پس] هرگز با من در یک خانه سکنا نگیرد. (۲)

شباک در سند این روایت، همان شباک ضبی کوفی نایناس است که احمد و نسائی و ابن حبان و ابن شاهین و ابن سعد و عثمان بن ابی شیبیه و دیگران او را موثق می‌دانند (۳)، اما حاکم و دارقطنی وی را به

۱- این سخن را ابن حجر در لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۰۸ و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۱۴۸، نقل کرده‌اند. سخنی در بردارنده نکوهش او نیز در آنها هست؛ او قرآن را برای مردم و دنیا می‌خوانده است، نه برای خدا.

۲- شرح اصول اعتقاد اهل السنه والجماعه، ج ۷، ص ۱۳۳۹.

۳- ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۲۶۶.

ص: ۹۱

تدلیس (۱) و صف کرده‌اند. (۲)

باری، روایت مُرسل است؛ زیرا شباک علی (ع) را درک نکرده است و ابراهیم (همان ابراهیم نخعی) روایت دیگر را نیز از او آورده است. ابراهیم نخعی در سال ۵۰ ه. ق زاده شد و علی (ع) در سال ۴۰ ه. ق به شهادت رسید. (۳)

افزون بر اینکه برپایه روایت نخست، امیرمؤمنان (ع) او را به شام تبعید کرد، اما با توجه به روایت دیگر، او را از سکونت در کوفه منع کرد. روایت دوم در این باره که او را به کجا تبعید کرد؛ چیزی نمی‌گوید.

پس این روایت افزون بر مرسل بودنش، از دید سند و متن، مضطرب است؛ زیرا از سباط یا شباک یا از شباک به نقل از ابراهیم نقل می‌شود.

کسی که این روایت را از ابوالاحوص نقل می‌کند، در روایت نخست احمد بن عبدالله بن یونس و در روایت دوم، احمد بن یونس و در روایت سوم، احمد بن اسد است و فردی را که امیرمؤمنان (ع) تبعیدش کرد بر پایه الفاظ این روایت، ابن السوداء یا عبدالله بن اسود و تبعید یاد شده در روایت سباط، به مدائن و در روایت شباک، به شام است و روایت سوم نیز از جای تبعید سخن نمی‌گوید. حتی اگر همه این روایات بر تبعید به مدائن دلالت کنند، بر یکی بودن ابن السوداء و عبدالله بن سبأ دلالت نمی‌کنند.

ابن عساکر در «تاریخ دمشق» روایت دیگری آورده است:

ابوبکر محمد بن طرخان بن بلتکین بن یجکم، ما را خبر داد که ابوالفضائل محمد بن احمد بن عبدالباقی بن طوق گفت: این

۱- تدلیس: پنهان کردن اسناد حدیث، فریبکاری.

۲- طبقات المدلسین، ص ۲۱.

۳- مشاهیر علماء الامصار، ص ۱۶۳.

ص: ۹۲

حدیث بر ابوالقاسم عیبدالله بن علی بن عیبدالله رقی خوانده شد که ابو احمد عیبدالله بن محمد بن ابی مسلم از ابو عمر محمد بن عبدالواحد از غطافی به سند خود، از صادق (ع)، از پدران پاکش از جابر نقل کرده‌اند: هنگامی که مردم با علی (ع) بیعت کردند، [او] برای مردم خطبه خواند. [در این حال] عبدالله بن سبأ برخاست و گفت: تو «دابة الارض» هستی. [علی] گفت: از خدا پرهیز. گفت: تو فرشته‌ای. گفت: از خدا پرهیز. وی گفت: تو خلق را آفریدی و روزی را گستریدی. پس [علی (ع)] به قتل وی فرمان داد. رافضیان گرد آمدند و گفتند: او را رها و به سابط مدائن تبعید کن؛ زیرا اگر او را در مدینه بکشی، یاران و پیروانش بر ما خواهند شورید. پس وی را به سابط مدائن تبعید کرد که قمرطیان و رافضیان در آنجا بودند. وی می‌گوید:

سپس گروهی (همان سبئی)، به سوی او برخاستند. [و همان عقاید را باز گفتند]. آنان یازده مرد بودند. علی [ع] به آنان گفت: باز گردید، من علی پسر ابوطالبم. پدر و مادرم شناخته شده‌اند و من پسر عموی محمدم (ص). گفتند: باز نمی‌گردیم؛ هر چه خواهی بکن. پس آنان را به آتش سوزاند. یازده گور ایشان در صحرائی، معروف است. یکی از آنان که مخفی مانده [و جان به در برده بود] چنین گفت: ما می‌دانستیم که او خداست. به گفته ابن عباس آنان بر عقیده خود دلیل می‌آوردند که کسی به آتش عذاب نمی‌کند، جز خالق آتش. (۱)

در سند این روایت، غطافی به چشم می‌خورد که در کتاب‌های رجالی نه به نیکی و نه به بدی از وی یاد می‌شود. بنابراین، روشن نیست

ص: ۹۳

که خود او کیست تا چه برسد به اینکه از چه کسی روایت می‌کند. پس روایت، ضعیف و استناد کردنی نیست. البته لالکایی در «شرح اصول اعتقاد اهل السنه والجماعه» آن را از ابو عمر زاهد، محمد بن عبدالواحد (غلام ثعلب) از عطافی (با «عین») از شیعه روایت کرده (۱) و در همان کتاب از ابو عمر زاهد به نقل از عطافی به نقل از راویان خود، آورده است. (۲) بکری نیز در «معجم ما استعجم»، از ابو عمر زاهد، از عطافی از راویانش، این روایت را نقل می‌کند. (۳)

عطافی (با «عین») نیز در کتاب‌های رجالی یاد نمی‌شود و گویی از ساخته‌های غلام ثعلب است که مانند آن نیز بسیار وجود دارد. والله اعلم.

ابو عمر محمد بن عبدالواحد معروف به غلام ثعلب نیز در سند این روایت به چشم می‌خورد که در علم اللغه شهره بود، ولی با این حال لغویان در لغت به او اعتماد ندارند. در حدیث هم کسی را ندیده‌ام که وی را توثیق کند؛ جز آنچه خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» درباره‌اش گفته است: همه مشایخ، او را در حدیث معتمد دانسته، تصدیق می‌کنند (۴)، اما وی گفته معینی را در توثیق وی نیاورده است و این شیوه با روش [خود] آنان در نقل توثیقات از رجال جرح و تعدیل سازگار نیست.

ذهبی این کلام را در «سیر اعلام النبلاء» و ابن حجر در «لسان المیزان» (۵) از خطیب نقل می‌کند. (۶) این خود نشان می‌دهد که آنان به دلیل

۱- شرح اصول اعتقاد اهل السنه والجماعه، ج ۴، ص ۷۵۸.

۲- همان، ص ۷۵۹.

۳- معجم ما استعجم، ج ۲، ص ۷۰۵.

۴- تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۵۷.

۵- لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۶۸.

۶- سیر اعلام النبلاء، ج ۱۵۰، ص ۵۱۱.

ص: ۹۴

مستقیمی بر توثیق وی دست نیافته‌اند.

ابن ندیم در «فهرست» می‌گوید:

شیدم که گروهی از علماء، نقل قول وی را ضعیف می‌شمرند و او را به افزودن بر حدیث منسوب می‌کنند، او دشمنی خود را درباره علی (ع) به غایت رسانده بود. (۱)

ابن حجر به نقل از خطیب می‌گوید:

رئیس الرؤساء به من گفت: به چیزهای فراوانی برخورده‌ام که با آنها بر ابو عمر خرده می‌گیرند، و در کتاب‌های بزرگان علم نیز به وی در روایاتش نسبت دروغ‌گویی می‌دهند. (۲)

از سوی دیگر، گفته‌اند که وی جزوه‌ای دارد که در آن فضائل معاویه را آورده (۳) و برای بزرگان و ادیبانی که نزد وی می‌آمده‌اند، پس از خواندن این جزوه سخنی نمی‌گفته است. این نیز همانند سخن منقول از ابن ندیم، بر دشمنی او با امیر المؤمنین (ع) دلالت می‌کند.

آمدن واژه «رافضه» را در این روایت، از دلایل ساختگی بودنش می‌توان شمرد؛ این لفظ پیش از زمان زید بن علی در میان آنان ذکر نمی‌شده است؛ چنان‌که از او خواستند ابوبکر و عمر را دشنام دهد و او از این کار خودداری کرد. پس او را رها کردند و او آنان را «رافضه» نامید.

ابن تیمیه می‌گوید:

۱- الفهرست، ص ۱۱۳. این عبارت ابن ندیم را در لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۶۸ آورده است.

۲- لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۶۸.

۳- ابن حجر در لسان المیزان، ج ۵، ص ۲۶۸ می‌گوید: «جزوه‌ای را که در فضایل معاویه گرد آورده، دیده‌ام. در آن مطالب بسیاری که جعلی هستند وجود دارد و آفت در آن مربوط به غیر اوست. باید بگوییم بلکه آفت از خود اوست. روایت او اخباری جعلی در فضایل معاویه است.»

ص: ۹۵

لفظ «رافضه» هنگامی پدید آمد که زید بن علی بن حسین را در روزگار خلافت هشام، رفض (ترک) کردند. داستان زید بن علی بن حسین ۱۲۰ [سال] بعد؛ یعنی در سال ۱۲۱ یا ۱۲۲ [هجری] در آخر خلافت هشام رخ داد. (۱)

نووی می‌گوید: «آنان رافضی نامیده شدند، از مادّه رفض به معنای ترک». اصمعی و غیر او نیز گفته‌اند: «آنان رافضی نامیده شدند؛ زیرا زید بن علی را رفض و ترک کردند». (۲)

مناوی در «التوقیف» می‌گوید:

رفض [به معنای] ترک و رافضه از همین مادّه است. هنگامی که زید بن علی آنان را از دشنام دادن به صحابه نهی کرد، او را ترک کردند و هنگامی که عقایدش را شنیدند و دانستند که او از شیخین؛ [یعنی ابوبکر و عمر] بیزاری نمی‌جوید، رفضش کردند. سپس این لقب درباره کسانی به کار رفت که در این مذهب به غلو دچار شدند. (۳)

گفتنی است زید بن علی در ۱۲۲ یا ۱۲۰ یا ۱۲۶ ه. ق کشته شد (۴) و جابر بن عبدالله انصاری، راوی حدیث در ۷۸ یا ۷۷ یا ۷۳ ه. ق درگذشت. (۵) با فرض اینکه جابر این حدیث را در اواخر عمر خود نقل کرده باشد نیز

۱- منهاج السنه النبویه، ج ۱، ص ۸.

۲- شرح النووی علی صحیح مسلم، ج ۱، ص ۱۰۳.

۳- التوقیف علی مهمات التعاریف، ج ۲، ص ۳۶۹.

۴- ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۳۶۲؛ تهذیب الکمال، ج ۱۰، ص ۹۸.

۵- ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۹۲؛ تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۴۴ می‌گوید: «جابر در سال ۷۸ ه. ق. درگذشت. ابن سعد و هیشم بن عدی می‌گویند: سال وفات وی ۷۳ ه. ق. است. ابن حبان و ابونعیم قائل به وفات او در سال ۷۷ ه. ق هستند».

ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۸. اقوال دیگری نیز از تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۴۵۳ ذکر شده است.

ص: ۹۶

لفظ رافضه را بیش از سی سال پیش از قیام زید، ذکر کرده است و این مطلب با گفته آنان یعنی پیدایی لفظ رافضه پس از قیام زید، سازگار نیست.

ابن ابی‌الحدید در شرح «نهج‌البلاغه» از ابوالعباس از محمد بن سلیمان بن حبیب مصیصی، از علی بن محمد نوفلی، از پدر و مشایخ خود روایت دیگری نقل می‌کند:

روزی از ماه رمضان علی (ع) بر کسانی می‌گذشت که [به] خوردن [سرگرم] بودند. گفت: آیا در سفرید یا بیمارید؟ گفتند: هیچ کدام. گفت: آیا از اهل کتابید؟ گفتند: نه. گفت: پس چرا در روز ماه رمضان، [چیزی] می‌خورید؟ گفتند: تو، تو هستی. و چیز دیگری نگفتند. [علی (ع)] مقصودشان را دریافت؛ پس، از اسب خویش پایین آمد و آب دهان بر زمین انداخت. سپس گفت: وای بر شما. من، تنها، بنده‌ای از بندگان خدایم. از خدا پرهیزید و به اسلام باز گردید. آنان چنین نکردند. چندین بار از آنان خواست، اما آنان بر کار خویش پافشاری می‌کردند؛ پس، از نزد آنان برخاست، سپس گفت: آنان را به بند درکشید و برایم چند کارگر و آتش و هیزم بیاورید. سپس فرمان داد تا دو چاه کنند. پس یکی از آنها را زیر زمین قرار داد [و پوشاند] و روی دیگری را باز گذاشت. هیزم را در [چاه] روباز ریخت و میان آن دو راه داد و در هیزم‌ها آتش افکند، تا دود آتش بر آنان درآید و آنان را صدا زد: به اسلام باز گردید، اما آنان امتناع کردند. امر کرد تا هیزم و آتش آوردند و بر آنان ریختند تا بسوزند. شاعر در این باره گفته است:

لَترَمِ بِي الْمُنِيَّةِ حَيْثُ شَاءَتْ إِذَا لَمْ تَرَمِ بِي فِي الْحُفَرِ تَيْنِ

ص: ۹۷

اِذَا مَا حُشِّنَا حُطْبًا بِنَارٍ فَذَاكَ الْمَوْتُ نَقْدًا غَيْرَ دِينٍ

حوادث، هر جا که می‌خواهند مرا بیندازند، اما در آن دو حفره نیاندازند.

هرگاه آن دو حفره با هیزم و آتش شعله‌ور گردند، پس آن مرگ نقدی است نه نسیه.

[راوی] می‌گوید که پیوسته بر آنان ایستاد تا خاکستر شدند. ابوالعباس می‌گوید:

سپس گروهی از اصحاب علی (ع) که عبدالله بن عباس در میان آنان بود، به ویژه درباره عبدالله بن سبأ شفاعت کردند و گفتند: ای

امیرمؤمنان، او توبه کرده است، از او بگذر. پس با این شرط که در کوفه نماند، وی را رها کرد. او گفت: کجا بروم؟ گفت: مدائن.

پس به مدائن تبعیدش کرد. هنگامی که امیرالمؤمنین کشته شد، [دوباره] گفته [سابق] خویش را آشکار ساخت. طائفه و فرقه‌ای به

او پیوستند و او را تأیید و پیروی کردند.

[راوی همچنین] می‌گوید:

هنگامی که خبر کشته شدن علی به وی رسید، او گفت: به خدا سوگند که اگر مغز او را در هفتاد کیسه نزد ما آورید، [باز هم]

می‌دانیم که او نمرده است و نمی‌میرد، مگر آنکه عرب را با عصایش براند. هنگامی که خبر به ابن عباس رسید، وی گفت: اگر

می‌دانستیم که او باز می‌گردد، زناش را به نکاح نمی‌گرفتیم و میراثش را تقسیم نمی‌کردیم. (۱)

این روایت نیز از دو جهت، مرسل شمرده می‌شود؛ به ویژه اینکه ابوالعباس همان احمد بن عبید الله بن عمار ثقفی است که او را

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۵، ص ۶.



ص: ۹۸

«حمارالعزیز» می‌نامند و نزد ایشان (اهل سنت) ضعیف است. ابن حجر در «لسان المیزان» درباره وی می‌گوید: «او از سران شیعه است ... و او را قَدْری خوانده‌اند ...» و علی بن عیبدالله بن مسیب کاتب می‌گوید: «وی نزد بزرگان، بسیار بدنام است». ابن ندیم در «فهرست» برای وی مصنفاتی مانند «مثالب معاویة» برمی‌شمرد. (۱)

این آثار و اخبار که گاه به آنها برای تبعید شدن عبدالله بن سبأ به مدائن استدلال می‌شود، افزون بر اینکه از طرق شیعه امامیه نقل نشده‌اند، از دید مرسل بودن یا به سبب ضعف برخی از راویان آنها، نزد خود اهل سنت نیز ضعیف به شمار می‌روند. و از همین روی برای اثبات وجود عبدالله بن سبأ نمی‌توان بدان‌ها استناد کرد؛ تا چه رسد به تبعید وی به مدائن.

---

۱- لسان المیزان، ج ۱، ص ۲۱۹.

## فصل نهم: آیا ابن سبأ یهودی بوده؟ و آیا در شکل‌گیری فتنه دخالت داشته؟

بر پایه سخنان پیش گفته، حتی یک دلیل صحیح نیز بر یهودی بودن ابن سبأ نیست؛ چنان که حتی یک دلیل معتبر وجود ندارد که او در شکل‌گیری فتنه زمان عثمان تأثیر گذارده یا از کسانی بوده که مردم را بر ضد عثمان بر می‌انگیخت یا در قتل او دست داشت. همه اینها را تنها روایات سیف بن عمر تمیمی در بردارد و وی [نزد علمای رجال و حدیث] ضعیف است و نمی‌توان به مرویاتش اعتماد کرد؛ به ویژه اینکه وی در نقل این روایات تنهاست.

این سخن با توجه به نکته‌های زیر روشن تر می‌شود.

۱. چنان که در «تاریخ طبری»، «تاریخ دمشق» ابن عساکر، «تاریخ الاسلام»، ذهبی و «البدایة والنهایة» ابن کثیر و دیگر منابع آمده است، همه روایات منقول در منابع اهل سنت درباره داستان عبدالله بن سبأ یهودی، به سیف بن عمر تمیمی می‌رسد و چنان که گفته شد، او بسیار ضعیف است و همه او را تضعیف کرده‌اند.

افزون بر اینکه راوی سیف بن عمر، شعیب بن ابراهیم است که او را نیز در کتب رجال، موثق نخوانده‌اند.

ص: ۱۰۰

ابن عدی در «الکامل» می‌گوید:

این شعیب بن ابراهیم احادیث و اخباری دارد، اما وی به واسطه این روایات، شناخته شده نیست و احادیث و اخبارش اندک است و در همان احادیث اندک نیز روایات نکره‌ای یافت می‌شود؛ زیرا در آنها به گذشتگان غرض می‌ورزد. (۱)

ذهبی در «میزان الاعتدال» می‌گوید: «شعیب بن ابراهیم کوفی، راوی کتاب‌های سیف است و در او نادانی‌ای وجود دارد». (۲) چنانچه این دو، راوی داستان عبدالله بن سبأ باشند، چگونه می‌توان آن را تصدیق و به محتوای آن اعتماد کرد؟

۲. سیف بن عمر افزون بر ضعف در حدیث و ساقط بودن روایتش، شخصیت‌سازی و خلق راوی و ساختن و پرداختن رویدادها را بسیار دوست می‌داشت و این کسان و حوادث ساختگی را در رویدادهای معروف تاریخ اسلام می‌آورد.

برای نمونه، طبری در تاریخش به سند خود از سیف بن عمر، واقعه «ذات السلاسل» و «فتح ابله» را در زمان ابوبکر چنین گزارش می‌کند:

خالد در کاظمه به لشکرش پیوست و هرمز در «سلاسل» به یارانش واصل شد تا نگرینند، در حالی که آب در دست آنان بود. خالد نیز به آنجا وارد شد و در جایی بدون آب اتراق کرد ... سپس با هم جنگیدند. خداوند ابری فرستاد تا پشت سپاه مسلمانان و آنان را بدان قوت بخشید ... تا اینکه ایرانیان شکست خوردند. (۳)

۱- الکامل فی ضعفاء الرجال، ج ۵، ص ۷.

۲- میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۳۷۷؛ چنین سخنی در «المغنی فی الضعفاء»، ج ۱، ص ۴۶۹ نیز آمده است.

۳- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۸ به بعد.

ص: ۱۰۱

وی می گوید:

این داستان درباره «ابله» و فتح آن، مخالف چیزی است که اهل سیره می‌شناسند و در آثار صحیح آمده است. چرا که فتح ابله در زمان عمر و به دست عتبۀ بن غزوان و در سال ۱۴ ه. ق بوده است. (۱)

او جنگی را با همه حوادث خرد و مردانش ساخته و پرداخته می‌کند و همه فتوحات و کرامات را در آن می‌آورد و غنائم به دست آمده و ... را نیز بازگو می‌کند!

راویان سیف در این حادثه چنین‌اند: محمد بن نویره (۲)، حنظلۀ بن زیاد بن حنظلۀ (۳)، عبدالرحمان بن سیاه احمری (۴)، طلحۀ بن اعلم (۵)، و مهلب بن عقبه اسدی. (۶)

اما کتب رجال و سیره و تاریخ، از این افراد نامی نیاورده‌اند و از آنان جز از طریق سیف بن عمر، هیچ روایتی نقل نشده است و این خود گواهی می‌دهد که همه این افراد، ساخته و پرداخته خودِ اویند. (۷) این روش او در روایات و راویان او به شمار می‌رود، و یهودی بودن عبدالله بن سبأ و تأثیرش در شکل‌گیری فتنه نیز از داستان‌پردازی‌های اوست؛ زیرا این داستان را از طریق دیگری جز خودش، نقل نکرده‌اند.

۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۱۱.

۲- سیف بن عمر در تاریخ طبری، ج ۲، صص ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۶۹ و ۴۲۳؛ ج ۳، صص ۱۲ و ۵۴ از وی روایت کرده است.

۳- روایات سیف بن عمر از او در تاریخ طبری، ج ۲، صص ۳۱ و ۳۱۱ آمده است.

۴- چنان‌که در تاریخ طبری، ج ۲، صص ۳۱۱ و ۳۱۲ آمده، سیف بن عمر از او روایت کرده است.

۵- ر. ک: تاریخ طبری، ج ۲، صص ۲۲۵، ۲۴۷، ۲۶۲، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰، ۳۰۹ و ۴۷۲؛ ج ۳، ص ۲۳.

۶- تاریخ طبری، ج ۲، صص ۳۰۹، ۳۱۱ و ۳۱۲.

۷- برای شناخت بیشتر دروغ‌ها و ساخته‌های او در حوادث و راویان و شخصیت‌ها، ر. ک: عبدالله بن سبأ، سید مرتضی عسکری.

ص: ۱۰۲

۳. تاریخ‌نویسان و راویانی که پیش از سیف‌بن‌عمر یا با او هم‌روزگار بوده‌اند، در احادیث و مصنفاتشان از عبدالله‌بن‌سبأ نام نمی‌آورند و برای او در حوادث و فتنه‌ها تأثیری ذکر نمی‌کنند.

دکتر عبدالعزیز هلابی در این باره می‌گوید:

راویان و اخباریون گذشته مانند عروه‌بن‌زبیر (۹۴ ه. ق) و محمد بن مسلم بن شهاب زهری (۱۲۴ ه. ق) و ابن اسحاق (۱۵۰ ه. ق) و واقدی (۲۰۷ ه. ق) و خلیفه‌بن‌خیاط (۲۴۰ ه. ق) در «تاریخ» خود، و ابن سعد (۲۳۰ ه. ق) در «طبقات» و ابن حکم (۲۵۷ ه. ق) در «فتوح مصر و اخبارها» و ابو [کذا] حنیفه دینوری (۲۸۲ ه. ق) در «الاجبار الطوال» و کندی (۲۸۳ ه. ق) در «الولاء والقضاء» و یعقوبی (۲۹۲ ه. ق) در «تاریخ» خود و مسعودی (۳۴۶ ه. ق) در آثار خود و دیگر تاریخ‌نگاران قرن سوم و چهارم هجری، هیچ‌یک در روایات یا کتبشان از ابن سبأ و تأثیر او در حوادث [تاریخی] یاد نکرده‌اند. (۱)

اینکه مورخان پیش گفته، از شخصیتی نام نبرده‌اند که پنداشته می‌شود در شکل‌گیری فتنه‌ها و تغییر تاریخ اسلامی بسیار تأثیر گذارده، خود دلیل گویایی بر این مسئله به شمار می‌رود که حوادث منسوب به وی در دوره‌ای پس از عصر فتنه و حوادث آن زمان ساخته و پرداخته شده است.

۴. تاریخ‌نگاران به ویژه طبری، پس از عصر عثمان، از عبدالله‌بن‌سبأ نام نیاورده‌اند؛ چنان‌که در وقایع زمان امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب (ع) و جنگ‌هایی که علی (ع) با دشمنان خود داشت (جمل، نهروان و صفین)، نامی از عبدالله‌بن‌سبأ دیده نمی‌شود، اما بر پایه آن ادعا وی می‌بایست

ص: ۱۰۳

در این دوره ظاهر می‌شد و آتش جنگ را میان مسلمانان می‌افروخت و مسلمانان را بر یکدیگر می‌شورانده، به ویژه اینکه وی تا آن هنگام نفوذ و یارانی داشت که به کمک آنان می‌توانست در سرزمین‌های اسلامی به تاخت و تاز بپردازد؛ چنان‌که در زمان عثمان چنین کرد!

[دکتر] طاها حسین در «علی و بنوه» می‌نویسد:

اینکه تاریخ‌نگاران در جریان جنگ صفین از سبئه و ابن سوداء نامی نمی‌برند، به کمترین مسئله‌ای که دلالت دارد این است که امر سبئه و صاحبشان ابن سوداء، اساساً ساختگی و [از آغاز] تا پایان، جعلی است. هنگامی که منازعه بین شیعه و سایر فرقه‌های اسلامی جریان داشت، دشمنان شیعه خواستند در پایه‌های این مذهب، یک عنصر یهودی را وارد سازند تا نیرنگ خود بر ضد آنان را به حدّ اعلی برسانند و آنان را شماتت نمایند؛ چرا که در جنگ گره‌دار و پیچیده‌ای که در صفین واقع شد، و نیز هنگامی که یاران علی بر سر امر حکومت به اختلاف پرداختند و به ویژه در شکل‌گیری حزب جدیدی که از صلح اکراه داشت و آن را بر نمی‌تافت و هر که را به صلح تمایل داشت یا در آن شرکت می‌کرد، تکفیر می‌نمود، [در این اوضاع] اگر قضیه ابن سوداء بر پایه حق و تاریخ صحیح تکیه داشت، طبیعی بود که اثر او و نیرنگ‌هایش آشکار گردد.

در صورتی که ما در قضیه خوارج، کوچک‌ترین یادی از ابن سوداء نمی‌یابیم. توجیه این اعمال [از سوی تاریخ‌نگاران] چگونه ممکن است؟ و یا غیبت ابن سبأ در جنگ صفین و پیدایش حزب حکمیت چگونه توجیه می‌شود؟ من سبب این دو امر را تنها در یک چیز می‌بینم، و آن این است که ابن سبأ، چیزی

ص: ۱۰۴

بیش از یک توهم نیست؛ و اگر همچنین شخصی وجود داشته، آنچنان که [برخی] تاریخ‌نگاران او را با اهمیت جلوه داده‌اند و فعالیت‌های او را در روزگار عثمان و سال اول خلافت علی به تصویر کشیده‌اند، نبوده است، بلکه فردی بوده که دشمنان شیعه وی را تنها برای [کوبیدن] شیعه ذخیره کرده بودند و نه [حتی] برای خوارج. (۱)

۵. احادیث و اقوال درباره شخصیت ابن سبأ، با یکدیگر بسیار اختلاف دارند. گاه از او به نام «عبدالله بن سبأ» و گاهی به نام «ابن السوداء» یاد شده است. از ظاهر کلام عبدالقاهر بغدادی در «الْفَرَقَ بَيْنَ الْفِرَقِ» می‌توان فهمید که این دو نام، برای دو نفر است نه یک نفر (۲)، اما بیشتر بر این باورند که عبدالله بن سبأ همان ابن السوداء است. ظاهر کلام بلاذری در «انساب الاشراف»، و سمعانی در «الانساب» و مقریزی در «الخطط والآثار» نیز بر این دلالت می‌کند که ابن سبا همان عبدالله بن وهب راسبی همدانی از سرکردگان خوارج است که در نهروان کشته شد. (۳)

۱- الفتنه الكبرى، ج ۲، صص ۹۸-۹۹.

۲- عبدالقاهر بغدادی در «الفرق بین الفرق»، ص ۲۳۵ می‌نویسد: «ابن السوداء در اصل یهودی از اهل حیره بود که اظهار اسلام نمود، و خواست تا نزد کوفیان پایگاه و ریاستی داشته باشد. پس به آنان گفت که در تورات چنین یافته که هر پیامبری را وصی است، و علی بهترین اوصیاست؛ چنان که محمد بهترین پیامبران است. پس آن‌گاه که شیعیان علی این را شنیدند، به علی گفتند: او از دوست‌داران توست. پس علی او را گرامی داشت و او را پائین پله‌های منبر خویش نشانید. پس خبر غلّو او درباره علی به وی رسید و کمر به قتل او بست .... پس وقتی از فتنه قتل او و ابن سبا بیمناک شد، ... آن دو را به مدائن تبعید نمود، و توده مردم پس از قتل علی ع توسط آنان دچار فتنه شدند ...». ر. ک: نخستین فصل همین کتاب.

۳- ر. ک: انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۸۳؛ فصل ششم همین کتاب.

ص: ۱۰۵

بیشتر افراد، وی را از یهودیان یمن دانسته‌اند. (۱) نیز گفته‌اند که از یهود حیره بوده است، اما بغدادی می‌گوید: «فردی که او را از یهود حیره می‌دانند، ابن السوءاء است نه عبدالله بن سبأ».

بر پایه برخی از روایات، سبب تبعید وی به مدائن، ادعای خدایی درباره امیر مؤمنان (ع) بود که البته ابن عساکر و دیگران گفته‌اند علی (ع) او را بر اثر بدگویی‌اش درباره ابوبکر و عمر به مدائن تبعید کرد. کسانی نیز گفته‌اند که سبب تبعید وی این بود که به علی (ع) می‌گفت: تویی «دابة الارض». همچنین گفته‌اند وی درباره علی (ع) مبالغه می‌کرد و او را پیامبر و سپس خدا می‌پنداشت و روایت کرده‌اند که وی می‌گفت:

در تورات آمده است که هر پیامبری را وصیی است و علی وصی رسول الله است و وی بهترین اوصیا است؛ چنان که محمد بهترین انبیا بود. (۲)

این اختلافات بسیار درباره شخصیت کسی که به پندار برخی از افراد در فتنه زمان عثمان تأثیر گذارد، نشانه روشنی است بر اینکه او زمینه‌ای برای افتراءات گوناگون و دروغ‌پردازی‌های ضدّ و نقیض فراهم کرده بود و گرنه، در اصل می‌بایست همه حرکاتش را رصد می‌کردند و کارهایش به روشنی در تاریخ بیان می‌شد تا حقیقت کارش آشکار شود.

۶. چرا عبدالله بن سبأ که خود عربی اصیل از اهل یمن بوده و در فتنه زمان عثمان بسیار تأثیر گذارده، و پیروان و مریدان فراوانی در سراسر سرزمین‌های اسلامی داشته است، نسبی ناشناخته دارد و نه تنها سلسله

۱- تاریخ دمشق، ج ۳۴، ص ۱؛ لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۸۹.

۲- الفرق بین الفرق، ص ۲۳۵؛ تاریخ دمشق، ج ۲۹، ص ۷؛ البدایة والنهایه، ج ۷، ص ۱۷۴.



ص: ۱۰۶

اجدادش، که جدش ناشناخته است و تنها نام پدرش را می‌آورند؟! او برادران و خواهران و خانواده پدری و مادری یا زن و فرزندان یا عروس و داماد یا خویشاوندی دور یا نزدیک نداشته است یا همه آنان ناشناخته‌اند؟ مورخان، هر کس را که در آن زمان و پس از آن تأثیر گذارده است، با سلسله نسب و قبیله و همه خویشاوندانش، یاد و ثبت و ضبط کرده‌اند. هر کس در کتب رجال و تراجم نظری افکنده باشد، این نکته را تأیید می‌کند. پس چرا درباره این مرد به رغم تأثیر تاریخی‌اش، چنین نکرده و همه شرح حال نویسان، از همه این مسائل غافل مانده و هیچ یک از اینها را درباره او نیاورده‌اند؟!

این، خود دلیل روشنی بر نادرستی انتساب تأثیر تاریخی به وی است. او تنها یکی از مردم عادی بود و تاریخ نگاران، برای کشف و تدوین زندگی وی انگیزه‌ای نداشته‌اند.

۷. مردی سیاه و ناشناخته از اهل یمن که نسب وی روشن نیست و یهودی الاصل و تازه مسلمان است، درباره علی (ع) غلو می‌کند. چگونه چنین شخصی می‌تواند خرد همه مردم به ویژه صحابه پیامبر (ص) را به بازی بگیرد و آنان را بر عثمان بشوراند تا اینکه آنان دست از یاری خلیفه بردارند و حتی بر وی حمله آورند؟! ...

او چگونه توانست در جامعه اسلامی آن روزگار، هر نظر فاسد و عقیده باطلی را آشکارا بگوید و به صراحت و بدون هیچ معارض و مانعی درباره علی (ع) غلو کند؟

بنابراین، یهودیت عبدالله بن سبأ ثابت نیست و نسبت دادن تأثیرگذاری در فتنه زمان عثمان به او، دروغی بیش نیست که آن را سیف بن عمر یا دیگران ساخته‌اند تا از سویی از عثمان دفاع کنند و از سوی دیگر بر علی

ص: ۱۰۷

و شیعیانش بتازند، یا در پی چیزهای دیگری بوده‌اند.

بی‌گمان کسانی که این تأثیر را به عبدالله بن سبأ نسبت داده‌اند، در پس ساختن چنین اخبار و وقایع دروغین و گنجاندن آن در کتب و احادیث، انگیزه‌ها و منویاتی داشته‌اند. خوانندگان محترم و پژوهنده اسباب پشت پرده این ماجرا را در احادیث سیف بن عمر و دیگران می‌توانند بیابند.

دکتر عبدالعزیز هلابی درباره «عبدالله بن سبأ» می‌گوید:

موضع سیف بن عمر در روایاتی که درباره وقایع فتنه آورده است را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. دفاع از عثمان و امّ المؤمنین عائشه و طلحه و زبیر و فرمانداران عثمان و تبرئه و توجیه مواضع آنان، حتی به قیمت ساختن روایات و تحریف آنها؛

۲. بدگویی و کاستن منزلت خلیفه، علی (ع) به شکل غیر مستقیم؛

۳. ناعادل دانستن همه منتقدان خلیفه عثمان، یا کسانی که از فرمانداران او در شهرهای مختلف بدگویی می‌کرده‌اند یا در بصره [در واقعه جمل] در کنار خلیفه، علی (ع) بوده‌اند؛ چه از میان صحابه و چه غیر صحابه؛

۴. مقابله با روایاتی از شیعه که در آنها از عثمان و عائشه و طلحه و زبیر بدگویی شده، به وسیله [جعل] روایات متناقض و مخالف .... (۱)

از دیگر عوامل پشت پرده برای جعل افسانه‌هایی درباره او می‌توان این انگیزه را نیز برشمرد:

۱. سرپوش گذاشتن بر انگیزه‌های حقیقی که مردم را به محاصره و کشتن عثمان در منزلش واداشت. مورخان آورده‌اند که کارگزاران عثمان

---

۱- عبدالله بن سبأ، هلابی، ص ۴۰.

ص: ۱۰۸

که بیشترشان از بنی‌امیه بودند، به فساد و تباهی در سرزمین‌های گوناگون پرداخته، بیت‌المال را میان خود به گردش انداخته و بندگان خدا را به بردگی گرفته بودند. مردم برکناری آنان یا کناره‌گیری خلیفه و جایگزینی فردی نیرومندتر را خواستار بودند. هنگامی که آنان سرپیچی خلیفه را از کناره‌گیری و سستی او را در برکناری و بازخواست کارگزارانش دیدند، بر وی شوریدند و او را کشتند.

طبری در تاریخ خود به سند خویش در این باره چنین آورده است:

محمد بن مسلمه می‌گوید: روزی که [اهالی مصر] آمدند و به خلیفه به عنوان خلیفه سلام نکردند، دانستم که این به تمام معنا شر است.

وی گفت: سلام علیکم، گفتیم، و علیکم السلام. گفت: مردم برای سخن گفتن [و داد خواست] آمدند و ابن‌مدیس را به عنوان سخنگو پیش فرستادند. او از آنچه ابن‌سعد بر سر مردم مصر آورده بود، سخن گفت و سخت‌گیری‌های وی را بر مسلمین و اهل ذمه بر شمرد و تبعیضات وی در غنائم و بیت‌المال را بازگو کرد و گفت که هرگاه در مورد این امور با وی سخن گفته می‌شود، می‌گوید: [این نامه [و فرمان] امیرالمؤمنین خطاب به من است]؛ سپس مردم از حوادث مدینه و آنچه مردم با آن درگیرند را ذکر کرد. سپس ابن‌عدیس گفت: ما از مصر آمدیم و چیزی جز خون تو و یا کناره‌گیری‌ات را نمی‌خواستیم، ولی علی و محمد بن مسلمه ما را باز گرداندند و محمد برطرف شدن تمام آنچه درباره‌اش سخن گفتیم را برای ما ضمانت کرد. سپس مردم رو به محمد بن مسلمه کرده، گفتند: آیا تو ضمانت نکردی؟ محمد می‌گوید من گفتم: آری. [گفتند] بعد از آن، ما به دیار

ص: ۱۰۹

باز گشتیم و از خدا بر تو یاری جستیم، در حالی که حجت‌ها یکی پس از دیگری به ما ظاهر می‌گشت، تا اینکه در «بویب» غلام تو را دست‌گیر کردیم و انگشتی و نامه تو را به عبدالله بن سعد [والی مصر] از وی گرفتیم که او را به شلاق زدن و زندانی کردن ما به زمان‌های دراز، امر نموده بودی. این نامه توست. [محمد بن مسلمه] می‌گوید: عثمان خداوند را حمد و ثنا کرد و گفت: به خدا سوگند که من نوشته و امر نکرده‌ام، و کسی نیز در این کار با من مشورت نکرده است و اصلاً از آن خیری ندارم. وی می‌گوید: من و علی گفتیم: راست می‌گوید. پس عثمان نفس راحتی کشید. مصریان گفتند: پس چه کسی نوشته است؟ گفت: نمی‌دانم. [ابن عدیس] گفت: آیا بر تو چنین جرأتی می‌رود که غلامت را با شتری از اموال مسلمین روانه کنند و همراه با نقش انگشتی تو، نامه‌ای به کارگزارت بنویسند که این کارهای بزرگ را مرتکب گردد؛ در حالی که تو خبر نداری؟! گفت: آری. گفتند: [الحق] که [تو بی‌ظنیری! از امر خلافت کناره‌بگیر آنچه‌ان که خداوند تو را برکنار داشته است. گفت: پیراهنی را که خداوند - عزوجل - بر من پوشانیده است، بر نخواهم کند.

[محمد] می‌گوید: سر و صدا بلند شد و من گمان نداشتم که قبل از هجوم بر عثمان، آنجا را ترک کنند. علی (ع) برخاست و خارج شد. در پی او من نیز برخاستم. وی به مصریان گفت: بیرون شوید. و آنان نیز چنین کردند. من به خانه‌ام باز گشتم. علی نیز به منزل خویش رفت. طولی نکشید که محاصره‌کنندگان عثمان، وی را کشتند. (۱)

ص: ۱۱۰

آنان که چنان تأثیری را به ابن سبا نسبت داده‌اند، قتل عثمان را دسیسه فردی یهودی دانسته‌اند که درباره مسلمانان کینه داشت و به دنبال ایجاد شرّ و فتنه میان آنان بود. از همین رو، وصایت امیر مؤمنان (ع) و اولویت او را بر عثمان، خلافت می‌خواند و از عثمان و عمالش بدگویی می‌کرد و به اندازه‌ای مردم را بر وی شوراند تا اینکه او را کشتند. (۱)

۲. ستایش آشکار اهل شام و مدح معاویه و اینکه دسایس ابن سبا در شامیان تأثیر نگذاشته است و آنان مردمانی زیرک و باهوش بوده و به نیت‌های پلید وی پی برده، او را از شام بیرون رانده‌اند تا به دیگر شهرهای مسلمانان پناهنده شود. طبری از طریق سیف، از یزید فقعسی چنین نقل می‌کند:

عبدالله بن سبأ یهودی از اهل صنعا [و] مادرش سیاه پوست بود. وی در زمان عثمان مسلمان شد؛ سپس در سرزمین‌های مسلمانان می‌گشت و سعی در گمراه ساختن آنان داشت. از حجاز شروع کرد. سپس کوفه و شام. در شام بدانچه می‌خواست نرسید، تا اینکه او را رانند. وی به مصر رفت و در میان مصریان عمامه بر سر بست. (۲)

۱- طبری در تاریخ خود ج ۲، ص ۶۴۷ به نقل از سیف با سندش که یزید فقعسی می‌رسد، آورده است: «ابن سبا به آنان گفت: هزار پیامبر آمده که هر یک را وصی بوده است. و علی، وصی محمد بود و گفت: محمد، خاتم النبیین و علی خاتم الاوصیاء است و نیز گفت: چه کسی ستمکارتر از آن است که وصیت پیامبر ص را جایز می‌داند، ولی بر وصی پیامبر می‌شورد و امر امت را به دست می‌گیرد؟. وی همچنین گفت: عثمان خلافت را به ناحق به دست گرفت در حالی که این [علی] وصی پیامبر است. پس برخیزید و این امر را از جای خود حرکت دهید [و به موضع خویش باز گردانید] و بر فرمانروایان تان خرده بگیرید و امر به معروف و نهی از منکر را ظاهر سازید...».

۲- الفتنه و وقعة الجمل، ج ۲، ص ۴۸؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۴۷.

ص: ۱۱۱

۳. سیاه‌نمایی درباره برخی از عقاید صحیح اسلامی مانند رجعت و وصایت امیرمؤمنان (ع) و اینکه وی «دأبَةُ الارض» و سزاوارتر از عثمان بر خلافت است و نسبت دادن این عقاید به ابن سبأ یهودی که هدفش از این کارها، گمراه کردن مسلمانان و تفرقه افکنی میان آنان بود تا اینکه مردم از این معتقدات بیزاری جویند و آنها را نپذیرند.

آنان می‌خواستند در همین زمان نیز این مسئله را نزد مردم بگسترند که بدگویی و انتقاد از امرا جایز نیست؛ زیرا ابن سبأ با بدگویی از حاکمان برای نابودی دولت اسلامی می‌کوشید. از این رو، احادیث فراوانی جعل کردند که مردم را از بدگویی حاکمان حتی ستمگران و فاسقان نشان نهی می‌کرد.

۴. دگرگون کردن حقایق و درآمیختن صحیح و ناصحیح با یکدیگر با جعل حوادث تاریخی و مردان و راویان و صحابه و مکان‌ها و قبایل ساختگی که هیچ‌یک وجود نداشته‌اند تا آنکه حقایق تاریخی میان خاکستری از انبوه دروغ‌های ساختگی ناپدید شوند. مانند ماجرای جنگ «ذات السلاسل».

شاید هدف‌ها و انگیزه‌های دیگری نیز برای انتساب این تأثیرگذاری به عبدالله بن سبأ بتوان یافت.



ص: ۱۱۳

## فصل دهم: تضارب و تناقض گفتارها در مورد شخصیت عبدالله بن سبأ

### اشاره

گفتار صاحبان مقالات و کارشناسان ملل و علمای رجال و نویسندگان و پژوهشگران درباره عبدالله بن سبأ، به تضاربات و تناقضات بسیاری دچار است؛ چنان که جمع آنها با یکدیگر و دست‌یابی به نتیجه‌ای یکسان امکان‌ناپذیر نیست.

### اختلاف در اصل وجود عبدالله بن سبأ

#### اشاره

گروهی از دانشمندان و پژوهشگران، اصل وجود عبدالله بن سبأ را منتفی می‌دانند و وی را در شمار افسانه‌های ساختگی می‌شمرند که به انگیزه‌های گوناگونی پدید آمدند:

#### ۱. علامه سید محمد حسین طباطبایی (ره)

وی در تفسیر «المیزان» می‌گوید:

این دو نفری که [طبری] از آنان حدیث نقل می‌کند و بسیاری از جریان‌ات زمان عثمان را از آن دو روایت می‌کند؛ یعنی شعیب و سیف، هر دو از دروغ‌گویان و دروغ‌پردازان مشهور هستند که علمای رجال آنان را ذکر کرده و نکوهش نموده‌اند. داستانی را



ص: ۱۱۴

که درباره ابن سوداء که وی را عبدالله بن سبأ می‌نامند، و حدیث آن نیز به همین دو نفر برمی‌گردد، از احادیث جعلی است و محققان پژوهش‌گر [به تازگی] به این مسئله یقین پیدا کرده‌اند که این ابن السوءاء از جعلیات خرافی است که اصل و اساسی ندارد. (۱)

## ۲. دانشمند محقق سید مرتضی عسکری (ره)

وی در کتاب دو جلدی خود «عبدالله بن سبأ و أساطیر آخری» ثابت کرده است که ابن سبأ افسانه‌ای ساختگی است. وی در کتاب خود می‌نویسد:

سیف، این افسانه را در اوایل قرن دوم هجری قمری ساخته است و در نقل آن، تنها و متفرد است و فقط پس از آنکه دانشمندان بزرگی مثل طبری (۳۱۰ ه. ق) در تاریخ خود، این روایات را از وی نقل کردند، شیوع پیدا کرد. (۲) پس از آنکه افسانه سیف در همه جا مشهور شد، عبدالله بن سبأ در جرگه قهرمانان اسطوره‌ای که مردم از کنار آن، افسانه‌های بی‌شمار دیگری می‌سازند، قرار گرفت. (۳)

## ۳. دکتر طاها حسین

وی در «علی و بنوه» می‌گوید:

اینکه تاریخ‌نگاران در جریان جنگ صفین از سبئیه و ابن سوداء نامی نمی‌برند، به کمترین مسئله‌ای که دلالت دارد این است که امر سبئیه و صاحبشان ابن سوداء، اساساً ساختگی و [از آغاز] تا

۱- المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۲۶۰.

۲- عبدالله بن سبأ و أساطیر آخری، ج ۲، ص ۳۱۵.

۳- همان، ص ۴۲۳.

ص: ۱۱۵

پایان، جعلی است. هنگامی که منازعه بین شیعه و سایر فرقه‌های اسلامی جریان داشت، دشمنان شیعه خواستند در پایه‌های این مذهب، یک عنصر یهودی را وارد سازند تا نیرنگ خود بر ضد آنان را به حد اعلی برسانند و آنان را شماتت نمایند. (۱)

#### ۴. دکتر عبدالعزیز هلابی

وی در «عبدالله بن سبأ» می‌گوید:

خلاصه چیزی که در پژوهش خویش بدان می‌رسیم این است که ابن سبأ یک شخصیت وهمی است که وجود نداشته و اگر نیز شخصی به این اسم وجود داشته است، به طور قطع باید گفت که نقشی را که سیف و صاحبان کتاب‌های فرق به او نسبت داده‌اند، نه از ناحیه سیاسی و نه از ناحیه عقیدتی، چنین نقشی را نداشته است. (۲)

#### ۵ و ۶. دکتر علی الوردی و دکتر کامل مصطفی الشیبی

این دو معتقدند که عبدالله بن سبأ، همان صحابی جلیل القدر، عمار بن یاسر است. دکتر علی الوردی در «وعاظ السلاطین» می‌گوید: ابن سبأ کسی جز عمار یاسر نیست؛ چرا که قریش عمار را در رأس قیام علیه عثمان می‌دانند، ولی در اوایل امر، تصریح نام او را خوش نمی‌داشتند و از وی با نام رمزی «ابن سبأ» یا «ابن سوداء» یاد می‌کرده‌اند، و راویان نیز از این امر غفلت ورزیده، همین کار را ادامه

۱- الفتنه الكبرى، ج ۲، ص ۹۸.

۲- عبدالله بن سبأ دراسة للروایات التاريخية عن دوره في الفتنه، ص ۷۱.

ص: ۱۱۶

دادند؛ در حالی که نمی‌دانستند در پشت پرده چه بوده است. (۱)

دکتر شیبی در «الصله بین التصوف والتشیع» می‌گوید:

... بر این اساس سبئیة فرقه‌ای است که عمار، آن را رهبری کرد. همو که قریش وی را با آن لقب رمزی می‌خواندند و به اندیشه‌های وی درباره علی، مبالغات و گزافه‌هایی را افزودند تا به افکار عمومی، چیزی القا شود که از عقل‌ها بیرون است و قدرت امتناع را از آن سلب می‌کند، و آن را با پوششی از شک و بطلان می‌پوشاند تا مردم از او و نظراتش و مبنای اندیشه‌اش در اولویت و احقیت علی [در امر خلافت] و برتری او بر سایر مسلمین معاصر خود در زمان عثمان، روی گردان شوند. (۲)

#### ۷. احمد عباس صالح نویسنده مصری

وی در «الیمین والیسار فی الاسلام» می‌گوید:

در اینجا نام عبدالله بن سبأ آورده می‌شود. وی ابتدا یهودی بود و مسلمان شد. کتاب‌های تاریخ، وی را وسوسه‌گر اصلی در پس پرده فتنه‌هایی معرفی می‌کنند که به قتل عثمان انجامید؛ و بلکه او را فتنه‌گر اصلی تمام وقایع می‌دانند. نویسندگان نسبت به وی مواضع گوناگون و ضد و نقیضی دارند. کسانی اساساً وجود وی را منکرند و عده‌ای دیگر او را ریشه همه ماجراها و حتی منشأ ورود مذاهب منحرف و بیگانه در اسلام می‌دانند. بدون شک عبدالله بن سبأ شخصیتی موهوم است. او کجا و این همه ماجرا؟! و او کجا و این درگیری‌ها و جنگ‌ها در این دنیای بزرگ و متکثر کجا؟! ... یک شخص به هر اندازه که

۱- وعاظ السلاطین، صص ۲۷۴-۲۷۸، به نقل از الصله بین التصوف والتشیع، ج ۱، ص ۳۶.

۲- الصله بین التصوف والتشیع، ج ۱، ص ۸۹.

ص: ۱۱۷

مهم باشد، چگونه می‌تواند به تنهایی در کشاکش این جریانات متعارض و کوبنده، نقش بازی کند؟ جریانات سریع و خشن و پی‌درپی که وقوع آن وابسته به یک شخص نیست، هر چند که آن یک شخص، خود شیطان باشد؛ چرا که ریشه‌های آن بسیار عمیق است و شدت وقوع آن به حدی است که کسی نمی‌تواند آن را مهار و یا هدایت نماید؛ چه اینکه این قضایا چنان پیچیده و درهم است که پیچیدگی بیشتر آن ممکن نیست. بی‌تردید، از سرِ سادگی است فکری که بخواهد شخصیتی خیالی و موهوم مانند این شخصیت بیافریند که تأثیری [هرچند کوچک] برای وی در حادثه‌ای از حوادث قائل باشد. و ساده‌لوح‌تر کسی است که برای وی تأثیری بر بزرگان صحابه همچون ابوذر غفاری پندارد؛ کسی که مناقشه‌ای از محدث معروف ابوهریره نپذیرفت و او را زد و سر او را شکست و با لحنی تحقیرآمیز به او گفت: ای یهودی‌زاده، تو دین ما را به ما می‌آموزی؟! تمام قصه‌هایی که درباره عبدالله بن سبأ بافته شده، چیزی نیست جز ساخته متأخرین و در منابع قدیمی دلیلی بر وجود وی نیست. به علاوه اینکه اندیشه در احتمال وجود او نیز ناشی از سبکی خرد است. (۱)

کلام استاد محقق آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی (ره) در «معجم رجال الحدیث» در ساختگی بودن شخص وی صریح نیست؛ هرچند موهوم این معنا است. ظاهر عبارت ایشان چنین گمانی را ایجاد می‌کند که به دروغین بودن سخنان درباره او معتقد بوده و افسانه‌ها و فتنه‌انگیزی‌ها و ساخته‌های سیف بن عمر را راست نمی‌پنداشته‌اند. افسانه عبدالله بن سبأ و داستان‌های فتنه‌انگیزی‌های هولناک او

ص: ۱۱۸

جعلی و ساخته سیف بن عمرِ جاعلِ دروغ گو است و ما در مقام بیان مفصل و استدلال بر این موضوع نیستیم؛ چرا که علامه بزرگوار و پژوهش‌گر محقق سید مرتضی عسکری از کاوش‌های ژرف و دقیق خویش، درباره این داستان‌های خرافی و نیز درباره سیف و جعلیات او که در دو مجلد مفصل با عنوان «عبدالله بن سبأ» به چاپ رسیده است و همچنین در کتاب دیگر خود به نام «خمسون و مائه صحابی مختلق»؛ [یکصد و پنجاه صحابی ساختگی]، ما را از بحث بیشتر در این مورد بی‌نیاز ساخته است. (۱)

عبارت ایشان مانند گفتار برخی از بزرگان دیگر، اصل وجود عبدالله بن سبأ را نفی نمی‌کند، بلکه افسانه‌ها و داستان فتنه‌انگیزی‌های او را دروغ می‌داند.

### اختلاف در تبعید و یا سوزانیدن او

گروهی از دانشمندان بر این باورند که امیرمؤمنان به سبب ادعای عبدالله بن سبأ درباره الوهیت آن حضرت، وی را سوزاند. علامه حلی در «خلاصه الاقوال» می‌گوید: «امیرمؤمنان (ع) عبدالله بن سبأ، این غلوکننده ملعون را به آتش سوزاند. وی چنین می‌پنداشت که علی (ع) خدا و او پیامبر است». (۲)

همین عبارت را سید احمد بن طاووس در «حل الإشکال فی معرفه الرجال» آورده و در «تحریر طاووسی» نقل شده است. (۳) ابو عمرو کشی می‌گوید:

۱- معجم رجال الحدیث، ۱۱، ص ۲۰۷.

۲- رجال علامه حلی، ص ۲۳۷.

۳- التحریر الطاووسی، ص ۱۷۳.

ص: ۱۱۹

وی ادعای نبوت داشت و علی (ع) را خدا می‌انگاشت. علی (ع) به او سه روز مهلت داد تا توبه کند، ولی وی امتناع کرد. بنابراین، او را به همراه هفتاد مرد دیگر که همان ادعا را درباره او داشتند، در آتش سوزاند. (۱)

شیخ یوسف بحرانی می‌گوید: «ابن سبا همان است که می‌پنداشت امیرمؤمنان (ع) خداست. امیرمؤمنان سه روز وی را مهلت توبه داد و او توبه نکرد. پس او را سوزاند.» (۲)

این احتمالات و مانند آنها، در روایات کثیری در «رجال» او آمده است. شاید این بزرگان نیز با توجه به روایات وی، این مطالب را گفته باشند.

ابن حزم نیز در «الفصل فی الملل والاهواء والنحل» چنین می‌نویسد:

از فرقه‌های غالی که قائل به ربوبیت غیر خداوند - عزوجل - هستند، اولشان فرقه‌ای از یاران عبدالله بن سبا حمیری - لعنه الله - هستند که نزد علی بن ابی طالب آمده رو در روی وی گفتند: تو همویی. گفت: او کیست؟! گفتند: تو خدایی. این امر بر وی سنگین آمد و دستور داد آتش فراهم آوردند و آنان را بدان سوزاند. هنگامی که در آتش افکنده می‌شدند، گفتند: الآن یقین پیدا کردیم که تو خدای - تعالی - هستی؛ چرا که هیچ کس به آتش عذاب نمی‌کند جز پروردگار آتش. (۳)

ذهبی در «میزان الاعتدال» می‌گوید: «عبدالله بن سبا از غالیان زنادقه است. او گمراه و گمراه‌کننده است. گمان دارم که علی او را به آتش

۱- رجال ابن داود، ص ۳۰ از بخش دوم؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۸۴. این سخن کثیری در اختیار معرفة الرجال معروف به رجال کثیری نیامده است.

۲- الحدائق الناضرة، ج ۸، ص ۵۱۱.

۳- الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ج ۵، ص ۴۶.

ص: ۱۲۰

سوزاند». (۱)

دیگران بر این عقیده‌اند که امیرمؤمنان (ع) وی را به آتش نسوزاند، بلکه وی را به مدائن تبعید کرد؛ زیرا وی آشکارا امیرمؤمنان (ع) را خدا می‌خواند یا به صراحت از ابوبکر و عمر بدگویی می‌کرد ....  
شهرستانی در «ملل و نحل» می‌گوید:

سبائیه اصحاب عبدالله بن سبأیند که به علی (ع) گفت: تو تویی؛ یعنی تو خدایی. پس [علی] او را به مدائن تبعید نمود. پنداشته‌اند که وی یهودی تازه‌مسلمان بود و درباره یوشع بن نون وصی موسی (ع) نیز چنین می‌گفت. او نخستین کسی بود که آشکارا منصوص بودن امامت علی (ع) را به زبان آورد. دیگر رسته‌های غالیان نیز از وی سرچشمه گرفتند. وی می‌پنداشت که علی، زنده‌ای بدون مرگ و «جزء الهی» در اوست و بر او دست نتوان یافت و اوست که در ابر می‌آید و رعد صدای اوست و برق لبخندش و او به زودی بر زمین نازل خواهد شد و زمین را پس از آنکه پر از ظلم و جور شد، پر از عدل و داد می‌کند. (۲)  
عبدالقاهر بغدادی در «الفرق بین الفرق» (۳)، و مناوی در «التوقیف علی مهمات التعاریف» (۴) و جرجانی در «تعریفات» (۵) کمابیش چنین گفته‌اند.

سعد بن عبدالله اشعری در «المقالات والفرق» می‌نویسد:

سبائیه اصحاب عبدالله بن سبأیند. وی عبدالله بن وهب راسبی همدانی است ... او اولین کسی است که آشکارا ابوبکر و عمر و

۱- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۰۵.

۲- الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۷۴.

۳- الفرق بین الفرق، ص ۲۳۳.

۴- التوقیف علی مهمات التعاریف، ج ۲، ص ۳۹۴.

۵- التعریفات، ص ۱۱۷.

ص: ۱۲۱

عثمان و سایر صحابه را بدگویی می‌کرد و از آنان بیزاری می‌جست و مدّعی بود که علی (ع) او را بدین کار امر نموده است و نیز مدّعی بود که تقیه جایز و حلال نیست. علی او را گرفت و در این مورد از او بازخواست کرد. او نیز اقرار نمود. علی فرمان داد تا او را بکشند. مردم از هر سو فریادکنان به سویش آمدند که ای امیرمؤمنان، آیا مردی را که مردم را به دوستی شما اهل بیت فرامی‌خواند و آنان را به ولایت تو و بیزاری از دشمنانت دعوت می‌کند می‌کشی؟! پس علی او را روانه مدائن کرد.

گروهی از اهل علم نقل کرده‌اند که عبدالله بن سبأ یهودی بوده و سپس مسلمان شده و علی را دوست می‌داشته. در زمان یهودیت خویش نیز در مورد یوشع بن نون وصی موسی همین را می‌گفتند و در زمان اسلامش پس از رحلت رسول الله (ص) نیز در مورد علی همان را گفته. او اولین کسی است که با عقیده و جوب امامت علی بن ابی طالب مشهور شد و از دشمنان وی برائت جست و مخالفین وی را رسوا و تکفیر کرد. و از همین جاست که مخالفین شیعه گفته‌اند: اصل رفض از یهودیت گرفته شده است. خبر کشته شدن علی، در مدائن به ابن سبأ و یارانش رسید. ... سواری به مدائن وارد شد، مردم از او پرسیدند: از امیرمؤمنان چه خبر؟ او گفت: شقی‌ترین امت، ضربتی به وی زد که چه بسا انسان از سخت‌تر از آن جان به در ببرد و چه بسا از سست‌تر از آن بمیرد.

سپس خبر مرگ وی رسید. [عبدالله بن سبأ و یارانش] خبررسان را گفتند: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا. اگر مغز او را در کیسه‌ای [ریخته] نزد ما آوری و هفتاد مرد عادل را بر کشته شدن وی به شهادت بگیری، هرگز [سخنت را] باور نمی‌کنیم و



ص: ۱۲۲

می‌دانیم که وی نمرده و کشته نشده است و او نمی‌میرد تا عرب را به شمشیر و تازیانه‌اش براند و مالک زمین گردد. سپس همان روز به راه افتادند تا به خانه علی رسیدند. اجازه ورود خواستند؛ چنان که گویی به زنده بودن او یقین دارند و امید دارند او را ملاقات نمایند. حاضرین خانه، آنان را گفتند: سبحان الله مگر نمی‌دانید که امیرمؤمنان به شهادت رسیده؟

گفتند: ما می‌دانیم که او کشته نمی‌شود و نمی‌میرد تا آنکه عرب را به شمشیر و تازیانه خود رهبری کند آنچنان که با حجت و برهان خویش رهبریشان کرد. او نجوا [ی آهسته] را می‌شنود و آنچه را در زیر خانه‌های گلی [مدفون] است می‌داند. در تاریکی چون شمشیری بَرَنده و بَرّاق می‌درخشد. مذهب سبائیه و مذهب حریه که اصحاب عبدالله بن عمر بن حرب کندی هستند، درباره علی (ع) این است. آنان سپس در مورد علی (ع) معتقد شدند که وی خدای جهانیان است و به سبب خشم بر خلائق از آنان متواری و غائب شده و به زودی ظاهر خواهد شد. (۱)

نوبختی نیز در «فرق الشیعه» کمابیش همین را آورده است. (۲)

شاید چایی که از «المقالات والفرق» در دست است، همان «فرق الشیعه» باشد نه کتابی دیگر؛ زیرا آغاز و پایان هر دو کتاب یکسان است؛ جز اینکه از کتاب اول، مقدمه افتاده است و زیادت و نقصان رایج در بین نسخه‌های مختلف هر کتاب، میان آنها تفاوت ایجاد می‌کند.

به هر روی، گفتارهای نقل شده از این دو کتاب بر این نکته‌ها تأکید می‌کنند:

۱- المقالات والفرق، ص ۲۰.

۲- فرق الشیعه، ص ۲۲.

ص: ۱۲۳

۱. عبدالله بن سبأ همان عبدالله بن وهب راسبی همدانی از سرکردگان خوارج است. نادرستی این سخن در فصل ششم آمد.
۲. امیرمؤمنان به سبب دشنام گویی ابن سبأ درباره ابوبکر و عمر به کشتن وی، فرمان داد و هنگامی که مردم آن مطلب را درباره وی گفتند [و برایش شفاعت کردند]، آن حضرت او را به مدائن روانه کرد.
- اگر دشنام دادن به ابوبکر و عمر وی را مستحق مرگ کرده باشد، رها کردن او حتی به رغم فراخوان او به دوستی اهل بیت: کار درستی نبوده است؛ زیرا این دعوت موجب اسقاط حدود نمی‌شود و اگر دشنام دادن موجب کیفری نشده باشد، چرا [علی (ع)] به قتل او فرمان داد؟ این اشکال مهمی است که گریزی از آن نیست.
۳. هیچ دلیل صحیحی در احادیث و اخبار بر تبعید ابن سبأ به فرمان علی (ع) به مدائن نیست. این مطلب در فصل هشتم گذشت.
۴. این کتاب از شماری از دانشمندان نقل می‌کند که ابن سبأ بعد از رحلت رسول الله (ص) مسلمان شده و از آن زمان، آشکارا درباره وصایت امیرمؤمنان (ع) سخن می‌گفته است، اما این سخن با دیدگاه همه کسانی که اسلام آوردن وی و بیان عقایدش را در زمان عثمان می‌دانند، سازگار نیست؛ زیرا اگر وی مسأله وصایت را پس از رحلت رسول الله (ص) مطرح نکرده باشد، هرگز عمر بن خطاب وی را رها نمی‌کرد. همین عمر بود که ابوهیره را از نقل روایات پیامبر (ص) حتی درباره مسائل کوچک‌تر از وصایت نهی می‌کرد. پس چگونه ممکن است ابن سبأ یهودی را از گفتارهایی نهی نکرده باشد که پایه‌های مشروعیت خلافت ابوبکر و خود او را سست می‌کردند.
۵. اینکه می‌گوید: «وی اولین کسی بود که وجوب امامت علی

ص: ۱۲۴

بن‌ابی طالب را آشکارا بیان کرد و به صراحت از دشمنان او بیزاری جست و آنان را رسوا و تکفیر کرد، سخنی نادرست است؛ زیرا نخستین کسی که این مسائل را آشکارا گفت، خود پیامبر (ص) بود و انبوه احادیث آن حضرت بر همین مطلب دلالت می‌کند. آنچه ابن ابی‌العز در شرح عقیده طحاویّه می‌گوید، بسیار شگفتی‌برانگیز است. وی می‌گوید:

ریشه اصلی رفض را منافقی زندیق بنیان نهاد که قصد او ابطال دین اسلام و مذمت پیامبر بود؛ چنان‌که دانشمندان نیز همین را گفته‌اند و عبدالله بن سبأ از این رو اسلام آورد که با حیله و خباثت خویش، آن را به فساد و تباهی بکشاند؛ همان کاری که پولس با دین نصرانیت کرد. وی اظهار تدین می‌نمود و آشکارا امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد، تا اینکه کار را به فتنه [زمان] عثمان و قتل او کشانید. سپس وقتی که علی به کوفه آمد، در مورد وی اظهار مبالغه نمود و مدعی یاری وی شد تا به این وسیله به اهداف خود برسد. وقتی خبر به علی رسید، خواستار قتل وی شد، ولی او به سوی قرقیس گریخت و داستانش در تاریخ، معروف است. (۱) سند داستان گریختن ابن سبأ به سوی قرقیس روشن نیست. با اینکه هیچ‌یک از کسانی که درباره ابن سبأ چیزی گفته فرار او را به سوی قرقیس بازگو نکرده است و شاید آن را از پیش خودش ساخته باشد (چنان‌که در تاریخ معروف است).

### تناقض‌های آشکار در این گفتارها

بی‌گمان جمع کردن گفته‌ها با یکدیگر ممکن نیست؛ زیرا یا وجود

۱- شرح العقیده الطحاویّه، ص ۴۹۰.

ص: ۱۲۵

کسی به نام ابن سبأ راست و درست یا خرافه و افسانه است و چنانچه درست باشد، یا امیرمؤمنان (ع) وی را در کوفه سوزاند یا به مدائن تبعیدش کرد و او تا شهادت امیرمؤمنان (ع) در آنجا بود. سبب تبعید وی به مدائن نیز یا بدگویی درباره ابوبکر و عمر و بازگویی برخی از اعتقاداتش بوده یا ادعای خدایی امیرمؤمنان (ع) بوده است.

گفته شده نام «عبدالله بن سبأ» برای دو نفر به کار می‌رفت: کسی که امیرمؤمنان (ع) او را سوزاند و دیگری که آن حضرت او را به مدائن تبعید کرد. با این فرض، روایات را با یکدیگر می‌توان جمع کرد.

پاسخ این است که این قول دلیل و اعتباری ندارد و با نظر دانشمندان و مورخان تشیع و اهل سنت سازگار نیست و کسی از گذشتگان چنین نگفته است.

بسیار بعید و حتی شاید در عمل ناممکن باشد که دو نفر از شیعه در زمان امیرمؤمنان (ع) یک نام داشته؛ و هر دو اهل یمن و ساکن کوفه و مجهول الهویه باشند، چهره هر دوی آنان سیاه و مادر هر دو نیز سیاه پوست و نسب هر دو ناشناخته باشد؛ یکی از آنان امیرمؤمنان (ع) را خدا بداند و دیگری خلفا را بدگویی کند و به گفتن برخی از عقاید تشیع پردازد و هیچ روایت یا مقاله‌ای به این موضوع اشاره نکرده باشد و میان دو مردی که مورخان و دانشمندان رجال و صاحبان مقالات ذکرشان کرده‌اند، هیچ وجه تمایزی دیده نمی‌شود؛ کسانی که کارهایشان در دین و مردم مسلمان تأثیرگذارده است!

وجود دو نفر با این شباهت‌های بسیار؛ چنان‌که علما و تاریخ‌نگاران را به اشتباه بیندازد و آنان این دو را از زمان ظهورشان تا به امروز، یک فرد بپندارند، بسیار ناپذیرفتنی است، بلکه گزاف بزرگی بیش نیست.

ص: ۱۲۶

افزون بر اینکه مدعی دو نفر بودن آنان، برای اثبات دعوی خویش، دلیل یا شاهدهی بیش از جمع‌پذیر شدن روایات گوناگون و اقوال ضدّ و نقیض باید بیاورد؛ به ویژه اینکه این ادعا، خود پی‌آمد جمع روایات و گفته‌ها با یکدیگر و جمع نادرستی است؛ زیرا بر پایه قواعد جمع دلالت دو گفتار با یکدیگر آن گفتارها باید حجت باشند. این مسئله در بحث تعادل و ترجیح (۱) روشن شده است.

از این رو، علمای اصول، قواعد ترجیح را در سنجش روایات ائمه با گفته‌های بدون سند دانشمندان به کار نمی‌گیرند؛ زیرا اقوال دانشمندان حجیت ندارند و به این دلیل هر قولی که با روایات صریح و صحیح ناسازگار باشد و مستند درستی برای آن یافت نشود، حتی گفتار بزرگان قوم رد خواهد شد.

از سوی دیگر، مستندی برای نوبختی و سعد بن عبدالله در این باره نیست؛ زیرا نوبختی کمابیش در سال ۳۰۰ هـ. ق می‌زیست و سعد بن عبدالله در سال ۳۰۱ هـ. ق درگذشت و میان این دو نفر با عبدالله بن سبأ - با فرض وجودش - بیش از سال ۲۶۰ هـ. ق سال فاصله است و زمان دراز باعث ارسال حدیث می‌شود و برای اثبات گفته این دو به کار نمی‌آید. افزون بر اینکه چنین جمعی، با نصّ روایات و گفته‌های صریح درباره یکی بودن ابن سبأ سازگار نیست.

---

۱- از مباحث مهم در علم اصول فقه است.

### فصل یازدهم: سخن برگزیده درباره عبدالله بن سبأ

احادیثی که آشکارا بر وجود عبدالله بن سبأ دلالت می‌کند و پیرامون دچار شدن او به غلو درباره امیرمؤمنان (ع) و خدا پنداشتن آن حضرت سخن می‌گویند، در منابع شیعی جز «اختیار معرفه الرجال» معروف به رجال کَشّی، یافت نمی‌شود. این کتاب برگزیده شیخ الطائفه محمد بن حسن طوسی (ره) از کتاب رجال ابی عمرو کَشّی است و علمای شیعه، مصنفات و کتب خویش را به نقل از همین کتاب سامان داده‌اند. چنان‌که هر یک از علمای شیعه که از عبدالله سبأ نام آورده، او را به گونه‌ای توصیف کرده است که این روایات بر آن دلالت می‌کنند.

این روایات، مستقیم یا غیرمستقیم به یهودی بودن او، اسلام آوردنش در زمان عثمان یا تأثیر او در تحریک مردم بر ضد عثمان یا دیگر کاری منسوب به وی هیچ اشارتی ندارد. حافظان حدیث اهل سنت، در منابع حدیثی خود اخباری را آورده‌اند که چنین درون مایه‌ای دارد: «امیرمؤمنان گروهی از غالیان را که در مورد او ادعای خدایی کردند، سوزانید». این اخبار با روایات کَشّی سازگارند جز اینکه به نام عبدالله بن سبأ در جرگه غالیان سوزانده شده تصریح نمی‌شود.

ص: ۱۲۸

دیگر روایات و اخبار منابع شیعه و اهل سنت که نام عبدالله بن سبأ در آنها آمده است، هر چند به ضعف دچارند، وی را یهودی نمی‌خوانند و به وی غلو را نسبت نمی‌دهند و از تأثیرگذاری او در حوادث فتنه [زمان عثمان] یاد نمی‌کنند، بلکه تنها او را به دروغ‌گویی نکوهش می‌کنند.

همه روایاتی که بر یهودیت وی و تأثیرش در حوادث فتنه زمان عثمان دلالت می‌کنند، در شماری از منابع اهل سنت و از سیف بن عمر کذاب و جاعل منقولند و از این رو، به هیچ روی پذیرفتنی نیستند.

حافظان حدیث اهل سنت، دسته‌ای از روایات در این باره آورده‌اند که امیرمؤمنان (ع) گروهی از غلات (مدعیان الوهیت) درباره خودش را سوزاند. برای نمونه، ابن حجر در «فتح الباری» از عبدالله بن شریک عامری به نقل از پدرش چنین می‌آورد:

به علی (ع) گفته شد: اینجا مقابل درب مسجد، جماعتی هستند که ادعا می‌کنند تو پروردگار آنانی. حضرت آنان را خواست و گفت: وای بر شما، چه می‌گویید؟ گفتند: تو پروردگار و خالق و رازق مایی. گفت: وای بر شما، من نیز چون شما بنده‌ام. غذا می‌خورم آنچنان که شما می‌خورید، و می‌آشامم؛ آن‌چنان که شما می‌آشامید. اگر خدا را اطاعت کنم، اگر بخواهد مرا پاداش می‌دهد، و اگر او را نافرمانی کنم، بیم دارم که عذابم نماید. پرهیزید از خدا و برگردید، اما آنان امتناع کردند. فردای آن روز نیز نزد وی آمدند. قنبر آمد و گفت: به خدا که آنان باز گشته و همان سخنان را تکرار می‌کنند.

گفت: بگو داخل شوند. آنان [آمدند و] همان را گفتند. وقتی بار سوم نیز همان را گفتند، علی گفت: اگر [دیگر بار] بگویید، به

ص: ۱۲۹

بدترین شکل شما را خواهم کشت. آنان نیز جز همان سخن را نگفتند. گفت: ای قنبر، چند کارگر را با کلنگ‌هایشان نزد من بیاور. سپس بین درب مسجد و قصر، گودالی برای ایشان حفر کن: گفت: زمین را بکنید و دور شوید. و هیزم آورد و آن را آتش زد و در گودال انداخت و گفت: اگر باز نگردید، شما را در آن خواهم افکند. آنان از بازگشتن [از سخن خویش] خودداری کردند. پس آنان را در آن افکند تا سوختند. [علی] گفت:

إِنِّي إِذَا دَعَوْتُ امْرَأً مُنْكَرًا أَوْ قَدْتُ نَارِي وَدَعَوْتُ قَبْرًا

من هرگاه امر مُنکری را ببینم، آتشم را بر می‌افروزم و قنبر را فرا می‌خوانم.

ابن حجر می‌گوید: «این سندی حَسَن است». (۱)

عثمان بن ابی‌عثمان انصاری می‌گوید:

مردمی از اهل شیعه نزد علی (ع) آمدند و گفتند: ای امیرمؤمنان! تو، او هستی. گفت: من کیستم؟! گفتند: تو همویی. گفت: وای بر شما، [مگر] من کیستم؟! گفتند: تو پروردگار مایی. گفت: وای بر شما. باز گردید و توبه کنید. آنان امتناع کردند و علی گردن‌هایشان را زد. سپس گفت: ای قنبر، چند پُشته هیزم برایم بیاور. سپس گودال‌هایی در زمین کند و آنان را در آتش سوزاند و گفت:

لَمَّا رَأَيْتُ الْاِمْرَأَ امْرَأً مُنْكَرًا أَجَّجْتُ نَارِي وَدَعَوْتُ قَبْرًا (۲)

بزرگان گفته‌اند که عبدالله بن سبأ و گروهی دیگر درباره امیرمؤمنان (ع)

۱- فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۲۷.

۲- التمهید، ابن عبدالبر، ج ۵، ص ۳۱۷؛ شرح زرقانی بر موطأ، ج ۴، ص ۱۸؛ میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۴۰۴؛ طبقات المحدثین بأصبهان، ج ۲، ص ۳۴۳.



ص: ۱۳۰

ادّعی خدایی کردند و او آنان را به آتش سوزاند. برای نمونه، ذهبی در «میزان الاعتدال» می‌گوید: «عبدالله بن سبأ از غالیانِ زنادقه، گمراه و گمراه‌کننده بود که می‌پندارم علی او را به آتش سوزاند». (۱)

ابن حجر نیز در «لسان المیزان» همین را می‌گوید و می‌افزاید:

او را پیروانی است که سبائیه خوانده می‌شوند. آنان معتقد به خدایی علی بن ابی‌طالب هستند. علی در زمان خلافتِ خویش آنان را به آتش سوزانید. (۲)

شهرستانی نیز در «ملل و نحل» می‌گوید: «سبائیه یاران عبدالله بن سبأ هستند که به علی گفتند: «تو تویی؛ یعنی تو خدایی». (۳)

عبدالقاهر بغدادی در «الفرق بین الفرق» می‌گوید:

سبئیه پیروان عبدالله بن سبأ هستند که درباره علی غلو کرد و او را پیامبر پنداشت. سپس بار دیگر غلو کرد تا او را خدا انگاشت و گروهی از گمراهان کوفه را به همین عقیده فرا خواند. کار ایشان به علی کشانده شد و او فرمان داد جمعی از آنان را در دو حفره بسوزانند. (۴)

ابن قتیبه نیز در «تأویل مختلف الحدیث» می‌گوید:

عبدالله بن سبأ برای علی ادعای ربوبیت کرد. علی یاران او را به آتش سوزاند و در این باره گفت:

لَمَّا رَأَيْتُ الْأَمْرَ أَمْرًا مُنْكَرًا

أَجَّجْتُ نَارِي وَ دَعَوْتُ قَبْرًا (۵)

ابن حجر در «فتح الباری» می‌گوید:

۱- میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۱۰۵.

۲- لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۹۰.

۳- الملل والنحل، ج ۱، ص ۱۷۴.

۴- الفرق بین الفرق، ص ۲۳۳.

۵- تأویل مختلف الحدیث، ص ۶۹.

ص: ۱۳۱

ابو مظفر اسفراینی در ملل و نحل چنین پنداشته که کسانی را که علی سوزاند، گروهی از روافض بودند که درباره او ادعای الوهیت کردند و سبائیه نام دارند. بزرگ آنان عبدالله بن سبأ یهودی بود که اظهار اسلام نمود و این بدعت را بنیان نهاد. (۱)

همچنین حافظ، ابراهیم بن یعقوب جوزجانی در «احوال الرجال» می گوید:

... و سبئیه هنگامی که در کفر پیش رفتند و پنداشتند علی خداست تا اینکه به آتش سوزانیدشان تا آنان را زشت شمارد و مردم را در امر آنان روشن نماید. چه اینکه گوید:

لَمَّا رَأَيْتُ الْآثَرَ امْرَأً مُنْكَرًا أَجْجْتُ نَارِي وَ دَعَوْتُ قَتْبَرًا

و عبدالله بن سبأ را زد. چون او می پنداشت که قرآن جزئی از نه قسم است و علم آن نزد علی است. و او پس از آنکه کمر به [قتل] او بسته بود، تبعیدش نمود. (۲)

شاید آنچه را حافظان حدیث روایت کرده‌اند که امیرمؤمنان (ع) مردمانی را سوزاند که از اسلام، مرتد شده بودند به عبدالله بن سبأ و یارانش اشاره داشته باشد که درباره وی ادعای خدایی کردند؛ زیرا ادعای الوهیت برای یکی از مردم، هر اندازه هم که بلند مرتبه باشد، ارتداد از اسلام به شمار می‌رود.

بخاری در «صحیح» خود، و ابو داود در سنن و نسائی و بیهقی و احمد بن حنبل و حاکم و دارقطنی و دیگران به سندهای خود از عکره چنین نقل کرده‌اند:

علی (ع) مردمی را که از اسلام مرتد شده بودند، سوزانید. خبر به

۱- فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۲۷.

۲- احوال الرجال، ص ۳۸.

ص: ۱۳۲

ابن عباس رسید. گفت: [اگر من بودم] آنان را به آتش نمی‌سوزاندم؛ چرا که پیامبر فرمود: با عذاب خدا کسی را عذاب نکنید؛ ولی آنان را می‌کشتم؛ چون پیامبر فرمود هر که دین خدا را تبدیل کرد، او را بکشید. این خبر به علی (ع) رسید و گفت: بیچاره ابن عباس. (۱)

و این حادثه را برخی از شاعران به شعر در آورده‌اند. حمیری می‌گوید:

قَوْمٌ غَلَوْا فِي عَلِيٍّ لَا اِبَالَهُمْ وَ اُجْشَمُوا اِنْفُسًا فِي حُبِّهِ تَعْبًا

قالوا هُوَ اللهُ جَلَّ اللهُ خَالِقُنَا مِنْ اَنْ يَكُونَ لَهُ اَبْنٌ اَوْ يَكُونَ اَبَا (۲)

مردمانی در مورد علی غلو کردند و مردمانی را با این عقیده در دوستی او به زحمت انداختند.

آنان گفتند که او خداست. [نستغفرالله] خداوند بزرگ‌تر از آن است که پسر یا پدری داشته باشد.

بنابراین، روایات صحیح‌ه در منابع شیعه و سنی، بر چیزی بیش از این دلالت نمی‌کند که گروهی درباره امیرمؤمنان (ع) غلو کردند و او آنان را به آتش سوزاند.

۱- صحیح بخاری، ج ۲، ص ۹۲۷؛ ج ۴، ص ۲۱۶۱؛ سنن ابی‌داود، ج ۴، ص ۱۲۶؛ سنن نسائی، ج ۷، ص ۱۲۰؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۸، ص ۲۰۲؛ السنن الکبری، نسائی، ج ۲، ص ۳۰۱؛ المستدرک، ج ۳، ص ۵۳۷؛ ذهبی در تلخیص با عبارت بشرط بخاری به آن اشاره کرده است؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۲۱۷ و ۲۸۲؛ سنن دارقطنی، ج ۳، ص ۱۰۸؛ دارقطنی می‌گوید: «این ثابت و صحیح است». البانی در صحیح سنن ابی‌داود، ج ۳، ص ۸۲۲، آن را صحیح دانسته است؛ صحیح سنن نسائی، ج ۳، ص ۸۵۱؛ المصنف، عبدالرزاق، ج ۵، ص ۲۱۳؛ مسند بزار، ج ۲، ص ۱۹۰؛ المعجم الاوسط، طبرانی، ج ۷، ص ۱۴۰؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج ۱۰، ص ۲۷۲؛ المصنف، ابوشیبہ، ج ۵، صص ۵۵۸ و ۵۵۹.

۲- العقد الفرید، ج ۲، ص ۲۴۵

ص: ۱۳۳

شاید عبدالله بن سبأ از این گروه بوده باشد؛ چنان که برخی از روایات شیعه بر آنان دلالت می‌کنند و شاید روشن نباشد که او در میان آنان بوده است؛ چنان که روایات اهل سنت می‌گویند.

باری؛ در میان این روایات، اثری از این موضوع یافت نمی‌شود که عبدالله بن سبأ یا همراهان او در غلو، یهودی بوده یا در رویدادهایی دست داشته‌اند که به قتل عثمان انجامید. احادیث دیگری را که نام عبدالله بن سبأ در آنها آمده است، به دو دسته می‌توان تقسیم کرد:

۱. روایاتی از طریق غیر سیف بن عمر تمیمی که تنها بر کذاب بودن ابن سبا دلالت می‌کنند.

۲. روایات منقول از طریق سیف بن عمر که تنها روایات دال بر یهودی بودن عبدالله بن سبأ، مسلمان شدنش در زمان عثمان و تأثیر گذاری‌اش در فتنه زمان عثمان و پس از اویند.

سند های هر دو دسته این روایات، ضعیف است و برای اثبات یا رد چیزی نمی‌توان بدان‌ها استناد کرد. بنابراین، تنها احادیث معتبری مهمند که بر این گفتار دلالت می‌کنند: امیر مؤمنان (ع) جماعتی را سوزاند که درباره او ادعای خدایی می‌کردند و ابن سبا نیز از آنان بود؛ کسی که در احادیث دیگر - با فرض درستی آنها - کذاب خوانده شده است.

بنابراین، احادیث صحیح برخی از منابع شیعه بر این دلالت می‌کنند که مردی در زمان امیر مؤمنان (ع) به نام عبدالله بن سبأ درباره ایشان غلو کرد و مدعی خدا بودن وی شد. امیر مؤمنان (ع) از او و هم‌فکرانش خواست که توبه کنند، اما آنان توبه نکردند و او آنان را به آتش سوزاند و کارشان به پایان رسید.

در اواخر سال دوم هجری قمری، سیف بن عمر تمیمی (۱۸۰ ه. ق)

ص: ۱۳۴

جاعل، درباره عبدالله بن سبأ دروغ‌پردازی و او را به افسانه‌ای بدل کرد. وی او را مردی یهودی و سیاه‌پوست خواند که در روزگار عثمان از یمن آمده و اسلام آورد تا بتواند دسیسه‌هایش را اجرا کند و بر پایه زشتی درونش، توانست خرد صحابه را به بازی بگیرد و کسانی را پیرامون خویش گردآورد تا به کمک آنان، سخن خویش را پراکند و مردم را در برابر عثمان بشوراند و نقشه‌ای را طراحی کند که به محاصره عثمان در خانه‌اش و کشته شدن وی انجامید.

سیف بن عمر همچنین سرفصل‌هایی را مانند رجعت و اینکه علی بن ابی طالب (ع) وصی پیامبر (ص) و نزدیک‌ترین مردم به او و «دأبۃ الارض» است را از باورهای شیعیان گرفت و آنها را به عبدالله بن سبأ نسبت داد و به سبب نسبت دادن این عقاید به او، وی را مؤسس مذهب تشیع و پایه‌گذار باورهای آنان دانست؛ عقایدی که او از دین یهود برگرفته بود.

چیره‌دستی سیف بن عمر تمیمی در ساختن همه این حوادث و صورت‌بندی آنها سبب شد که شیخ المورخین محمد بن جریر طبری (۳۱۰ ه. ق) این داستان‌ها را از سیف روایت کند و آنها را در کتاب خود «تاریخ طبری» بیاورد؛ اثری که اهل سنت آن را از مهم‌ترین منابع تاریخی خویش می‌دانند. سپس برخی از تاریخ‌نویسان پس از او مانند ابن عساکر (۵۷۱ ه. ق)، ذهبی (۷۴۸ ه. ق)، ابن کثیر (۷۷۴ ه. ق) و دیگران، افسانه عبدالله بن سبأ را در کتاب‌های خود آوردند و از این رو، داستان ابن سبأ و فتنه‌انگیزی‌های او به حقیقتی تاریخی بدل شد که هیچ شکی در آن راه ندارد. ابن سبأ نیز به دست‌مایه‌ای برای عیب‌جویی از شیعه بدل شد و برخی از باورهای شیعیان مانند وصایت و رجعت و ... که بر دلایل متقن استوارند، از عقایدی به شمار رفت که برای مسلمانان اعتقاد به آنها

ص: ۱۳۵

روا نیست؛ زیرا برگرفته از عقاید یهودند که به کوشش مردی یهودی و کینه‌توز درباره اسلام میان مسلمانان رخنه کرده است!! با اینکه سراینده این داستان و سازنده آن سیف بن عمر است و همه حافظان حدیث به جاعل و دروغ‌گو بودن وی معتقدند، برخی از دانشمندان اهل سنت وی را در داستان‌سرایی‌هایش همراهی کردند یا به شکل تقلیدی و بدون تحقیق و بررسی یا به این دلیل که این داستان به سبب جهت‌گیری خاص ضد شیعی آن، با هوای نفس آنان سازگار بود، دروغ او را بازگفتند تا در دعوی شیعه و سنی، بدان خشنود شوند. دعوایی که آتش آن میان شیعه و سنی شعله‌ور بوده و مذهب و عقاید شیعه را به یهود منسوب می‌کرد. این مسئله بدون هیچ بررسی همچون حقیقتی انکارناپذیر، نسل به نسل نقل شد و حتی منکران آن از اهل سنت، به تشیع یا نصرت شیعیان متهم شدند.

حاصل کلام آنکه نقشی را که برای عبدالله بن سبأ در حوادث فتنه در زمان عثمان بن عفان برشمرده‌اند، با هیچ دلیل درستی ثابت نمی‌شود. و همچنین است آن چه درباره او می‌گویند که بذر اول تشیع را وی پاشیده است و اولین کسی بوده که علی را وصّی پیامبر دانسته و او را «دَابَّةُ الْأَرْضِ» خوانده و قائل شده که وی پس از مرگ به دنیا باز خواهد گشت. همه این نسبت‌ها دروغ است و مبتنی بر هیچ دلیل صحیحی نمی‌باشد.

اینکه عبدالله بن سبأ کذاب بوده و او درباره امیرمؤمنان (ع) ادعای خدایی داشته و علی (ع) او را به آتش سوزانده و کارش پایان یافته است، بر پایه دلالت روایات معتبر، درست می‌نماید.

ص: ۱۳۶

این خلاصه‌ای بود از آن چه در خلال بررسی نظرات راجع به عبدالله بن سبأ بدان رسیدیم، و این نظر بزرگان شیعه امامیه است که نام و کلامشان را در آنچه گذشت از نظر گذرانندیم.

از اینجا روشن می‌شود کسانی که قائلند که عبدالله بن سبأ سازنده [افکار و عقاید شیعه] بوده، اخبار معتبر را بدون هیچ حجت و دلیلی رد کرده‌اند، و کسانی که گفته‌اند این سبا یهودی است که نقش مهمی در حوادث فتنه داشته، بر روایاتی ضعیف و دروغ‌ها و تلبیسات تکیه کرده‌اند و این دروغ‌ها را حجت خویش در این مسئله قرار داده‌اند.

ص: ۱۳۷

### فصل دوازدهم: بیزاری شیعه امامیه از عبدالله بن سبأ

روشن شد یهودی بودن عبدالله بن سبأ و تأثیر گذاری او در حوادث زمان عثمان و نسبت دادن انگیزش فتنه‌ای که به قتل عثمان انجامید به وی، همگی دروغ و ساختگی بوده و اغراض دیگری را در بر داشته است. عبدالله بن سبأ اهل غلو بود و درباره امیر مؤمنان (ع) ادعای خدایی می کرد و در آتش سوزانده شده و کارش به سرانجام رسید. بنابراین، چه او یهودی بوده و چه تأثیری در فتنه‌ها گذارده باشد، در مذهب شیعه امامیه بی تأثیر است؛ زیرا مذهب تشیع هیچ ارتباط مستقیم یا غیرمستقیمی با وی ندارد. هر کس بیندارد که شیعه امامیه ساخته ابن سبأ است، دروغ پرداز و دروغ گو خواهد بود و به گناه بزرگی آلوده خواهد شد و باید بر این مطلب، برهان بیاورد که البته هرگز نخواهد توانست؛ زیرا این کار مانند آن است که کسی از صخره‌ای سخت، آب بخواهد و در زمین بی آب و علف، در پی سراب رود.

دلایل زیر بر برکناری شیعه امامیه از ابن سبأ دلالت می کنند:

۱. حتی یک حدیث از عبدالله بن سبأ یا گفته‌ای و سیره یا فتوایی و چیزی از مذهب تشیع که ارتباط سستی با وی داشته باشد، در کتاب‌های



ص: ۱۳۸

امامیه یافت نشد. اگر مذهب شیعه را عبدالله بن سبأ ساخته باشد، اثرات وی در آن روشن و اخبارش نمایان و برجسته و گفته‌هایش نقل و فتاوی‌اش مدون و نظراتش در فروع و اصول، در کتب و مصنفات شیعه ضبط و ثبت می‌شد.

چیزهایی از عقاید امامیه که دشمنان شیعه به عبدالله بن سبأ نسبت می‌دهند؛ مانند اینکه علی (ع) وصی پیامبر و «دائبة الارض» است یا اعتقاد به رجعت و ... نسبت می‌دهند، دروغ و ساختگی و برای این است که این دروغ‌پردازی درباره شیعیان کامل شود و با دروغ‌های دیگر سازگار آید. این نسبت‌ها یا در روایات سیف بن عمر آمده که بدان‌ها نمی‌توان اعتماد کرد یا در سخنان برخی از علمای اهل سنت ذکر شده که جز احادیث سیف بن عمر مستند و مأخذی نداشته است.

اما احادیث کثیری تنها بر این دلالت می‌کنند که ابن سبأ امیر مؤمنان را خدا می‌دانست. روشن است کسی که او را خدا می‌داند، به «دائبة الارض» بودن او و وصی پیامبر بودنش باور ندارد.

از سوی دیگر، اعتقاد به وصایت امیر مؤمنان، تنها در شیعه امامیه نیست، بلکه همه صحابه چنین باوری دارند و بسیاری از گفته‌ها و شعرهای‌شان بر همین دلالت می‌کند. اعتقاد به «دائبة الارض» بودن آن حضرت نیز چنین است.

۲. او در احادیث آمده در برخی از کتب امامیه، از سوی امامان اهل بیت (ع) نکوهش و لعنت می‌شود و امامان از او بیزاری می‌جویند. هیچ فرقه‌ای در میان فرقه‌های مسلمانان یافت نمی‌شود که در کتب خود- حتی با سندهای ضعیف- درباره پایه‌گذار آن فرقه، بدگویی و لعن کند تا چه رسد به آمدن حدیثی با سند صحیح در این باره.

ص: ۱۳۹

۳. آن دسته از دانشمندان امامیه که معتقدند ابن سبأ شخصیتی حقیقی بوده و امیرمؤمنان را خدا می‌دانسته است، به کفر و غلو و بدی وی تصریح کرده‌اند. از سوی دیگر، حتی یک نفر از علمای شیعه امامیه (گذشتگان و معاصران) از ابن سبأ دفاع و وی را تبرئه یا مدح نکرده و کمال و خصلت ویژه‌ای برای وی برنشمرده‌اند. اگر مذهب شیعه امامیه ساخته او بوده باشد، مدّاح و ثناگو یا مدافع او در میان آنان وجود می‌داشت.

۴. مذهب شیعه امامیه، مذهبی کامل است؛ هم در اصول و هم در عبادات و معاملات و احکام و همه اینها به نقل‌های صحیح از ائمه اهل بیت (ع) آمده است. کتب کلامی و حدیثی شیعیان بر این دعوی گواهی می‌دهند. هر کس نظری در این کتاب‌ها بیفکند، به یقین خواهد دانست که چیزی از این اصول و فروع از عبدالله بن سبأ [یا کس دیگری] گرفته نشده است.

برپایه روایت سیف بن عمر، ابن سبأ نخستین کسی بود که درباره وصایت علی (ع) از رسول الله (ص) سخن گفت و او را «دأبَةُ الارض» و برترین صحابی پیامبر دانست، و نخستین کسی بود که به رجعت باور یافت. همه این نسبت‌ها ساختگی و جعلی‌اند، اما در میان هزاران مسئله اصلی و فرعی که مذهب شیعه دارد، این نسبت‌ها از چهار مسئله نمی‌گذرند.

بنابراین، چگونه می‌توان سراسر مذهب شیعه امامیه را به کسی نسبت داد که چهار مسئله را آشکارا بازگو می‌کرد و همین چهار مسئله نیز در اصل پیش از او مطرح بوده و شیعیان بر درستی آنها، دلایل فراوان آورده‌اند. از سوی دیگر، نمی‌توان مذاهب اهل سنت را به یهود نسبت داد؛ با اینکه آنان مسائل فراوانی را در اصول و فروع، مستقیم یا با

ص: ۱۴۰

واسطه، از برخی از یهودیان مانند کعب الاحبار و دیگران گرفته‌اند!

بنابراین، مذهب شیعه امامیه از عبدالله بن سبأ بیزاری می‌جوید و هیچ ارتباطی با وی ندارد و هیچ چیز را از اصول و فروع از وی برنگرفته است، بلکه شیعیان از وی دورند، وی را و همه پیروانش را لعن می‌کنند و هر کس چیزی جز این به آنان نسبت دهد، دروغ‌گویی است که به آنان افترا می‌بندد.

استاد محمد کرد علی در «خطط الشام» زیبا می‌گوید:

آنچه برخی از نویسندگان برآند که اصل مذهب تشیع، بدعت عبدالله بن سبأ معروف به ابن سوداء است، وهم و حاصل کمی علم و حقیقت مذهب آنان است. هر کس جایگاه این مرد را نزد شیعیان و برائت آنان از او و گفتار و کردارش را بداند و سخن دانشمندان را که همگی بدون اختلاف از وی بدگویی کرده‌اند بشنود، میزان صحت این گفته را درخواهد یافت. (۱)

۱- خطط الشام، ج ۶، ص ۲۴۶.

ص: ۱۴۱

**خاتمه**

روشن شد که داستان عبدالله بن سبأ چیزی جز اوهام و خیالاتِ نادرست نیست و پشتوانه‌ای از دلیل و برهان ندارد، اما به هر روی، قصه عبدالله بن سبأ از زمان پیدایی آن در قرن دوم هجری تا امروز، همچنان چون شمشیری بر شیعه امامیه، آخته شده است. از این رو، نخستین واکنش برخی از علما و نویسندگان اهل سنت در برابر شیعیان بازگو کردن این گفته است که بنیادگذار مذهب آنان، مردی یهودی [و] حيله گر است که به اسلام و مسلمانان کینه می‌ورزید.

بسی افسوس که گروهی از مسلمانان با چیزی موهوم و خیالی محکوم و به چیزی دروغین و ساختگی متهم می‌شوند، و از همین رو، نه گفته‌ای را از آنان می‌پذیرند و نه کلمه‌ای را از ایشان می‌شنوند.

وَدَعَوَى الْقَوَى كَدَعَوَى السَّبَاعِ مِنَ النَّابِ وَالظُّفْرِ بُرْهَانُهَا

ادعای قوی مانند ادعای درندگان است که برهانش دندان و پنجه تیز است!

مسئله عبدالله بن سبأ، تنها مسئله‌ای نیست که شیعه امامیه بدان متهم می‌شود، بلکه امثال آن بسیارند و این پدیده شگفتی نیست؛ زیرا هرگاه انسان ناتوان، بر پایه دلیل و حجت نتواند بر انسان نیرومند چیره شود، به

ص: ۱۴۲

اتهام زدن و دروغ بستن پناه می‌برد تا باور خود را پیروز بنماید و خویش را تقویت کند. اتهامات دروغین و باور نکردنی و شگفتی آفرین ابن تیمیه و دیگران گواه روشن چنین واکنشی است. (۱)

برخی از مخالفان- که خداوند به رضای خویش هدایتشان کند- به اندازه توان خود دروغ بافته‌اند تا شیعه امامیه را گاه محکوم و گاه تکفیر کنند و گاه، گمراهشان بخوانند و با همین دروغ‌ها برای ضدیت با شیعه استدلال می‌کنند تا مذهب آنان را تخطئه و معتقداتشان را ابطال کنند. چه دروغ‌های ساختگی و افتراءات آراسته و اتهامات طراحی شده که در قالب اوصاف مسلم و قطعی به آنان نسبت داده و آنها را با برهانی همراه نکرده‌اند!

باری، همه اینها به سرابی در دشت‌ها می‌ماند که تشنگان، آن را آب می‌پندارند، اما چون نزد آن می‌روند، چیزی نمی‌یابند. مسئله عبدالله بن سبأ- چه آن را اثبات و چه نفی کنیم- نزد شیعیان

۱- ابن تیمیه در «منهاج السنه»، ج ۲، صص ۱۴۳-۱۴۵ می‌گوید: «هیچ طائفه‌ای را متعصب‌تر بر باطل از رافضه نمی‌شناسم تا بدان جا که آنان برخلاف سایر طوائف شهادت باطل برای دوستانشان بر ضد دشمنانشان معروفند و در تعصب چیزی بزرگ‌تر از دروغ نیست. آنان در تعصب تا جایی پیش رفته‌اند که تمام میراث را برای دختر قرار داده‌اند که بگویند: فاطمه ۳ وارث پیامبر ص بود و نه [حتی] عمویش عباس. حتی در میان آنان کسانی هستند که گوشت شتر را حرام می‌دانند؛ چون عائشه سوار بر جمل [با علی] جنگید. آنان [به این سبب] با کتاب خدا و سنت پیامبر ص و اجماع صحابه و نزدیکان [پیامبر] با امری نامناسب مخالفت کردند ... از تعصب آنان است که نام [عدد] ده را نمی‌برند و می‌گویند: نه و یک. و هرگاه ستون‌هایی یا غیر آن بنا می‌کنند، تعداد آن را ده قرار نمی‌دهند. آنان همین مطلب را در بسیاری از کارهایشان دنبال می‌کنند.

آنان از فرط نادانی و تعصب، حیوانی چارپا را گرفته و به ناحق آزار می‌دهند، چرا که آن را به منزله کسی که دوستش ندارند قرار می‌دهند. چنان که گوسفندی قرمز را گرفته و آن را عائشه می‌نامند و موی آن را می‌کنند، آنان چارپایان خویش را ابوبکر و عمر می‌نامند و به ناحق می‌زنند. آنان با خرمای تُرشیده صورتی از انسان می‌سازند و آن را عمر می‌دانند؛ شکمش را می‌درند و می‌پندارند که گوشتش را می‌خورند و خونس را می‌آشامند».

ص: ۱۴۳

اهمیتی ندارد و خواه اهل سنت به بیزاری شیعیان از وی قانع شوند و یا نشوند؛ مسئله دگرگون نخواهد شد.

یهودیان به بازی دادن برخی از مذاهب اسلامی دست زده‌اند تا این مذاهب با دروغ‌پردازی، مشکلات خویش را به دیگران نسبت دهند. شیعه امامیه باورهای خویش را از ائمه اهل بیت (ع) برگرفته‌است؛ آنان که همه مسلمانان به تمسک به ایشان و ترک دیگران فرمان داده شده‌اند.

متهم کردن و دروغ بستن، نیرومندترین سلاح دشمنان شیعه است که برای مقابله با اهل حق، و تضعیف جبهه آنان، از آن بهره می‌گیرند. و این هنگامی رخ می‌دهد که از یافتن دلیل ناتوان بمانند.

لِي حِيلَةٌ فِيمَنْ يَنْتُمُ وَاَلَيْسَ فِي الْكَذَابِ حِيلَةٌ

مَنْ كَانَ يَخْلُقُ مَا يَقُولُ فَحِيلَتِي فِيهِ قَلِيلَةٌ

آن کس که سخن آشکار و روشن می‌گوید، من را درباره او چاره و راه گزیری هست، ولی کسی که دروغ می‌گوید، از او گزیر و گزیری نیست.

آن کس که گفته‌هایش دروغ و ساختگی است، چاره من نزد او ناچار می‌شود.

هر چند این روش، در برابر دلایل روشن و برهان‌های درخشان، شکست خورده است و به همین دلیل، دانشمندان برجسته شیعه به ردّ گزافه‌های مخالفان و تهمت‌ها و دروغ‌های آنان پرداخته و کتاب‌های گران‌بها و آثار سودمندی فراهم آورده‌اند تا پرده از چهره حقیقت بگیرند و باطل را خوار و رسوا سازند. خداوند آنان را از اسلام و مسلمانان پاداش عالمان عامل عنایت فرماید.

برخی از عالمان نوحاسته نیز در این روزگار، نوشته‌های کینه‌توزان

ص: ۱۴۴

گذشته را درباره شیعه مانند ابن تیمیه، ذهبی، ابن جوزی، ابن کثیر، ابن حجر هیثمی، ابوبکر بن عربی و ... پی گرفته‌اند و گویی کار و اندیشه‌ای جز تکفیر شیعه و گمراه خواندن آنان ندارند!

آیا بهتر نبود که به جای این کار، به ایستادگی در برابر دشمنانی پردازند که مقدرات امت را به بازی گرفته، بر ثروت‌های مسلمانان دست انداخته‌اند یا چیزی بنویسند که جوانان گمراه و جویای طریق را در عصری آلوده به انواع وسایل گمراهی و فساد و تباهی سود بخشد؟!

آنان عمر خویش را برای فردی یهودی صرف می‌کنند که حتی اگر بوده باشد، کارهایی کرده و مرده و رفته و دوران‌ش پایان یافته است، اما هزاران یهودی را نمی‌بینند که هنوز دین و دنیای آنان را به فساد و تباهی می‌کشاند!

خداوند، پیامبر خویش را چنین فرمان داد:

(قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ) (آل عمران: ۶۴)

بگو: ای اهل کتاب، بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است بایستیم که: جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را- غیر از خدای یگانه- به ربوبیت نپذیرد. هر گاه (از این دعوت) سرباز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانییم.

پس هان ای گویندگان «لا اله الا الله» بیایید تا به کلام مشترک بین خویش چنگ زنیم و جز خدا نپرستیم و بدو شرک نوزیم.

مشترکات ما بیش از اختلافات ماست. و آنچه ما را گرد هم می‌آورد

ص: ۱۴۵

بیش از چیزی است که ما را می‌پراکند. خدای ما یکی، پیامبرمان یکی، کتابمان یکی و قبله‌مان یکی است. نماز [روزانه] همه ما پنج بار و روزه‌مان در ماه رمضان است. حجامان به سوی بیت الله الحرام و ... و ... و ....  
 ما با وفاق و دوستی، قوی‌تریم تا با اختلاف و سستی و با پیوستگی سترگ‌تریم تا با گسستگی و دشمنی؛ زیرا که خداوند ما را به الفت و دوری از تفرقه فرا خوانده است:

(وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا) (آل عمران: ۱۰۳)

و همگی به ریسمان خدا (قرآن و هرگونه وسیله وحدت الهی) چنگ زدید و پراکنده نشدید و نعمت (بزرگ) خدا را بر خود به یاد آوردید. آن گونه که دشمن [یکدیگر] بودید و او میان دل‌های شما الفت برقرار ساخت و به برکت نعمت او برادر شدید ...  
 از این رو، برادران اهل سنت را در مناظراتشان با شیعیان و در داوری درباره آنان، به انصاف فرا می‌خوانیم و از آنان می‌خواهیم که منابع معتبر شیعه را در عقائد و حدیث و فقه و تفسیر و ... به نیکی بنگرند و به درستی بخوانند تا با اندیشه شیعی به دور از تعصبات کینه‌توزانه و هواپرستی‌های مغرضانه، آشنا شوند و دشمنی موهومی را که ریسمان انسجام امت را می‌گسلد و طاقتش را می‌فرساید و کوشش دانشمندانش را به باد می‌دهد، از خود بزایند و در راه تحقق عزت مسلمانان و کرامت آنان بکوشند.  
 از خداوند بزرگ می‌خواهیم که گفتار همه مسلمانان را پسندیده



ص: ۱۴۶

سازد و دل‌های آنان را با صمیمیت و الفت به یکدیگر نزدیک و صفوفشان را متحد کند و آنان را همچون کوهی پولادین، پشت به پشت یکدیگر، نفوذناپذیر گرداند و بدی و زشتی را بر دشمنان آنان فرود آورد که او نزدیک است و پاسخ می‌گوید.

وَ آخِرُ دَعْوَانَا اِنَّ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ.

ص: ۱۴۷

## کتابنامه

۱. الاحادیث المختاره، ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد الضیاء القدیسی، مکه المکرمه، مکتبه النهضه الحدیثه، ۱۴۱۰ ه. ق.
۲. احوال الرجال، ابراهیم بن یعقوب الجوزجانی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۵ ه. ق.
۳. اختیار معرفه الرجال (رجال الکشی)، الشیخ محمد بن الحسن الطوسی، جامعه مشهد بایران، ۱۳۴۸ ه. ش.
۴. الاستیعاب، یوسف بن عبدالله بن عبدالبر الأندلسی، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ ه. ق.
۵. أسد الغابه، عزالدین علی بن محمد ابن الأثیر، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۶. إسعاف المبطأ، جلال الدین السیوطی، مصر، المکتبه التجاریه الکبری، ۱۳۸۹ ه. ق.
۷. الإصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر العسقلانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ه. ق.
۸. الاعتقادات، محمد بن علی بن الحسین بن بابویه (الشیخ الصدوق)، چاپ سنگی.
۹. الإكمال، علی بن هبه الله بن ماکولا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ه. ق.
- ۱۰.

ص: ۱۴۸

۱۱. أمالی، محمد بن الحسن الطوسی، نجف، المطبعة الحیدریه.
۱۲. الإمامة و السیاسه، عبدالله بن مسلم بن قتیبه الدینوری، مصر، مطبعة مصطفی البابی الحلبي، ۱۳۷۷ ه. ق.
۱۳. أنساب الأشراف، أحمد بن یحیی بن جابر البغدادي البلاذری، بیروت، مؤسسه الأعلمی، ۱۳۹۴ ه. ق.
۱۴. بحار الانوار، محمد باقر مجلسی، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه. ق.
۱۵. البداية و النهایه، ابن کثیر الدمشقی، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ه. ق.
۱۶. تاج العروس من جواهر القاموس، السيد محمد مرتضى الحسينی الزییدی، بیروت، چاپ وزارة الارشاد و الانباء، ۱۳۸۵ ه. ق.
۱۷. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن محمد بن خلدون، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۱ ه. ق.
۱۸. تاریخ الإسلام، شمس‌الدین محمد بن أحمد الذهبی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ ه. ق.
۱۹. تاریخ بغداد، احمد بن علی الخطیب البغدادي، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۰. تاریخ الامم و الملوک، محمد بن جریر الطبری، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ۱۴۰۳ ه. ق.
۲۱. التاریخ الکبیر، محمد بن إسماعیل البخاری، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۲۲. تاریخ مدینه دمشق، ابوالقاسم علی بن الحسن بن هبة الله بن عبدالله الشافعی (ابن عساکر)، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۵ ه. ق.
۲۳. تاریخ الیعقوبی، أحمد بن ابی یعقوب بن جعفر، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۳ ه. ق.
۲۴. تأویل مختلف الحدیث، محمد بن عبدالله بن قتیبه الدینوری، بیروت، دار و مكتبة الهلال، ۱۴۰۹ ه. ق.
- ۲۵.

ص: ۱۴۹

۲۶. التحرير الطاوسى، الشيخ حسن بن زين الدين (صاحب معالم الدين)، قم، دارالذخائر، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۲۷. تحفه الأحوذى، محمد بن عبدالرحمان المبار كفورى، بيروت، دارالكتب العلميه.
۲۸. تذكرة الحفاظ، شمس الدين الذهبى، بيروت، دار احياء التراث العربى.
۲۹. الترغيب و الترهيب، عبدالعظيم بن عبدالقوى المنذرى، بيروت، دار الكتب العلميه، ۱۴۱۷ هـ. ق.
۳۰. التعديل و التجريح، سليمان بن خلف بن سعد الباجى، تحقيق ابى لبابه حسين، الرياض، داراللقاء، ۱۴۰۶ هـ. ق.
۳۱. التعريفات، الشريف على بن محمد الجرجانى، بيروت، دارالكتب العلميه، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۳۲. تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم)، إسماعيل بن كثير الدمشقى، بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۱ هـ. ق.
۳۳. تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى، قم، مؤسسه دار الكتاب، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۳۴. تقريب التهذيب، أحمد بن على بن حجر العسقلانى، حلب، دارالرشيد، ۱۴۰۶ هـ. ق.
۳۵. تلخيص المستدرک، شمس الدين الذهبى، چاپ شده در حاشيه «المستدرک» حاکم نيسابورى، چاپ حيدر آباد هند.
۳۶. التمهيد، يوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر القرطبى، المغرب، وزارة عموم الاوقاف والشئون الاسلاميه، ۱۳۸۷ هـ. ق.
۳۷. تنقيح المقال فى علم الرجال، الشيخ عبدالله المامقانى، نجف، المطبعة المرتضويه.
۳۸. تهذيب الاحكام، الشيخ محمد بن الحسن الطوسى، بيروت، افست دار صعب و دارالتعاريف للمطبوعات، ۱۴۰۱ هـ. ق.
- ۳۹.

ص: ۱۵۰

۴۰. تهذیب التهذیب، احمد بن علی بن حجر العسقلانی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۴ ه. ق.
۴۱. تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، جمال الدین یوسف المزنی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۶ ه. ق.
۴۲. التوفیق علی مهمّات التعاریف، محمد بن عبدالرؤف المناوی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۰ ه. ق.
۴۳. الثقات، محمد بن حبان ابوحاتم البستی، هند، چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۹۳ ه. ق.
۴۴. الجرح والتعديل، هند، عبدالرحمان بن ابی حاتم الرازی.
۴۵. الجزء ۲۳ من حدیث ابی طاهر محمد بن احمد بن عبدالله، علی بن عمر الدارقطنی، الكويت، دار الخلفاء للكتاب الاسلامی، ۱۴۰۶ ه. ق.
۴۶. جمهره انساب العرب، علی بن احمد بن حزم الاندلسی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۳ ه. ق.
۴۷. الجواهر المضية فی طبقات الخفیه، عبدالقادر بن ابی الوفاء، کراچی، چاپ میر محمد کتب خانه.
۴۸. الحدائق الناضره، الشیخ یوسف البحرانی، بیروت، دارالأضواء، ۱۴۰۵ ه. ق.
۴۹. حلیة الاولیاء، ابونعیم الاصفهانی، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۴۰۵ ه. ق.
۵۰. الخصائص الکبری، جلال الدین السیوطی، حیدرآباد هند، ۱۳۲۰ ه. ق.
۵۱. الخصال، محمد بن علی بن بابویه (شیخ صدوق)، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۰ ه. ق.
۵۲. خطط الشام، محمد کردعلی، دمشق، مکتبه النوری، ۱۴۰۳ ه. ق.
۵۳. درّ السحابه فی مناقب القراءه والصحابه، محمد بن علی الشوکانی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۱ ه. ق.
- ۵۴.

ص: ۱۵۱

۵۵. رجال ابن داود، الحسن بن علی بن داود الحلّی، دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ه. ش.
۵۶. رجال العلامه (خلاصه الاقوال)، الحسن بن یوسف بن المطهر الحلّی، النجف الاشرف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۱ ه. ق.
۵۷. رجال النجاشی، احمد بن علی بن احمد بن العباس النجاشی، چاپ سنگی، ایران.
۵۸. رجال صحیح مسلم، احمد بن علی بن منجویه، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۷ ه. ق.
۵۹. الزهد، الحسین بن سعید الأهوازی، قم، المطبعة العلمیه، ۱۳۹۹ ه. ق.
۶۰. سلسله الاحادیث الصحیحه، محمد ناصرالدین الألبانی، ریاض، مکتبه المعارف، ۱۴۱۵ ه. ق.
۶۱. سنن ابن ماجه، محمد بن یزید القزوی، بیروت، دارالفکر.
۶۲. سنن ابی داود، سلیمان بن الأشعث ابو داود السجستانی، بیروت، دارالفکر.
۶۳. سنن الترمذی، محمد بن عیسی الترمذی، بیروت، دار احیاء التراث.
۶۴. سنن الدارقطنی، علی بن عمر ابوالحسن الدارقطنی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۸۶ ه. ق.
۶۵. سنن الدارمی، عبدالله بن عبدالرحمان الدارمی، بیروت، دارالکتاب العربی، ۱۴۰۷ ه. ق.
۶۶. السنن الکبری، احمد بن الحسین ابوبکر البیهقی، مکه المکرمه، مکتبه دارالباز، ۱۴۱۴ ه. ق.
۶۷. السنن الکبری، احمد بن شعیب النسائی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ه. ق.
۶۸. سنن النسائی بشرح جلال الدین السیوطی، احمد بن شعیب النسائی، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۴ ه. ق.
- ۶۹.

ص: ۱۵۲

۷۰. سیر اعلام النبلاء، شمس الدین الذهبی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۰ ه. ق.
۷۱. شرح اصول اعتقاد اهل السنه والجماعه، هبه الله بن الحسن بن منصور اللالكائي، الرياض، دارطبيه، ۱۴۲۰ ه. ق.
۷۲. شرح الزرقانی علی الموطأ، محمد بن عبد الباقي بن يوسف الزرقانی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۱ ه. ق.
۷۳. شرح العقیده الطحاویه، محمد بن علی بن ابی العز الحنفی، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۰۴ ه. ق.
۷۴. شرح النووی علی صحیح مسلم، محی الدین بن شرف النووی، چاپ افست بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ه. ق.
۷۵. شرح معانی الآثار، احمد بن محمد بن سلامه الطحاوی الحنفی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ه. ق.
۷۶. شرح نهج البلاغه، عبدالحمید هبه الله المدائنی (معروف به «ابن ابی الحدید»)، مصر، دارالکتب العربیه الکبری، ۱۳۲۹ ه. ق.
۷۷. شعب الایمان، ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ ه. ق.
۷۸. صحیح ابن حبان، محمد بن حبان ابوحاتم البستی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ ه. ق.
۷۹. صحیح البخاری، محمد بن اسماعیل البخاری، بیروت و صیدا، المکتبه العصریه، ۱۴۱۸ ه. ق.
۸۰. صحیح سنن ابن ماجه، محمد ناصرالدین الألبانی، الرياض، مکتب التریبه العربی لدول الخلیج، ۱۴۰۸ ه. ق.
۸۱. صحیح سنن أبی داود، محمد ناصر الدین الألبانی، الرياض، مکتب التریبه العربی لدول الخلیج، ۱۴۰۹ ه. ق.
- ۸۲.

ص: ۱۵۳

۸۳. صحیح سنن النسائی، محمد ناصرالدین الألبانی، الرياض، مكتب التریة العربی لدول الخلیج، ۱۴۰۹ هـ. ق.
۸۴. صحیح مسلم، مسلم بن الحجاج القشیری، بیروت، دار احیاء التراث.
۸۵. الصلوة بین التصوف والتشیع، کامل مصطفی الشیبی، بغداد، مطبعة الزهراء، ۱۳۸۲ هـ. ق.
۸۶. الضعفاء الصغیر، محمد بن اسماعیل البخاری، بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۶ هـ. ق.
۸۷. الضعفاء والمتروکون، علی بن عمر الدارقطنی البغدادی، الرياض، مكتبة المعارف، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۸۸. الطبقات، خلیفة بن خیاط اللیثی العصفری، الرياض، دارطیبه، ۱۴۰۲ هـ. ق.
۸۹. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، بیروت، چاپ افست دار صادر.
۹۰. طبقات المحدثین بأصبهان، عبدالله بن محمد بن جعفر بن حیان، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۲ هـ. ق.
۹۱. طبقات المدلسین، احمد بن علی بن حجر العسقلانی، عمان، مكتبة المنار، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۹۲. عبدالله بن سبأ، السید مرتضی العسکری، تهران، المكتبة الإسلامیة الکبری، ۱۳۹۲ هـ. ق.
۹۳. عبدالله بن سبأ، دراسات للروایات التاریخیة عن دوره فی الفتنه، عبدالعزیز صالح الهلابی، چاپ دوم، لندن، صحاری للطباعة والنشر، ۱۹۸۹ م.
۹۴. عبدالله بن سبأ و أثره فی أحداث الفتنه فی صدر الإسلام، سلیمان بن حمد العوده، الرياض، دار طیبه، ۱۴۲۰ هـ. ق.
۹۵. العقد الفرید، احمد بن محمد بن عبد ربه الأندلسی، القاهرة، مطبعة لجنة التألیف والترجمة والنشر، ۱۳۶۳ هـ. ق.
- ۹۶.



ص: ۱۵۴

۹۷. علل الشرائع، محمد بن علی بن بابویه (مشهور به «شیخ صدوق»)، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۸ ه. ق.
۹۸. علی و بنوه، طه حسین (در ضمن مجموعه کامل تألیفات دکتر طه حسین)، بیروت، دارالکتاب اللبنانی، ۱۹۷۳ م.
۹۹. عیون المعجزات، الشیخ حسین بن عبدالوهاب، النجف، المطبعة الحیدریه، ۱۳۶۹ ه. ق.
۱۰۰. الغیبه، محمد بن ابراهیم النعمانی، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۳ ه. ق.
۱۰۱. فتح الباری، احمد بن علی بن حجر، القاهره، المطبعة البهیة المصریه، ۱۳۴۸ ه. ق.
۱۰۲. الفتنه و وقعه الجمل، سیف بن عمر الضببی الأسدی، بیروت، دارالنفائس، ۱۳۹۱ ه. ق.
۱۰۳. الفردوس بمأثور الخطاب، شیرویه بن شهر دار الدیلمی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ه. ق.
۱۰۴. فرّق الشیعه، الحسن بن موسی النوبختی، النجف، المكتبة المرتضویه، ۱۳۵۵ ه. ق.
۱۰۵. الفرّق بین الفرّق، عبدالقاهر بن طاهر البغدادی، بیروت، چاپ افست دارالمعرفه.
۱۰۶. الفصل فی الملل والاهواء والنحل، محمد بن علی بن حزم، بیروت، دارالجلیل، ۱۴۰۵ ه. ق.
۱۰۷. فضائل الصحابه، أحمد بن محمد بن حنبل، مکه المکرمه، جامعه أم القرى، ۱۴۰۳ ه. ق.
۱۰۸. فضائل الصحابه، أحمد بن شعيب النسائي، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۱۰۹.

ص: ۱۵۵

۱۱۰. الفهرست، محمد بن عیسی بن الندیم، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۹۸ ه. ق.
۱۱۱. قطف الازهار المتناثره فی الاخبار المتواتره، جلال‌الدین السیوطی، بیروت، المكتب الاسلامی، ۱۴۰۵ ه. ق.
۱۱۲. الکاشف، محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۸ ه. ق.
۱۱۳. الکافئه فی إبطال توبه الخاطئه، محمد بن محمد بن النعمان (الشیخ المفید)، ایران.
۱۱۴. الکامل فی ضعفاء الرجال، عبدالله بن عدی الجرجانی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۹ ه. ق.
۱۱۵. کتاب السنه، عمرو بن ابی‌عاصم الضحاک، بیروت، المكتب الاسلامی، ۱۴۱۸ ه. ق.
۱۱۶. کتاب الضعفاء والمتروکین، احمد بن علی بن شعیب النسائی (در ذیل کتاب «الضعفاء الصغیر» بخاری)، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ ه. ق.
۱۱۷. کتاب الضعفاء والمتروکین، عبدالرحمان بن علی بن محمد بن الجوزی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ه. ق.
۱۱۸. کتاب المجروحین، محمد بن حبان ابوحاتم التمیمی البستی، بیروت، چاپ افست دارالمعرفه، ۱۴۱۲ ه. ق.
۱۱۹. کتاب المصنف فی الأحادیث والآثار، ابوبکر عبدالله بن محمد بن ابی‌شیه، الرياض، مکتبه الرشد، ۱۴۰۹ ه. ق.
۱۲۰. لسان المیزان، احمد بن حجر العسقلانی، چاپ حیدر آباد هند، ۱۳۳۱ ه. ق.
۱۲۱. لقط اللئالی المتناثره فی الاحادیث المتواتره، محمد مرتضی‌الحسینی الزبیدی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۵ ه. ق.
۱۲۲. مجمع الزوائد، علی بن ابی‌بکر الهیثمی، قاهره، دارالریان للتراث، ۱۴۰۷ ه. ق.
- ۱۲۳.

ص: ۱۵۶

۱۲۴. مستدرک الوسائل، المیرزا حسین النوری الطبرسی، بیروت، مؤسسه آل‌البیت لإحياء التراث، ۱۴۰۸ ه. ق.
۱۲۵. المستدرک علی الصحیحین، محمد بن عبدالله أبو عبدالله الحاکم النیسابوری، چاپ حیدر آباد.
۱۲۶. المسند، احمد بن محمد بن حنبل، چاپ افست دار صادر، بیروت از روی چاپ بولاق.
۱۲۷. مسند ابی داود الطیالسی، سلیمان بن داود ابوداود الطیالسی، بیروت، دارالمعرفه.
۱۲۸. مسند ابی عوانه، یعقوب بن اسحاق الإسفراینی، بیروت، دارالمعرفه.
۱۲۹. مسند ابی یعلی، احمد بن علی ابویعلی الموصلی، دمشق، دارالمأمون للتراث، ۱۴۰۴ ه. ق.
۱۳۰. مسند إسحاق بن راهویه، اسحاق بن ابراهیم بن راهویه، المدینة المنورة، مكتبة الايمان، ۱۴۱۲ ه. ق.
۱۳۱. مسند البزار، ابوبکر أحمد بن عمرو بن عبدخالق البزار، بیروت، مؤسسه علوم القرآن، ۱۴۰۹ ه. ق.
۱۳۲. مشاهیر علماء الأمصار، ابوحاتم محمد بن حبان البستی، المنصورة، دارالوفاء، ۱۴۱۱ ه. ق.
۱۳۳. مشکاة المصابیح، محمد بن عبدالله الخطیب التبریزی، بیروت، المكتب الاسلامی، ۱۴۰۵ ه. ق.
۱۳۴. المصنف، ابوبکر عبدالرزاق بن همام الصنعانی، بیروت، المكتب الاسلامی، ۱۴۰۳ ه. ق.
۱۳۵. المعجم الاوسط، سلیمان بن احمد الطبرانی، القاهرة، دارالحرمین، ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۱۳۶.

ص: ۱۵۷

۱۳۷. المعجم الكبير، سليمان بن احمد الطبراني، الموصل، دارالعلوم والحكم، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۱۳۸. معجم رجال الحديث، السيد ابوالقاسم الخوئي، النجف الأشرف، مطبعة الآداب، ۱۳۹۸ هـ. ق.
۱۳۹. معجم ما استعجم، عبدالله بن العزيز البكري، بيروت، عالم الكتب، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۱۴۰. المغنى فى الضعفاء، شمس الدين محمد بن احمد الذهبي، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۸ هـ. ق.
۱۴۱. المقالات والفِرَق، سعد بن عبدالله الأشعري، تهران، حيدري، ۱۳۴۱ هـ. ش.
۱۴۲. مقباس الهداية فى علم الدرايه، الشيخ عبدالله المامقانى، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۴۱۱ هـ. ق.
۱۴۳. الملل و النحل، محمد بن عبدالكريم بن احمد الشهرستاني، بيروت، دارالمعرفه.
۱۴۴. من لا يحضره الفقيه، محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، بيروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ هـ. ق.
۱۴۵. منهاج السنه النبويه، احمد بن عبدالحليم بن تيمية الحراني، مصر، المطبعة الكبرى الأميريه، ۱۳۲۲ هـ. ق.
۱۴۶. موارد الظمان إلى زوائد ابن حبان، على بن ابى بكر الهيثمى، بيروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۴ هـ. ق.
۱۴۷. ميزان الاعتدال، شمس الدين الذهبي، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۶ هـ. ق.
۱۴۸. الميزان فى تفسير القرآن، السيد محمد حسين الطباطبائي، بيروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۳ هـ. ق.
- ۱۴۹.

ص: ۱۵۸

۱۵۰. نظم المتناثر من الحديث المتواتر، جعفر بن إدريس الشهير بالكتاني، بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۱۵۱. نوادر المعجزات، محمد بن جرير الشيعي، بيروت، دار الإرشاد الإسلامي.
۱۵۲. وسائل الشيعة، محمد بن الحسن الحر العاملي، بيروت، دار إحياء التراث، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۱۵۳. وعاظ السلاطين، الدكتور علي الوردی.
۱۵۴. اليمين و اليسار في الاسلام، احمد عباس صالح، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات والنشر، ۱۹۷۲ م.

## درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند

مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: [www.ghaemiyeh.com](http://www.ghaemiyeh.com) ایمیل: [Info@ghaemiyeh.com](mailto:Info@ghaemiyeh.com) فروشگاه اینترنتی:

[www.eslamshop.com](http://www.eslamshop.com)

تلفن ۲۵-۲۳-۲۳۵۷۰۲۳ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

